

جمهوری اسلامی افغانستان  
وزارت تحصیلات عالی  
ریاست پوهنځون هرات  
پوهنځی حقوق و علوم سیاسی

نکش نخپگان فکری  
در توسعه سیاسی افغانستان



استاد رهنا  
پوهیالی عبدالرشید «فیضی»  
پژوهش و نگارش  
فرید «غالب»



جمهوری اسلامی افغانستان

وزارت تحصیلات عالی

ریاست پوهنتون هرات

پوهنخی حقوق و علوم سیاسی

دیپارتمنت روابط بین الملل

موضوع مونوگراف:

## نقش نخبگان فکری در توسعه سیاسی افغانستان

استاد رهنما: پوهیالی عبدالرشید (فیضی)

پژوهش و نگارش: فرید «غالب»

سال: ۱۳۹۱ ه ش



قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُون

تاییدیه

تاییدیه اعضای هیأت داوران حاضر در جلسه دفاع پایان نامه مقطع لیسانس

اعضای هیأت داوران نسخه نهایی پایان نامه (فرید غالب) فرزند (خوشقدم) دانشجوی مقطع لیسانس

رشته اداری - دیپلماسی

تحت عنوان

((نقش نخبگان فکری در توسعه سیاسی افغانستان))

را با نمره (۱۷۰) و درجه (عالی) تایید و تصویب نمودند.

امضاء

نام و تخلص

استاد رهنما:

پوهیالی عبدالرشید «فیضی»

استاد داور:

پوهیالی نظر مأمور

استاد داور:

تایید و امضاء مدیریت تدریسی در رشته علوم سیاسی  
سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۴۰۱

تایید و امضاء آمر دیپارتمانت «علوم سیاسی» پوهینیاز میرویس «ایوبی»

پوهینیار غلام شاه «عادل»

تایید و امضاء ریاست پوهنچی

۱۳۹۹/۱۰/۲۷

تعدیم به:

میهم؛ و

جو انا نیکہ برائی آسایش ملت نفس راحت نکشند.

## پاس و قدردانی!

پروردگارم را بی نهایت سُکنگذارم که برای اندیشدن، عقل مان عنایت فرمود تا مسیر خوشنختی و  
کمال را از غیر آن تشخیص دهیم، همان مخلصانه سُکنگذار تمام آموزگارانم، هستم که در جریان چهار سال دوره تحصیلی برعلاوه  
مساعی لازم درجهٔ تخصص شدن مادر رشته مربوطه، درس مهر مادر وطن را به ما آموختند و سپاه سُکنگذاری ویژه دارم از  
آموزگار فریخته ام آقای عبدالرشید فضی که از زننده‌های عالمانه خوش درگذرش پایان نامه مرا مستقید کردند و  
همچنین بی مورد نخواهد بود تا قدردانی نایم از آقای ایوبی و آقای مایار که از مشوره‌های سودمند شان مرا بی نصیب  
گذاشتند و از تمام هم‌ضفافانم که در قسمت تهیه منابع مایاری نمودند و هر سخط در کنارم بودند تارو حیه ام برای ادامه تحصیل  
و خدمت به هم مینانم مستحکمتر شود.

## چکیده

توسعه در معنای ساده و روان گذار از وضعیتی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نامطلوب به وضعیتی مطلوب تر است که در آن، انسان شادمان تر است و توانایی بستری در کنترول سرنوشت و زندگی دارد. عملکرد هر ملتی ثمره تفکرات و استنباطهایی است که در خود پرورانده و حمل میکند اما اینکه عملکرد تا چه اندازه پاسخگوی نیاز های آن ملت است، به کیفیت و محتوا و منطق درونی تفکرات بر میگردد. یکی از اساسی ترین دلیل تداوم خمیرمایه ضد توسعه در افغانستان، وجود سیاستمداران غیر حرفة ای در عرصه سیاست است. در بسیاری از موارد در تاریخ ما نخبگان تصادفی جای نخبگان لایق، تربیت شده، متوجه، با سواد و متعادل را گرفته اند، تاریخ ما نشان میدهد که اگر افراد یک بار دستی در سیاست داشته اند، هیچگاه نمی خواهند عرصه سیاست را ترک کنند؛ همیشه منتظر بازگشت به قدرت هستند و اعتقادی به گردن قدرت و به صحنه آمدن افراد توانمندتر از خود را ندارند. بنابر همین دلیل نخبگان فکری در افغانستان تا حال نتوانسته اند زعامت را بدوش گیرند و آثار این امر نیاز به بیان ندارد چون وضعیت توسعه نیافتگی کشور آنرا خور ترجمه میکند.

**واژگان کلیدی:** نخبه، توسعه سیاسی، فرهنگ سیاسی، نوسازی، گردن نخبگان، روشنفکر، مشروطیت، ستی، قدرت سیاسی، نظام سیاسی، نخبه پروری.

# فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۱ ..... مقدمه

## فصل اول مفهوم شناسی

۸ ..... گفتار اول - نخبگان

۸ ..... الف) نخبگان فکری

۸ ..... ب) نخبگان ابزاری

۹ ..... ج) روشنفکر

۹ ..... گفتار دوم - توسعه

۹ ..... الف) توسعه سیاسی

۱۰ ..... ب) فرهنگ سیاسی

۱۰ ..... ج) نوسازی سیاسی

۱۱ ..... گفتار سوم - مشروطیت

## فصل دوم

### نخبگان فکری

۱۲ ..... مقدمه فصل

۱۲ ..... گفتار اول - نخبگان

۱۳ ..... الف) تبیین مفهوم نخبگان

۱۴ ..... ب) انواع نخبگان

۱۹	ج) برخی نقاط ضعف نخبگان فکری.....
۲۰	د) موانع همکاری نخبگان فکری و ابزاری
۲۰	<b>گفتار دوم - گردش نخبگان.....</b>
۲۱	<b>گفتار سوم - روشنفکران.....</b>
۲۲	الف) کارویژه روشنفکران و روشنفکری.....
۲۳	ب) روشنفکران و قدرت سیاسی.....
۲۵	ج) انتقاد از روشنفکران و روشنفکری.....
۲۶	د) مجامع روشنفکری.....
۲۶	<b>نتیجه گیری فصل.....</b>

## **فصل سوم**

### **توسعه سیاسی**

۲۸	مقدمه فصل.....
۲۹	<b>گفتار اول - بررسی فرآیند توسعه سیاسی.....</b>
۲۹	الف) تعریف و مفهوم توسعه سیاسی.....
۳۲	ب) نقش نخبگان در فرآیند توسعه.....
۳۳	<b>گفتار دوم - اصول ثابت توسعه سیاسی.....</b>
۳۵	<b>گفتار سوم - شاخصهای توسعه سیاسی.....</b>
۳۵	الف) شاخصهای مثبت (توسعه).....
۳۶	ب) شاخصهای منفی (فروپاشی).....
۳۷	<b>گفتار چهارم - آثار توسعه سیاسی.....</b>
۳۷	<b>گفتار پنجم - چالشهای توسعه سیاسی.....</b>
۳۷	الف) بیسوازی.....

ب) پایین بودن سطح آگاهی های سیاسی.....	۳۸
ج) رفتار خشونت آمیز سیاسی.....	۳۸
د) فرهنگ روستایی و خویشاوندگرایی.....	۳۸
ه) وجود دولت استبدادی.....	۳۹
و) تمرکز منابع قدرت.....	۳۹
ز) عدم وجود احزاب کارآمد.....	۳۹
ح) وجود شگافهای آشتی ناپذیر.....	۴۰
ط) عدم اجماع نخبگان.....	۴۰
<b>نتیجه گیری فصل.....</b>	<b>۴۱</b>

## فصل چهارم

### نقش نخبگان فکری در توسعه سیاسی افغانستان

<b>مقدمه فصل.....</b>	<b>۴۲</b>
<b>گفتار اول- نگاهی به روند توسعه در افغانستان.....</b>	<b>۴۳</b>
الف) جایگاه توسعه سیاسی در افغانستان.....	۴۳
ب) وضعیت افغانستان از نظر توسعه یافته‌گی.....	۴۴
ج) چالشهای توسعه سیاسی در افغانستان.....	۴۷
<b>گفتار دوم- نقش سید جمال الدین در بیداری شرق.....</b>	<b>۵۰</b>
الف) پیشینه بیداری شرق.....	۵۰
ب) سید جمال الدین در افغانستان.....	۵۲
ج) سید جمال الدین در هند.....	۵۳
د) سید جمال الدین افغانی در ایران.....	۵۴
ه) سید جمال الدین در مصر.....	۵۵
و) سید جمال الدین در لندن.....	۵۵

.....	ز) سید جمال الدین در پاریس.....
56 .....	ح) سید جمال الدین در ترکیه.....
56 .....	ط) دسیسه قتل سید جمال الدین افغانی.....
57 .....	<b>گفتار سوم - مشروطه خواهی امید خاتمه به استبداد در افغانستان.....</b>
58 .....	الف) نخستین جنبش فکری در افغانستان (انجمان سراج الاخبار).....
60 .....	ب) تبارز نخستین مشروطه خواهان در افغانستان.....
65 .....	<b>گفتار چهارم - جنبش دوم مشروطیت.....</b>
67 .....	الف) محمود طرزی و سراج الاخبار.....
68 .....	ب) دستآوردهای محمود طرزی در راستای توسعه یافتنگی سیاسی کشور.....
69 .....	ج) نخبگان مهم فکری در حرکت دوم مشروطیت.....
70 .....	د) نقش جنیش مشروطیت دوم در توسعه سیاسی افغانستان.....
71 .....	ه) موانع فرهنگی تجدد در کشورهای اسلامی.....
73 .....	و) واکنش علماء و جامعه ستی به تجدد در افغانستان.....
76 .....	<b>گفتار پنجم - الزامات و ضرورتهای نخبه پروری در افغانستان.....</b>
76 .....	الف) رفتن تدریجی نسل اول مدیران و شخصیتها.....
77 .....	ب) صیانت از آرمانها و دستآوردها.....
77 .....	ج) الزام دینی به مسؤولیت پذیری اجتماعی.....
77 .....	د) تحقق اصل شایسته سalarی.....
78 .....	ه) احیای گفتمان عدالت.....
79 .....	و) کارآمدی نظام سیاسی.....
80 .....	ز) جلوگیری از فرار مغزها.....
81 .....	ح) اعتماد به جوانان و جوان گرایی.....
81 .....	<b>گفتار پنجم - نقش موافقنامه بن در توسعه سیاسی افغانستان.....</b>

الف) نخبگان افغان و توافق در پذیرش نظم نوین.....	۸۲
ب) اهداف موافقنامه بن.....	۸۳
ج) پیامدهای موافقنامه بن در راستای توسعه سیاسی افغانستان.....	۸۶
<b>گفتار ششم - خلقيات ما افغانها.....</b>	<b>۸۸</b>
الف) اقتدار گرایي و قانون گريزى.....	۸۹
ب) انقياد طلبى.....	۹۲
ج) تقليد و خردناورزى.....	۹۴
د) ذهنيت توطئه گر.....	۹۵
<b>نتيجه گيري فصل.....</b>	<b>۹۸</b>
<b>نتيجه گيري نهايى.....</b>	<b>۹۹</b>
<b>پيشنهادات.....</b>	<b>۱۰۱</b>
<b>منابع و مأخذ.....</b>	<b>۱۰۴</b>

## مقدمه

ظهور دولت های جدید در خارج از قاره اروپا که به دنبال استعمار زدایی پدید آمد تنها به، بهم خوردن عادات موجود در زمینه روابط بین الملل نه انجامید، بلکه تکانی هم بر تحلیل ها و برداشت ها و تفکراتی وارد ساخت که علوم اجتماعی را بر پایه سنت اروپایی پی ریخته بود. دانشمندان علوم سیاسی بر این نظر اند که از همین جا بحث توسعه سیاسی به شکل امروزی مطرح گردید، گرچه توسعه و توسعه سیاسی یک مفهوم بسیار کهن و دارای تاریخ طولانی است ولی توسعه سیاسی در ادوار مختلف تغییر شکل نموده است. هنگامی که نظام بردگی بر جامعه حاکم بود، گذر از این نظام و ورود به نظام فیوдалی توسعه پنداشته میشد، زمانی هم پادشاهی های مطلقه حاکمیت میکردند و پس از آن این پادشاهی ها به مشروطه تبدیل شدند. امروز کشوری از لحاظ سیاسی توسعه یافته شناخته میشود که در آن معیارهای دموکراتیک رعایت شوند و در تغییر این نظامها توده ها نقش کمتر داشتند ولی کسانی از بطن جامعه ظهرور کردند که مسؤولیت قافله جامعه خویش را برای پیشرفت بدوش گرفتند و توانستند دیگران را نیز برای ترقی خواهی تشویق نمایند.

اگر یک کشور در حال توسعه یا جهان سومی بخواهد و تصمیم بگیرد که متحول شود و پیشرفت کند، در چارچوب واقعیت ها و نظریه های موجود جهانی، دو رهیافت قابل تصور و اجرأ است: الف) رهیافت جامعه محور، ب) رهیافت نخبگان محور. در رهیافت اول: جامعه با تشکلی که به لحاظ سیاسی دارد و آگاهی که آحاد مردم در گزینش ها دارند فضای بحث عمومی و آزاد را فراهم کرده و از طریق سیستم حزبی، رقابتی و انتخابات آزاد، دولتی را به کار می گمارند و با نظام قانونی، پاسخگویی به مردم و نقد معقول رسانه ها، به صورت تدریجی انتظارات خود را تحقق می بخشنند. رهیافت دوم، نه به عنوان رهیافت مطلوب یا معقول، بلکه به عنوان تنها رهیافت جامع، کارآمد و عملی در کشورهای جهان سوم و کشورهای در حال توسعه مطرح میشود. با توجه به اینکه جامعه در جهان سوم ضعیف است، تشکل حزبی شکل نگرفته است، فرهنگ فردی مثبت (به معنی استقلال رأی و خلاقیت) در ابتدای خود قرار دارد و از آنجا که سیر تحولات جهانی اجازه توقف و سکون به کشورها را نمی دهد، ناگزیر نخبگان سیاسی یا ابزاری یک کشور با همراهی نخبگان فکری می بايست «مسئولیت مؤقت» توسعه یافتنگی را به عهده گیرند. رهیافت دوم در شرایطی مطرح میشود که جامعه، در حال قوام گرفتن و رشد فرهنگی و تشکل باشد، این را نباید فراموش کرد که توسعه یافتنگی غرب، ترتیبی و بدون برنامه ریزی قبلی بود، در حالیکه توسعه کشورهای جهان سوم منحصرآ به برنامه ریزی قابل حصول است. رهیافت نخبه گرایی به معنای ورود بهترین ها به حوزه سیاست و تصمیم گیری برای اداره ی یک کشور است.

نخبگان ایجاد گران تاریخ و زمانه ها اند. آنان حادثه ها می آفرینند و حادثه ها پیوسته سرنوشت آنان را رقم می زند. آنان نه تنها نخبه های دوران خود شان هستند؛ بلکه طی تاریخ و عصرها مردم ایشان را، به مانند الهام بخش زندگی و سرنوشت بشریت، در آغوش پر مهر و عطوفت خود به ناز و نعمت می پورانند و نگهداری میکنند. قهرمانان فرهنگ و سیاست به حیث سازندگان جوامع انسانی نقش و ارزش خود را به گونه ای مستدام به جا میگذارند. این قهرمانان از آن فرزندان انسان و انسانیت میباشند که خود را در رنجها و مصیبتهای روزگار غرق میسازند تا دیگران را نجات بخشنند.

سرزمین قهرمان پرور و حماسه آفرین آریانای پریروز، خراسان دیروز و افغانستان امروز این گونه شخصیتها را در دامان مرد افگن خود پیوسته پروردیده است. در حیرتم که در این راستا از ناصر خسرو بلخی بحث نمایم، از ابو علی سینا بلخی یاد کنم، از مولانا بزرگ حکایت سرزنش، از خوشحال بابا و شمشیر بران وی و از نازوانا بگوییم، از ملاله قصه کنم و از کی و کی و کیها حکایت سردهم.

وقتی انسان ازین نام آوران و شخصیتها چیزی میگوید، درحقیقت به داخل دریای امواج خروشان زندگی و افتخارات آن غرق میشود و تا به خود میآید جلو فکر و اندیشه از کفش بیرون میشود. به این فکر میشود که چطور همه را به یکبارگی در دایره کوچک قلمزنی خود بگنجاند. بنابر این نگارنده به نقش نخبگانی پرداخته که تحول ژرفی را در ساختار نظام سیاسی افغانستان بوجود آورده و نظام شاهی مطلقه را به مشروطه تغییر شکل دادند، آنان کسانی نبودند جز مشروطه خواهان و در رأس این قافله، پیش آهنگ جنبش‌های شرق سید جمال الدین افغان. عادلانه نخواهد بود اگر ما از نقش این نخبگان فکری در توسعه یافتنگی سیاسی افغانستان انکار و رنجهای شان را ندیده بگیریم.

فرید «غالب»

پوهنخی حقوق و علوم سیاسی

خران ۱۳۹۱ ش

هرات

## بیان مسئله

نخبگان به معنی بزرگان، صاحبان فکر، شخصیت و توانایی های وسیع فکری و سازماندهی آنها میباشد. نخبگان به دو دسته کلی تقسیم میشوند: نخبگان فکری و نخبگان ابزاری. نخبگان ابزاری صاحبان قدرت سیاسی و اقتصادی هستندو نخبگان فکری افرادی هستند که اندیشه، فکر، روشهای بهینه، تئوری، آینده نگری و دوراندیشی تولید میکنند. البته نخبگان ابزاری میتوانند در عرصه سیاست و یا نظام اقتصادی از تواناییهای فکری نیز برخوردار باشند. در توسعه یک جامعه یکی از اصول مهم، تواناییهای فکری و سازماندهی نخبگان است که به نظرم مهمترین اصل از اصول ثابت توسعه میباشد چون توسعه یافته‌گی را باید هدایت کرد و بهترین افراد برای هدایت این روند، نخبگان فکری و ابزاری هستند. بنابرین تئوری نخبگان و حوزه نخبگی مرکز ثقل بحث توسعه یافته‌گی سیاسی است.<sup>۱</sup> هنر نخبگان فکری و ابزاری درین نهفته است که با چه میکانیسم های بتوانند مبانی ثابت فرهنگ بومی را با مبانی علمی تلفیق کنند تا به اجماع تئوریک به الگوی واحد علمی دست یابند.

واژه توسعه، که هم اکنون عام ترین حالت را در متون علوم انسانی بخود گرفته است، جدید نیست بلکه قدیمی بوده و سابقه‌ی آن به شروع زندگی بشر باز میگردد. از آنجاییکه شکل و محتوای توسعه در دهه های اخیر شدت، سرعت و کیفیت بی سابقه‌ی پیدا کرده است، مفهوم توسعه جنبه همگانی یافته و به صورت مخرج مشترک تمام مسایل علمی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تلقی شده است. توسعه یعنی فراهم شدن زمینه های لازم برای بروز و ظهور قابلیتهای عناصر مختلف در اجتماع و میدان دادن به آنها برای دستیابی در پیشرفت و افزایش تواناییهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در بطن جامعه و حکومت. با پیشرفت صنعت و تکنولوژی در دنیای کنونی، توسعه را دانش و مهارت لازم برای زندگی در دنیا فعلی میدانند.<sup>۲</sup>

توسعه سیاسی که یکی از ابعاد توسعه میباشد، مفهومی است که در پی تحولات پس از جنگ جهانی دوم، با استقلال یافتن کشورهای تحت استعمار از یک سو و نیز تهدیدات نظامهای سوسیالیستی بلوک شرق برای جهان سرمایه داری غرب، در خلال جنگ سرد از سو دیگر، توسط جامعه شناسان و نظریه پردازان غربی، بویژه نظریه پردازان آمریکایی، بمنظور ارایه راه حل برای کشورهای تازه استقلال یافته و عقب مانده برای ایجاد تغییر و دگرگونی مطرح گردید.<sup>۳</sup>

توسعه سیاسی که یک آرمان ملی ما افغانستانیها نیز بشمار میرود با طی دوره های مختلف و پشت سر

<sup>۱</sup> محمود سریع القلم، عقلانیت و توسعه یافته‌گی ایران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، تهران، ۱۳۹۰، ص ۷۵.

<sup>۲</sup> برتران بدیع، توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیب زاده، نشر قومس، تهران، ۱۳۸۹، ص ۴۳.

<sup>۳</sup> محمود سریع القلم، مقاله جایکاه برداشتهای مشترک نخبگان در توسعه یافته‌گی، مطالعات راهبردی و استراتژیک.

گذاشتن نظامهای متعدد سیاسی، هنوز نتوانسته ایم چارچوب نظام سیاسی خود را بالجماع اجتماعی و با نظر موافق تمام قشرهای اجتماعی-سیاسی پیش ببریم. بسیاری از کشورهای هم ردیف و حتی کشورهایی که پس از ما در جغرافیای سیاسی گیتی عرض اندام نموده اند، راه و افقهای خود را پیدا کرده اند اما ما هنوز در نزاعهای فکری و سیاسی خود غوطه وریم، به گفته عطار نیشاپوری: «هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز هم در غمی یک کوچه ایم».<sup>۱</sup> امروز این کشورها سامان پیدا کرده اند و ما منافع ملی، وقت و انرژی خود را صرف اقتاع یکدیگر مینماییم.

آنچه این پژوهش در پی دستیابی به آنست، موشگافی ژرفنگرانه ای تأثیر گذاری نخبگان فکری در اصلاح جوامع بشری بویژه افغانستان و دریافتمن عوامل عدم توسعه یافتگی افغانستان میباشد که مسئله را در قالب دو متغیر مستقل و وابسته مورد کنکاش قرار میدهد.

## اهداف

در این پایاننامه نگارنده دو نوع هدف را دنبال میکند که عبارت اند از:

### الف- اهداف اصلی

هدف نهایی این پژوهش، بررسی تأثیر گذاری نخبگان فکری در نظامند شدن ساختارهای سیاسی جوامع سیاسی از طریق رهبری سالم برمبنای خواسته های مشروع مردم و چالشهای سد راه نخبگان فکری برای دستیابی به قدرت سیاسی و پیشنهاد راهکارهای مؤثر برای مشارکت نخبگان واقعی در توسعه سیاسی افغانستان است، تا افغانستان هم ازین طریق بتواند در مسیر توسعه گام بردارد.

### ب- اهداف فرعی

- ۱- جستجوی عوامل توسعه یافتگی سیاسی جوامع سیاسی بویژه افغانستان.
- ۲- چیستی و چرایی تقسیم بندي کشورها به سه دسته: کشورهای توسعه یافته، در حال توسعه و توسعه نیافته.
- ۳- علت نداشتن نخبگان فکری در افغانستان.
- ۴- جستجوی دلایل فرار مغراها و مهاجرت نخبگان از میهن مان به کشورهای دیگر.
- ۵- بررسی دلایل توسعه یافتگی کشورهای توسعه یافته و الگو برداری از آن در افغانستان.

<sup>۱</sup> شیخ فرید الدین عطار نیشاپور، الهینامه، مرکز فرهنگی قم، ۱۳۸۰، ۱۵۶.

## پرسش‌های پژوهش

بدون دلایل نیست که کسی بخواهد روی موضوعی پژوهش نماید، مسلماً که پرسشی ذهن پژوهشگر را مشوش ساخته که در پی دستیابی به پاسخ آن اقدام مینماید. در این قسمت دو گونه پرسش مطرح شده است:

### الف - پرسش اصلی

پرسش اصلیکه نگارنده خواستار پاسخگویی به آن است، عبارت است از:  
"مهمنترین عامل توسعه نیافتگی سیاسی افغانستان چیست؟"

### ب - پرسش‌های فرعی

۱. نخبگان فکری به چه کسانی گفته می‌شود و معیارهای تفکیک نخبگان با افراد عادی چیست؟
۲. چرا افغانستان نتوانسته نخبگان فکری را در بطن خود پرورش دهد؟
۳. کدام عوامل باعث فرار مغزاها و مهاجرت نخبگان می‌شود و تأثیر این فرایند بر رکود توسعه سیاسی چگونه می‌باشد؟
۴. جنبش مشروطه خواهی چه اهدافی را دنبال می‌کرد و نقش شان در توسعه مندی کشور چگونه بود؟
۵. آیا اجماع نظر در مورد اصول ثابت توسعه سیاسی میان دانشمندان علوم سیاسی وجود دارد و جایگاه نخبگان فکری در آن چگونگی است؟
۶. میزان رشد فرهنگی بویژه فرهنگ سیاسی چه تأثیری بر توسعه سیاسی یک کشور می‌گذارد؟

## فرضیه‌های پژوهش

در این پژوهش دو نوع فرضیه مطرح گردیده: فرضیه اصلی و فرضیه‌های رقیب که در زیر بیان شده اند:

### الف - فرضیه اصلی

فرضیه اصلی حدسی است که پژوهشگر برای نتیجه پژوهش پیش بینی نموده و در پی دستیابی اثبات آن می‌باشد ولی حتمی نیست که همیشه نتیجه مثبت بدست آید یا حدس پژوهشگر مدام درست باشد، برای پاسخ پرسش اصلی این پژوهش فرضیه اصلی ذیل مورد آزمون قرار می‌گیرد:  
"عدم مشارکت نخبگان فکری در قدرت سیاسی دلیل اصلی عدم توسعه یافتگی سیاسی در افغانستان بشمار می‌رود."

### ب - فرضیه‌های رقیب

۱. عدم مشارکت سیاسی زنان علت اصلی عدم توسعه یافتگی افغانستان بشمار می‌رود.

۲. پایین بودن سطح فرهنگ سیاسی باعث توسعه نیافتگی افغانستان قلمداد میگردد.
۳. نامنی مهمترین عامل توسعه نیافتگی سیاسی افغانستان شمرده میشود.
۴. نبود ملت واحد علت اساسی توسعه نیافتگی سیاسی کشور بشمار میرود.
۵. محدودیت آزادی های حقوق انسانی باعث عدم توسعه یافتنگی سیاسی در افغانستان پنداشته میشود.

## اهمیت و ضرورت پژوهش

از آنجاییکه رسیدن به توسعه سیاسی هدف هر دولت و ملتی بشمار میرود، بمنظور رسیدن به این امر مهم نیاز است تا عملکردها و مؤلفه هایکه نقش تعیین کننده را در توسعه سیاسی بازی میکنند، شناخت ولی تا اکنون کمتر کسانی بوده اند که درین مورد تحقیق کرده باشند. بدین منظور نگارش پایاننامه ام را به این موضوع اختصاص دادم تا پژوهشی را درین باب انجام دهم و توانسته باشم خدمتی را ازین طریق به جامعه بشری و هم میهنانم نمایم، باور من بر اینست که این نخبگان فکری هستند که مسؤولیت تمام نابسامانیها، فقر و فاقه و هر عیب دیگریکه مردم را از زمانه خویش بیزار میسازد، بدوش دارند و نیز پیشرفتها، نوآوریها و بهروزیهای مردم نیز در پرتو همین نخبگان اهم از فکری و ابزاری میسر است.

هر انقلاب، تحول و یا اصلاحاتیکه در یک جامعه بوجود میآید یا اینکه نیاز است تا بوجود بیآید باید کسانی باشند این جریانات را رهبری کرده، جرقه‌ی اول را بزنند، این افراد بعنوان اشخاص برتر در همان جامعه پنداشته میشوند و به همچو جریانات معنی میبخشند و مسیر این جریانات را به فلاخ و امید به فردای بهتر از امروز سوق میدهند.

سوگمندانه که میهن ما نخبگان فکری انگشت شماری را در بطن خود تجربه کرده، آنها هم نتوانسته اند در اثر مستقر بودن تشنگان قدرت، حکومتها خودکامه و نظامهای سیاسی بسته، اندیشه ها و آرمانهایکه در دل داشتند تبارز دهند. در دین میین اسلام نیز به نخبگان که علما و وارثین پیامبران هستند، ارج و الای گذاشته و آنها را در اثر ادای صادقانه ی وظایف شان مستوجب مكافات میداند و در صورت غفلت و اهمال در انجام امور و مسؤولیتهای شان سزاوار سزا میدانند. در سوره ای از قرآنکریم خداوند میفرمایید: "آیا برابر اند آناییکه میدانند و آناییکه نمیدانند". همین دلایل اهمیت موضوع را وافر ساخته، منی نگارنده بر آن شدم تا عنوان پایاننامه ام را به «نقش نخبگان فکری در توسعه سیاسی افغانستان» اختصاص دهم.

## روش پژوهش

برای نگارش این پایاننامه از روش تلفیقی کار گرفته خواهد شد، به این مفهوم که افزون بر استفاده از منابع مکتوب و کتابخانه‌ای، به منظور غنامندی مطالب و محتویات پایاننامه ام، نظریات و ارشادات بعضی اساتید و مصاحبه با بعضی نخبگان فکری بهره خواهم گرفت.

## فصل اول

### مفهوم شناسی

#### گفتار اول - نخبه

واژه نخبه (Elite) در قرن هفدهم برای توصیف کالایی با مرغوبیت خاص به کار میرفت اما بعدها کاربرد آن برای اشاره به گروه‌های اجتماعی برتر مانند واحدهای ضربت نظامی یا مراتب عالی تر اشرافیت هم تعیین یافت.

به تعبیر دیگر میتوان نخبگان و اشخاص برگزیده را چنین تعریف نمود: «آنها اشخاص و گروه‌های اند که در نتیجه دستیابی به قدرت و نخوه تأثیرگذاری شان چه به وسیله اتخاذ تصمیم، خلق ایده‌ها، احساسات و هیجاناتی را که پدید می‌آورند، در کنش تاریخی جامعه مؤثر واقع گردند.<sup>۱</sup> شوارتس منتل را عقیده بر آن است که اندیشه همه نخبه گرایان به افلاطون، متنسب می‌گردد، لذا که وی؛ افلاطون را در اصل پدر نخبه گرایی میداند. البته با این استناد که افلاطون در کتاب جمهوریت، تربیت و شیوه زندگی کردن حاکم را توصیف نموده است.

#### الف) نخبگان فکری

نخبگان فکری افرادی هستند که اندیشه، فکر، روش‌های بهینه، تئوری، آینده نگری و دور اندیشی تولید می‌کنند. اینان روش‌های عقلایی تحقق اهداف را مشخص می‌کنند.<sup>۲</sup>

نخبگان فکری شامل نویسندهایان، دانشگاهیان، محققان، کارشناسان، خبرنگاران و هنرمندان هستند که اندیشه و روش و رهیافت و راهبرد، تولید می‌کنند. آن چه اهمیت دارد، اینست که معاشرت منطقی و سامان یافته ای میان نخبگان فکری و ابزاری، میتواند سرنوشت یک جامعه را تعیین کند.

#### ب) نخبگان ابزاری

نخبگان ابزاری صاحبان قدرت سیاسی و اقتصادی هستند،<sup>۳</sup> البته نخبه‌ی ابزاری میتواند در عرصه سیاست و یا نظام اقتصادی، از تواناییهای فکری نیز، برخوردار باشد. نخبگان ابزاری بیشتر به کسانی اطلاق می‌شود که بر

<sup>۱</sup> گی روش تغییرات اجتماعی، منصور و ثوقی، تهران، چاپ سیزدهم، انتشارات نی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۰.

<sup>۲</sup> محمود سریع القلم، عقلانیت و توسعه یافتنگی ایران، پیشین، ص ۵۳.

<sup>۳</sup> همان، ص ۵۳.

سر قدرت نشسته باشند و این نخبگان از طرق گوناگون به این سمت میرسند، از طریق زور، زر، و راثت، از طریق انتخابات و یا هم از طرف یک حزب سیاسی معرفی میشود که آن هم شیوه‌ی انتخاباتی دارد.

## ج) روشنفکر

در فرهنگ معاصر فارسی تأثیر غلام حسین صدری افشار، نسرین و نسترن حمی، اصطلاح «روشنفکر»<sup>۱</sup> بنا به الگوی اندیشمندان دوران روشنگری به دو معنا تعریف شده:

- ۱) دارای بینشی آگاهانه، منطقی و دور از خرافه و تعصب.
- ۲) معتقد به نقش و ارزش دانش و فرهنگ در پیشرفت جامعه و بهروزی مردم.

در هر دو تعریف پایه‌ی اصلی بینش و اعتقاد شخص است.<sup>۲</sup>

## گفتار دوم - توسعه

واژه «توسعه» معادل عربی «گسترش دادن» است، توسعه در لغت به معنای رشد تدریجی در جهت پیشرفت‌های تر شدن، قدرتمند شدن و حتی بزرگتر شدن است و اما در ادبیات سیاسی به مفهوم کشف چگونگی بهبود شرایط کشورهای عقب ماند، کاهش فقر، بیکاری، نابرابری، ارتباطات بهتر، ایجاد نظام مبتنی بر عدالت و افزایش سطح مشارکت مردم در امور سیاسی جاری که شامل ایجاد تغییر در ساختارهای اجتماعی، اداری و دیدگاه عموم مردم است، تعریف میشود. از طرفی «گسترش ظرفیت نظام اجتماعی برای برآوردن احتیاجات محسوس یک جامعه، امنیت ملی، آزادی فردی، مشارکت سیاسی، برابری اجتماعی، رشد اقتصادی، صلح و موازنی محیط زیست، مجموعه‌ای از این احتیاجات است» که از تعریف توسعه محسوب میشود.<sup>۳</sup>

## الف) توسعه سیاسی

توسعه سیاسی به دلیل چند بعدی جوامع و شدیداً کیفی بودن آن، پیچیده ترین سطح یک جامعه است. لوسین دبلیو پای جامعه شناس آمریکایی توسعه سیاسی را «افزایش ظرفیت نظام در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و همچنین افزایش مشارکت سیاسی» میداند. ماکس وبر و تالکوت پارسونز توسعه سیاسی را «نوسازی سیاسی و توزیع اقتدار سیاسی در میان بخش‌های جامعه

<sup>۱</sup> بابک احمدی، کار روشنفکری، تهران، نشر مرکز، چاپ چهارم، ۱۳۹۰، ص ۱۷.

<sup>۲</sup> علی اخترشهر، توسعه سیاسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۶، ص ۸۵.

تعریف میکنند».<sup>۱</sup>

## ب) فرهنگ سیاسی

مجموعه‌ی باورها، نگرشها، ارزشها و احساسات فرد نسبت به نظام سیاسی و امور سیاسی کشور میباشد. فرهنگ سیاسی دارای اجزای معینی است که در عرصه‌ی جامعه شناسی جایگاه برجسته‌ای دارد. این اجزاء عبارت‌اند از: ارزشها، باورها و ایستارهای احساسی مردم نسبت به نظام سیاسی خودشان، برای تصریح مطالب باید گفت که ارزش‌های سیاسی، برای مثال، به معنی برگزاری انتخابات ادواری و آزاد و به روایی بی طرفانه، استعفای وزیر در صورت از دست دادن اعتماد مردم و نمایندگان آنها در قوه مقننه و مانند آنهاست. باورهای سیاسی در برگیرنده‌ی هنجارهایی مانند حق افراد بالغ کشور برای مشارکت در کارهای سیاسی است، ایستارهای احساسی، مثلاً در کشوری مانند بریتانیا که سده‌ها در راه بازیافت قانون اساسی کوشیده است، اعمالی مانند: ۱) رفتار مؤبدانه‌ی رئیس مجلس، ۲) لحن مکالمه‌ای بحثها و مباحثه، ۳) هماهنگی سبک رفتار و سخن با آینهای پارلمانی، و مانند آنها را در بر میگیرد. آلموند و پاول فرهنگ سیاسی را به سه راه دسته بندی کرده‌اند: فرهنگ سیاسی محدود، فرهنگ سیاسی تبعه، فرهنگ سیاسی مشارکت.<sup>۲</sup>

## ج) نوسازی سیاسی

به گفته هانتینگتون، نوسازی روندی است چند بعدی متضمن تغییر در همه‌ی عرصه‌های اندیشه و عمل انسان است. نوسازی سیاسی، تغییر نظام سیاسی را در نظر دارد و در برگیرنده‌ی تغییرات در ساختار سیاسی، فرهنگ سیاسی، و روندهای سیاسی است. نوسازی سیاسی روند همانند با توسعه‌ی سیاسی است و به طور کلی در مورد جامعه‌های در حال رشد به کار می‌رود. مسائل نوسازی سیاسی عبارت‌اند از: ۱) هویت ملی، ۲) مشروعيت سیاسی، ۳) نفوذ یابی سیاسی، ۴) مشارکت سیاسی، ۵) یکپارچگی ملی، ۶) توزیع قدرت سیاسی. نوسازی سیاسی، آن گونه که در غرب صورت گرفته است، نتیجه‌ی تحرک اجتماعی و رشد و توسعه‌ی اقتصادی دانسته می‌شود. تحرک اجتماعی به معنی گستالت از تعهدات قدیمی اجتماعی، روانشناختی و اقتصادی و پذیرش الگوهای جدید جامعه پذیری سیاسی و رفتار است. تنها پس از فرو افتادن سنت گرایی، درهای نوسازی گشوده می‌شود. نوسازی هم در برگیرنده‌ی تحرک اجتماعی است و هم در برگیرنده‌ی رشد

<sup>۱</sup> عبدالعلی قوام، توسعه سیاسی و تحول اداری، پیشین، ص ۱۶.

<sup>۲</sup> سعیدعلی اصغر کاظمی، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، ص ۹۱.

<sup>۳</sup> عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، نهران، نشر نی، چاپ هجدهم، ۱۳۸۷، ص ۱۱۴.

اقتصادی.<sup>۱</sup>

## گفتار سوم - مشروطیت

مشروطیت شکل یک کلمه عربی را دارد که مشتق از کلمه «مشروط» بنظر میرسد. در واقع ریشه آنرا در زبان های یونانی، لاتینی، فرانسوی و انگلیسی سراغ کرده میتوانیم. مشروطیت در قاموس ها به عبارات مختلفی تعریف شده است. تعریفی که از طرف یکی از حقوقدانان تقدیم شده است موجز ترین تعریف است: «مشروطیت در چارچوب نظام شاهی حاکی از تطبیق پرنسیپ تفکیک قوا و تضمین حقوق و آزادی های بشری و تحدید صلاحیت های شاه از طریق قانون اساسی (مکتوبه یا غیر مکتوبه است)».

---

<sup>۱</sup> همان، ص ۱۱۰.

## فصل دوم

### نخبگان فکری

#### مقدمه فصل

در هر جامعه یی کسانی وجود دارند که نسبت به سایرین از توانایی های بیشتری برخوردار اند، این توانایی گاهی فطری ولی اکثراً در اثر سعی و تلاش خود اشخاص بوجود می‌آید. در جوامع کهن و دوره باستان توانایی جسمی و فزیکی توجه مردم را بیشتر جذب کرده بود و کسانی، رهبری توده ها را بدوش میگرفتند که از لحاظ جسمی قدرتمند بودند و در نبردها اشتراک میکردند البته مردم نیز از چنین وضعیتی ناراض نبودند. مگر با گذشت زمان این وضعیت نیز تغییر یافت، امروزه دیگر مردم رهبری کسانی را که فقط خوش هکل و قدرت بدنه بالا دارند و از لحاظ فکری ضعیف باشند نمیپنند. بلکه برگزیدگان و نخبگان عصر کنونی کسانی هستند که یا قدرت اقتصادی دارند و یا توانایی های فکری، کسانیکه زر و زور هم دارند نمیتوانند بدون نخبگان فکری زمام امور را به طرق احسن پیش ببرند و سرانجام مجبور میشوند که از نخبگان فکری سود جویی نمایند.

سوگمندانه که افغانستان از جمله سرزمین های است که زمینه رشد فکری در آن اصلاً فراهم نشده و بستری برای نخبگان فکری مساعد نبوده، تا فکر تولید میشد. به همین دلیل ما در میهن مان به ندرت مولدان فکر دریافته میتوانیم ولی دریافتن مقلدان فکری کار دشواری نیست.

درین فصل راجع به اینکه نخبگان، به کیها اطلاق شده میتوان، انواع آن، مفاد گردش نخبگان در یک جامعه، در مورد روشنفکران، کارویژه های آنان و مجامع روشنفکری بحث میشود.

#### گفتار اول – نخبگان

در درون هر اجتماع جغرافیایی می توان شاهد وجود ثروتمند و فقیر، صاحبان قدرت و فاقدان قدرت و افراد دارای اعتبار و حیثیت و فاقد این ویژه گی ها باشیم. به گونه ای که پارتومی نویسد، در هر کیفیت اجتماعی مطلوبی که به طور نامساوی توزیع شده باشد. «نخبگانی» وجود دارند که از آن کیفیت- چه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ورزشی باشد و چه جنسی و جسمانی - به حد اکثر برخوردار می شوند؛ در نتیجه، «توده ای» از مردم پدید می‌آیند که معمولاً شمار بس بیشتری دارند اما از عدم برخورداری نسبی از آن کیفیت رنج میبرند و

ناچار سر تسلیم به نخبه بودن شان میگذارند.

## الف) تبیین مفهوم نخبگان

در زبان پارسی واژه نخبگان اسم جمعی است که به معنای برگزیده یا برگزیده از هر چیز است.<sup>۱</sup> این واژه که معادل انگلیسی آن «الیت» (Elite) است. در اصل از معادل لاتین *electus* و *elegere* گرفته شده و در قرن هفده میلادی برای توصیف کالاهایی با مرغوبیت خاص و پس از قرن نوزدهم به واحدهای نظامی و سطوح عالی اشرافیت تعمیم یافت.<sup>۲</sup> اما در یک سیر تطور واژه ای به مفهومی مبدل شد که امروز از آن استفاده میشود. به هر حال از نظر معنا شناسی این اصطلاح تغییر و تحولات معنایی وسیعی پیدا کرده است. واژه نخبگان دو معنای عمومی را افاده میکند:

- ۱) گروهی از افراد که در حقیقت در موقعیت و لایه های بالای جامعه (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و مذهبی) قرار داشته و یا اینکه این گروه ها را رهبری میکنند. به صورت عموم ازین گروه ها به مثابه نخبگان سیاسی- اقتصادی نام برده میشود.
- ۲) به علاوه، واژه نخبگان یک معنای عمومی دیگر را نیز می رساند و آن عبارت از این است که، گروه ها و یا اشخاص بر اساس موهبت و نعمات اختصاصی ماورای طبیعی و ریشه های اجتماعی، خود را در موقعیت نخبگی قرار داده اند. آنها از اجرای وظایفی که دیگران مکلف به اجرای آنها بوده اند، خودداری میکنند. این گروه از نخبگان نظریات، اندیشه ها و مطالباتی را پیش میکشند که بر بنیاد آن به موقعیت برازنده گی آنها مشروعیت بخشد.<sup>۳</sup>

نمونه هایی از آن را در الهیات یهودی و پذیرش قوم برگزیده یهود و اندیشه های که بر پایه برتری نژادی (Racism) استوار بوده و یا در میان مالکان مزارع بزرگ ایالات جنوبی آمریکای قبل از جنگهای داخلی، ظهور و نیز در قالب نازیسم (Nazism) و فاشیسم برخاسته از اروپا و اپارتاید (Apartheid) آفریقای جنوبی میتوان به وضوح ملاحظه کرد. به علاوه باید خاطر نشان ساخت که آریستوکراسی و اشرافیت اروپایی نیز اندیشه تحملی موقعیت بسیار استثنایی و برگزیده را در خود پرورده، به گونه ای که حتی آریستوکراسی بر این باور بود که خون اشرف مانند خون دیگران رنگ سرخ نداشته بلکه آنها دارای «خون آبی» هستند! موقعیت ممتاز

<sup>۱</sup> حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید، تهران، امیرکبیر، چاپ ۲۶، ج دوم، ۱۳۶۰، ص ۱۸۹۷.

<sup>۲</sup> باتامور تی بی، نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، ص ۲.

<sup>۳</sup> محمدمهادی انصاری، نخبه پروری سیاسی، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۸۶، ص ۱۰.

آریستوکراتها بر بنیاد قدرت موروثی و رسم مردم استوار بوده و عمدتاً از مالکیت بر زمین ریشه میگرفت.  
تعریف جامعتری که از نخبگان ارائه شده چنین است:

«نخبگان اشخاص و گروه‌های هستند که در نتیجه ای قدرتی که به دست می‌آورند و تأثیری که بر جای میگذارند، یا به وسیله تصمیماتی که اتخاذ می‌نمایند و یا بواسیله ایده‌ها، احساسات و یا هیجاناتی که به وجود می‌آورند، در کنش تاریخی جامعه ای مؤثر واقع می‌شوند<sup>۱</sup>.

## ب) انواع نخبگان

نظر به اینکه تعریف نخبگان براساس دو ملاک «اتوریته» (حاکمیت یا اقتدار) و «نفوذ» تفسیر می‌شود، به منظور طبقه‌بندی کردن انواع نخبگان نیز میتوانیم از دو ملاک فوق که اولی مورد توجه ماکس و برقرار گرفته است استفاده کنیم. «ماکس و بر اساس این ملاک از سه نوع حاکمیت (اقتدار) سخن به میان می‌آورد: حاکمیت سنتی، حاکمیت عقلایی-قانونی، و حاکمیت معنوی. نخبگان را ما در ابتدا به دو گروه کلی تقسیم می‌کنیم که هر هر کدام را به نوبه، در ذیل توضیح خواهیم داد: نخبگان فکری و نخبگان ابزاری.

### ۱) نخبگان فکری

نخبگان فکری شامل نویسنده‌گان، دانشگاهیان، محققان، کارشناسان، خبرنگاران و هنرمندان هستند که اندیشه و روش و رهیافت و راهبرد، تولید می‌کنند. آن‌چه اهمیت دارد، اینست که معاشرت منطقی و سامان یافته ای میان نخبگان فکری و ابزاری، میتواند سرنوشت یک جامعه را تعیین کند.

اگر به کشورهای صنعتی و در حال توسعه توجه شود، میبینیم، عده‌ای تصمیم گیرنده با طیف وسیعی از اندیشمندان در تناسب هستند. طیف تخصصی این مجموعه، وسیع بوده و شامل محقق، نویسنده، نظامی، سیاستمدار، مجری و نماینده مجلس بر جسته و فکور می‌شود. این عده همیشه به بیست سال، پنجاه سال و صد سال آینده فکر می‌کنند. اکثر کشورها به عناوین مختلف، یک کانون فکری و یک مرکز تقل فکری دارند که در آن جا سه گروه: نظامیان، مجریان و اندیشمندان جمع شده، مسایل مهم و استراتژیک را به بحث گذاشته و تعیین می‌کنند. در واقع بهترین‌های فکری و عملی در آن جا جمع می‌شوند. به نظر من، ما در میهن مان باید در مسیری پیش برویم که چنین کانونی به وجود آوریم؛ کانونی که بهترین، پیچیده‌ترین، عاقلترین و سیرترین‌های حوزهٔ سیاست، ثروت، نویسنده‌گی، دانشگاه، خبرنگاری و نظامی در آن جمع شوند و به تناسب تخصصی که دارند

<sup>۱</sup> گی روش تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور و ثوقی، تهران، نشرنی، ۱۳۷۰، ص ۱۵۳.

<sup>۲</sup> محمدمهادی انصاری، نخبه پروری سیاسی، پیشین، ص ۴۳.

حول و حوش مسایل مختلف به تبادل نظر پردازند.<sup>۱</sup>

اگر اجماع نظر میان این گروه‌ها بوجود آید در واقع سرنوشت، جمعی خواهد بود. نکته ای که باید اینجا اضافه شود این است که اندیشمند، زمانی به درد حوزه‌ی اجراء می‌خورد که در جریان مسایل قرار بگیرد، کارشناس واقعی، کسی است که در واقع از ابزار، اطلاعات و مواد خام برخوردار باشد.<sup>۲</sup>

اگر نخبگان افغانستان نیز موفق به ایجاد چنین کانونی شوند و از طریق آن کانون ملی به اصلاح اندیشه‌ها و باورهای کهنه و فرسوده‌ی غیر عقلایی و معارض با دین پردازند، در آینده نزدیک ما شاهد یک افغانستانی با یک فرهنگ مقتدر خواهیم بود. علت عمدۀ عقبماندگی ما نیز در همین امر نهفته است که ما از اندیشه‌های متعصبانه‌ی نیاکان که نه بدرد دین خوردن و نه بدرد دنیا، لذت میریم و فخر فروشی میکنیم. یگانه کسانیکه متوانند انقلاب فکری بوجود آورند و زیربنای یک جامعه را متحول سازند همین نخبگان فکری هستند. در تقسیم بندی زیر به انواع نخبگان فکری پرداخته شده است که قرار ذیل اند:

## ۱- نخبگان خارق العاده

نخبگان خارق العاده «کاریزمایی» (به تعبیر وبر) نخبگانی هستند که معجزات و یا خصوصیات خارق العاده به آنان نسبت میدهند. اقتدار و نفوذی که این نخبگان از آن برخوردارند، مستقیماً با شخصیت اشخاص معینی سروکار دارد و به پشت و اموال آنها مربوط نمیشود. برای ارائه مثال در این مورد میتوان از بعضی دسته‌ها یا طبقات اجتماعی که منشأ «مذهبی» دارند، یاد کرد و یا از برخی نهضتها اجتماعی و سیاسی که ریشه در مذهب دارند. سخن به میان آورد. گاهی نیز اتفاق می‌افتد که قدرت خارق العاده‌ی معنوی یک رهبر به تمام کسانی که پیرامون وی قرار دارند، یعنی به تمامی اطرافیان وی منتقل می‌شود.<sup>۳</sup>

## ۲- نخبگان ایدئولوژیکی

این نخبگان اشخاص یا گروه‌هایی هستند که در اطراف ایدئولوژی معینی متشكل گردیده یا در به وجود آوردن ایدئولوژی خاصی سهیمند. همچنین میتوان اشخاص یا گروه‌هایی را در این رده بندی قرار داد که ایدئولوژی مشخصی را اشاعه میدهند یا سخنگو و معرف آند.

همان طوری که «سی رابت میلز» می‌گوید، این نخبگان نیز همانند نخبگان کاریزمایی لزوماً جزیی از «نخبگان قدرت» نیستند. اینها میتوانند نخبگان صاحب نفوذ ولی بدون اقتدار و حاکمیت رسمی باشند. در این

<sup>۱</sup> محمود سرقالم عقلایت و توسعه یافتنگی ایران، پیشین، ص ۵۸.

<sup>۲</sup> همان، ص ۶۰.

<sup>۳</sup> محمدمهادی انصاری، نخبه پروری سیاسی، پیشین، ص ۴۵.

مورد از نخبگان مخالفی میتواند سخن راند که قدرت حاکم را نفی نموده یا مورد اعتراض قرار میدهدند.

نخبگان ایدئولوژیک یا معنوی بدون اقتدار ولی با نفوذ، اغلب گروه هایی هستند که دگرگونی های ساختی آینده را سبب میشوند و موجب جهت گیری مجددی از کنش تاریخی میگردند. در این مورد انتقادی را که میتوان متوجه تئوری «نخبگان قدرت» میلز و سایرین وارد نمود این است که از نقش «ضد نخبگان» خوصاً ضد نخبگان ایدئولوژیکی در کنش تاریخی غافل مانده اند.

نخبگان قدرت (نخبگان حاکم) معمولاً در صدد مخالفت با دگرگونی ها یا انطباق با آنها هستند و در واقع از روشنی استفاده مینمایند که گی روشه، اصطلاح «ایدئولوژی تطبیقی» را در مورد آن به کار میبرد، بدین صورت که اگر این نخبگان موجب دگرگونی هایی شوند، معمولاً این دگرگونی ها از نوع عادی و سطحی هستند که غالباً به منظور مقابله با دگرگونی های عمیق و افراطی ارائه میگردند.

در حالی که نوآورترین و متوفیترین نخبگان را میتوان در میان نخبگان معنوی و ایدئولوژیکی جستجو کرد، ولی این نخبگان معمولاً قدرت را در دست ندارند و فاقد مقامهای حاکمیت هستند. البته به این نکته باید اشاره نمود که گاهی نیز ایده های بلند پروازانه که مردم را به سوی روشهای افراطی و جستجوی مدنیه فاضله سوق میدهند از جمله خطرات و موانعی محسوب میشوند که کنش تاریخی این نخبگان را حتی پس از رسیدن به قدرت تهدید نموده یا حداقل باعث کاهش و تضعیف تأثیر کنش تاریخی آنها میگردند.<sup>۱</sup>

### ۱-۳ نخبگان سمبلیک

معولاً در طبقه بندی سرآمدان، نخبگان سمبلیک فراموش میگردند، در حالی که این گروه خود وظایف مهمی به عهده دارند. اغلب نخبگان دارای خصوصیتی سمبلیک هستند و در حقیقت افرادی که منتبه به این گروه های نخبه هستند، در نظر کسانیکه از آنها پیروی مینمایند و یا با آنها به مخالفت بر میخیزند، از ارزش سمبلیک برخوردار میشوند. ارزشها، ایده ها، سمبلهای وضعیت موجود، نهادها، ایده های جدید وغیره در رؤسای سیاسی متبلور و متجلی میگردند و در این میان رؤسای معنوی و ایدئولوژیکی بهتر میتوانند خصوصیات سمبلیک به خود بگیرند. با وجود این، بعضی نخبگان را میتوان مشخص نمود که نقش آنها به صورت روشنتر و بارزتری سمبلیک است. این حالت مربوط به افراد یا گروه هایی میگردد که نمونه های اصلی از بعضی رفتار، کردار، افکار و خصوصیات و ارزشها هستند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> همان، ص ۴۵-۴۷.

<sup>۲</sup> همان.

به عنوان مثال هنرمندان مردمی نمونه ای از این نخبگان هستند و یا همچنین میتوان از خوانندگان مردمی نیز مثال زد که در نظر نوجوانان به صورت قهرمانانی در می‌آیند. زیرا که این هنرمندان برای این نوجوانان مظاهر و سمبل جوانی، عشق، شادی، خلاقیت، سنت شکنی و صفاتی از این قبیل اند. بنابر این نفوذ این خوانندگان بر جوانان میتواند قابل ملاحظه باشد. به وسیله ای رادیو و تلویزیون و بعضی از مجلات است که بین این هنرمندان محبوب و دوستداران آنها ارتباطی به وجود می‌آید که این خود باعث خلق و حفظ دنیای (محدوده ای فرهنگی) نوجوانان میگردد، دنیایی که با وجود کوچک و حاشیه ای بودنش، واقعی است.

در این مورد میتوان از ورزشکاران حرفه ای نیز سخن به میان آورد که نخبگان سمبلیک با خصوصیاتی انسانی اند. کافی است توجهی را که نسبت به زندگی این گونه افراد و به تمرینات آنها و به رکوردهای آنها در روزنامه ها مبذول میگردد و مورد نظر قرار میگیرد به خاطر آورد تا به این مسئله واقع شد که چرا آنها را به عنوان نمونه های اصیلی از شجاعت و هوش، جسارت و بی پرواپی، سرسختی، مهارت و صفاتی از این قبیل معرفی مینمایند. این خصایص انواعی از فضیلتهای اخلاقی را منعکس می نماید که به آن «روحیه ورزشکاری» نام نهاده اند.<sup>۱</sup>

## ۴-۱ نخبگان تکنوکراتیک

نخبگان تکنوکراتیک منتب ب ساختی رسمی یا اداری هستند. اقتدار آنها بر اساس دو گانه ای استوار است: اول اینکه این نخبگان بر اساس قوانین وضع شده، شناخته شده و رایج انتخاب شده اند. دوم آنکه، این انتخاب به دلیل دارا بود بعضی صلاحیتها و قابلیتهای مبنی بر ملاکهای مشخص صورت گرفته است. این صلاحیت و قابلیت ممکن است با انجام امتحاناتی، یا توسط هیئت ژوری و یا بر اساس درجه و تخصص تحصیلی و یا همچنین با احتساب دارا بودن تجارب و سابقه در زمینه های خاص یا ملاکهایی از این قبیل سنجیده شود. در بعضی موارد نیز قابلیت اشخاص با مراجعه به آرای عمومی مورد قضاوت قرار میگیرد. خلاصه آنکه، نخبگان تکنوکراتیک متشكل از قشر برتر مدیرانی است که میتوان آن را در دولت، اتحادیه های صنعتی یا مالی و ... پیدا نمود و اینها همان هایی هستند که «کارمندان عالی رتبه» نام گرفته اند.

این نخبگان تکنوکراتیک از اقتداری برخوردارند که ماکس وبر آن را اقتدار «عقلایی-قانونی» نام نهاده است و بنابر این، اینها کسانی اند که نه از «نفوذ» بلکه از اقتدار یا حاکمیت برخوردارند و مقامهای فرماندهی را در سلسله مراتب اداری اشغال مینمایند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> گی روش تغییرات اجتماعی، پیشین، ص ۱۲۱-۱۲۵.

<sup>۲</sup> محمد Mehdi انصاری، نخبه پروری سیاسی، پیشین، ص ۴۴.

## ۲) نخبگان ابزاری

نخبگان ابزاری صاحبان قدرت سیاسی و اقتصادی هستند، البته نخبه‌ی ابزاری میتواند در عرصه سیاست و یا نظام اقتصادی، از تواناییهای فکری نیز، برخوردار باشد. نخبگان ابزاری بیشتر به کسانی اطلاق میشود که بر سر قدرت نشسته باشند و این نخبگان از طرق گوناگون به این سمت میرسند، از طریق زور، زر، و راثت، از طریق انتخابات و یا هم از طرف یک حزب سیاسی معرفی میشود که آن هم شیوه‌ی انتخاباتی دارد.

توسعه یافته‌گی، مجری و متولی میطلبند و در حوزه‌ی نخبگی است که مجری یا متولی پدید می‌آید و شکل میگیرد، نهايیتاً، بخشی از جامعه و یا ترکیبی از بخشهاي مختلف باید مجری و متولی توسعه باشند و مسؤولیت پیشرفت جامعه را بر عهده گیرند.

از آنجا که توسعه یافته‌گی یک بحث انسانی و مجموعه‌ای است و استعداد، توانایی و مهارت افراد متفاوت است، بنابر این، باید بهترینها، پیچیده ترینها، کارآترینها و متخصص ترین افراد وارد حوزه «اجراي» توسعه شوند. ویژه‌گی‌ها و خصایص مجریان توسعه، به اندازه‌ی تفکر و اندیشه حایز اهمیت است و در فرآیند توسعه یافته‌گی باید هردوی آنها مورد توجه قرار گیرند.<sup>۱</sup> تقسیم بندیکه از نخبگان ابزاری صورت گرفته بر اساس ملاک حاکمیت و یا اقتدار است که در ذیل توضیح داده میشوند:

### ۱- نخبگان سنتی و مذهبی

نخبگان سنتی از حاکمیت و یا نفوذی برخوردارند که ناشی از ساختهای اجتماعی، ایده‌ها و اعتقاداتی است که ریشه در گذشته‌ای دور دارند و مبنی بر راه و رسم سنتی طولانی‌اند.

بدین ترتیب تمام برگزیدگان آریستوکراتیک برگزیدگان سنتی محسوب میشوند زیرا اعتبار عناوین اشراف ارتباط با نژاد و اصل و نسب آنان دارد و یا اینکه رئیس سنتی یک قبیله حاکمیت خود را ناشی از آن میداند که خلف بلافضل رئیس قبلی یا خدای افسانه‌ای است. همچنین میتوان نخبگان مذهبی را نیز معمولاً تا حدی نخبگان سنتی قلمداد نمود، زیرا حاکمیت یا نفوذ آنها مبنی بر احترام نسبت به بعضی از حقایق است که در زمانه‌های پیشین بر انسانها آشکار گردیده و مبنی بر سنتی طولانی است که ارزش خود را از خود گرفته است. این نوع از نخبگان را امروزه میتوان، به کثرت در کشورهای جهان سومی و توسعه نیافته که از فرهنگ ضعیف، ساختار سیاسی قومی و فاقد هویت ملی‌اند، دریافت نمود. مثال بارز آن میتواند میهن خود ما افغانستان باشد.

<sup>۱</sup> محمود سرالقلم، عقلانیت و توسعه یافته‌گی ایران، پیشین، ص ۶۰.

## ۲-۲ نخبگان مالکیت

این نوع از نخبگان به دلیل دارا بودنشان از ثروت و اموال نوعی «قدرت» یا «اقتدار» بدست میاورند. این اموال و ثروت باعث تسلط آنان بر نیروی کاری میگردد که به خدمت گرفته اند، ولی از طرف دیگر این توانایی مالی به آنها امکان میدهد که بتوانند بر روی سایر نخبگان سنتی و یا تکنوکراتیک فشارهایی وارد سازند و در نتیجه برای خویشن قدرت اجتماعی کسب نمایند. این نوع از نخبگان در مراحل مختلف تاریخ به انواع گوناگون در قدرت سیاسی و از نفوذ اجتماعی بر خوردار بوده اند، مثلاً در دوره فیودالیته مالکان زمین صاحب اصلی قدرت بودند و به همین ترتیت در نظامهای کاپیتالستی بیشتر کسانیکه بر اریکه قدرت مینشند که صاحبان شرکتهای بزرگ اند یا به نوعی در آن سهم دارند، این نوع نخبگان در جوامعی رشد بیشتر دارند که مردم در آنجا عوض آن که به غنامندی معنوی بنگرند به غنامندی مادی مینگرند.

نخبگان مالکیت یا نخبگان اقتصادی از قبیل مالکین بزرگ ارضی و یا مالکین بزرگ صنعتی و یا مالی، افرادی هستند که تصمیماتشان میتواند بر زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه اثر بگذارد و در نتیجه باعث ایجاد تغییرات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی گردد یا بر عکس از انجام این تغییرات جلوگیری نمایند.<sup>۱</sup>

### ج) برخی نقاط ضعف نخبگان فکری

ضعف و مشکل نخبگان فکری اینست که به اندازه‌ی کافی، بومی نمی‌اندیشند. نخبگان فکری باید این را مدنظر قرار دهند که دستیابی به آرمانها و ایده‌آلها، ناگهانی نیست و جامعه‌ی فرآیند طولانی به آنها میرسد. نخبگان فکری باید متوجه باشند که ایجاد تغییر و تحول در جامعه، تابع یک نظر تسلسلی است، یعنی طرح اندیشه‌های آرمانگرایانه مفید است، اما باید در چارچوب واقعیت‌های یک جامعه باشند که بتوانند کل جامعه را در برگیرد. در تاریخ صد ساله‌ی اخیر، افراد بسیار اندکی میبینم که تغییر و تحول را تابع یک تفکر تسلسلی بینند، بسیار اندک بودند افرادی که مراتب تسلسلی فعلیت بخشیدن به آرمانهای خود را متوجه باشند.

علت سقوط و ناکامی، نوسازی و اصلاحات امنی را نیز شتاب در تطبیق برنامه‌های اصلاح‌گرایانه اش میدانند، چون جامعه افغانی با سنتهای اجدادی پیوند مستحکمی یافته است، رهایی از آن نیازمند زمان بیشتر و برنامه‌ریزی دور نگرانه بود. سنتهای اجدادی درین مرزبوم مقدم بر آموزه‌های دینی اند، گرچه بر روی زبان، مردم این واقعیت را نمیپذیرند ولی از واقعیت نمیتوان چشم پوشی نمود. عملاً مردم کوشش میکنند که به

<sup>۱</sup> محمد Mehdi انصاری، نخبه پروری سیاسی، پیشین، ص ۴۴.

عملکردهای قبیلویشان جنبه دینی بخشیده و اعمالشان را مشروعيت دهند.<sup>۱</sup>

در فرجام چنین نتیجه میگیریم که ما در حوزه‌ی تعامل نخبگان مشکلات جدی داریم که در نهایت به عدم معاشرت و عدم تفاهم میرسیم. مسؤولیت اصلی در ایجاد تفاهم به عهده نخبگان ابزاری است، عدم شناخت واقعیت‌های یک جامعه از طرف نخبگان فکری و عدم توجه به علم، تفکر ابزاری و تفکر رهیافتی از جانب نخبگان ابزاری، باعث شده که این تعامل بوجود نیاید و افکار جدید و اندیشه‌های گره گشا شکل نگیرند، اما این به معنی آن نیست که عدم تعامل همچنان ادامه یابد. این موضوع به همت طرفین بستگی دارد که چگونه بتوانند هم‌دیگر را جذب کنند و اهمیت وجودی خود را برای طرف مقابل اثبات کنند. این فرآیند، انسانهای والا و یک اجماع نظر کلی میخواهد که هر دو گروه را در یک مجموعه‌ی فکری و عملی جای دهد.<sup>۲</sup>

#### ۵) موانع همکاری نخبگان فکری و ابزاری

- ۱- تلقی مجریان از مقوله‌ی مملک داری.
- ۲- سیاست زدگی در حوزه‌ی عمل.
- ۳- تعریف برخی از مجریان از کار و مهتر شمردن ارادت از مهارت.
- ۴- عدم تفکیک حوزه‌ی فکر و عمل در تفکر بسیاری از افراد جامعه.
- ۵- مقطوعی بودن عمل اجرایی و تحت الشعاع قرار داشتن افراد به دستاوردهای مقطوعی.
- ۶- در فرهنگ برخی جوامع مشورت کردن و کار کردن برای مجریان مشکل است و گمان میشود کسیکه ضعیف است، مشورت میکند.<sup>۳</sup>

### گفتار دوم- گردش نخبگان

مفهوم «گردش نخبگان» (Circulation of Elites) اولین بار توسط پارتو وارد ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی گردید. در حقیقت هسته مرکزی اندیشه‌های او را همین پدیده تشکیل میدهد که طی آن حرکتی دائمی در جامعه سیاسی (Polity) از پایین به بالا صورت میگیرد. جامعه‌ای آزاد و روبه تکامل است که باب رشد افراد را در سلسله مراتب اجتماعی و سیاسی باز بگذارد. از طرفی هرگاه نخبگان حاکم نتوانند نظام شایستگی را در میان افراد جامعه بپذیرند و یا اینکه سیر گردش نخبگان متوقف شود، توازن و تعادل اجتماعی به هم میخورد و

<sup>۱</sup> محمود سریع القلم، عقلانیت و توسعه یافنگی ایران، پیشین، ص ۵۹.

<sup>۲</sup> همان، ص ۶۰.

<sup>۳</sup> همان، ص ۵۹.

مجالی برای تحقق اصل شایسته سالاری و نخبه پروری فراهم نمی‌آید.

شایان ذکر است، نخبگان و شکل گردش آن در جوامع غربی، مسئله‌ی غربی هاست. غربی‌ها در جامعه‌شناسی و سیاست و اقتصاد، بحثی مبسوط در باب چگونگی گردش نخبگان و برآمدن آنها در بخش بالای جامعه دارند. در واقع تمامی نظریه‌هایی که به گونه‌ای به رقابت میان افراد در سیاست و اقتصاد و دیگر زمینه‌ها ختم می‌شود به نوعی گزارشی است از واقعیتی که، کسانی که قدرت انطباق پیشتری دارند و از هوش بیشتر و استعداد تواناتری برخوردارند در عرصه سیاست و اقتصاد و فرهنگ... به قلعه جامعه صعود کنند و به تعبیری بهترین‌ها بر بلندا آیند.

چنین تعبیری از گردش نخبگان با مفهوم عدالت اسلامی چندان قابل انطباق نیست چرا که در فلسفه سیاسی غرب که از اندیشه‌های افرادی چون ماکیاول نشأت گرفته «قدرت» اصیل است و دستیابی به آن اصالت دارد. اما وقتی از لزوم گردش نخبگان و نخبه پروری سخن می‌گوییم میخواهیم افرادی به مناصب سیاسی و اجرایی دست یابند که به جامعه و نظام اسلامی خدمت کنند. بنابر این اصالت با قدرت نیست بلکه اصالت با «خدمت» است.<sup>۱</sup>

## گفتار سوم – روشنفکران

واژه روشنفکر معادل واژه فرانسوی intellectual به کار رفته و تعابیر مختلفی هم از آن به عمل آمده است که بیشتر جنبه برداشت‌های شخصی دارد. معادل فرانسوی آن به کسی اطلاق می‌شود که دارای ذهنی فعال و صاحب اندیشه باشد. سایر پیرایه‌ها مثل متعهد، لائیک، هومانیست وغیره از اعراض ثانویه بوده، ربطی به سرشت روشنفکری ندارد. در نتیجه روشنفکر در درجه اول کسی است که ذهنی فعال و اندیشه‌ای پویا داشته باشد و پس از آن مواد خام لازم را که همانا دانش و اطلاعات جامع و گسترده است برای خود فراهم آورد. شاید بسیار باشند رویاییانی که ذهنی فعال و دراک دارند اما به دلیل نداشتن مواد خام یعنی دانش‌های کارآمد، هرگز قدم به عرصه روشنفکری نگذاشته‌اند. روشنفکر ممکن است خدمتگزار یا خیانتکار باشد، ممکن است موافق یا مخالف وضع موجود باشد، ممکن است مذهبی باشد یا ضد مذهب باشد و بالاخره ممکن است چپ یا راست باشد، اما هر چه باشد ضریب تأثیرگذاری او نسبت به افراد عادی بسیار بیشتر است. به طبع حالات روانی روشنفکر هم با مردم معمولی متفاوت است. روشنفکر طبیعی نقاد و روحیه‌ای حساس دارد و مضلات جامعه را بر دوش خود حس می‌کند؛ اغلب احساس تنها یی، سرخوردگی، خود بزرگ بینی و رنج و ملال دارد مگر آنها که به چشم

<sup>۱</sup> محمد Mehdi انصاری، نخبه پروری سیاسی، پیشین، ص ۸۶-۸۷

معنویت هم راهی پیدا کرده باشد.<sup>۱</sup>

بر اساس تعریفی که از روشنفکر به دست آوردیم میتوانیم تصور کنیم که روشنفکری یکی از قدیمی ترین مقوله های زندگی بشر است. ارسطو، افلاطون، هابس، لاک و ... همه روشنفکر بودند. اما جریان روشنفکری مربوط به قرن هجدهم است. در این زمان تعداد معتبره ای از اندیشمندان از یکسو و امکان مراوده بین آنها از سوی دیگر سبب شد تا روشنفکران در قالب یک جریان اجتماعی که کم کم ساختار و کار ویژه خود را هم پیدا کرد ظاهر شوند. از آنجا که انقلابی بزرگ و خونین در راه بود، روشنفکران هم پیام آوران این انقلاب شدند. ایفای نقش مهم آنها در هدایت انقلاب و نظریه پردازی در باب آن، قدر و قیمت تازه ای به روشنفکران بخشید. از سوی دیگر این دوران عصر جدایی دین و دولت، عصر نقد عالمانه اوضاع اجتماعی و از همه مهمتر عصر خردورزی بود و عاقلان(روشنفکران) به عنوان نقطه پرکار وجود در مرکز دایره هستی و نظام دانشی(پیستمه) جدید قرار گرفتند و خود در استقرار آن نقش فراوانی ایفا کردند. به همین دلیل تمام ویژگی های روشنفکران قرن هجدهم مثل آزاد اندیشی، ضدیت با دین، لیبرالیسم وغیره تا مدت‌ها به عنوان ملزمات و عناصر اصلی روشنفکری تلقی میشد. اما در قرن نوزدهم روشنفکران چپ و در قرن بیستم روشنفکران مذهبی مثل گابریل مارسل و مایتن در فرانسه قدم به عرصه گذاشتند، و معلوم شد که لازمه روشنفکری ضدیت با مذهب یا لیبرال بودن نیست.<sup>۲</sup>

از آنجا که جنبش روشنفکری فاقد سازمان و تشکیلات منسجم است، باید توجه خود را به کار ویژه حرکت روشنفکری معطوف داشت.

## الف) کار ویژه روشنفکران و روشنفکری

چنانکه دیدیم انتونیو گرامشی نقش برجسته ای به روشنفکران نسبت میدهد که عبارت است از القاء ایدئولوژی طبقه حاکم به مردم و در نتیجه تحکیم پایه های قدرت سیاسی در درون جامعه مدنی، یعنی جایگاه اصلی قدرت. به طبع نقش اجتماعی و فرهنگی روشنفکران در درجه اول اهمیت قرار دارد و نقش سیاسی آنها نیز تابعی از نقش اول آنهاست. از آنجا که روشنفکر مبدع اندیشه های نو، طراح راه حل های جدید برای مشکلات اجتماعی و پیام آور آینده است، نمی توان او را تنها ایفاگر نقشی دانست که گرامشی شرح میدهد. روشنفکر میتواند در جهت انقلاب و تخریب قدرت موجود نیز گام بردارد. اما این نکته که گرامشی میگوید نقشی که در

<sup>۱</sup> احمد نقیب زاده، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی، تهران، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۲.

<sup>۲</sup> همان، ص ۲۲۳.

گذشته بر عهده روحانیون مسیحی بود، با کم رنگ شدن مذهب بر عهده روشنفکران گذاشته شده است، کاملاً درست است. هر یک از روشنفکران مبلغ مکتب خود بوده، چنان در دفاع از آن سخن میگویند که گویی به حقیقت مطلقی دست یافته اند. این مبلغان بهشت های خیالی بار بسیاری از گناهان، جنگها، قتل عامها و برادر کشیها، اشاعه نژادپرستی و تحقیر فرهنگهای دیگر را به گردن دارند. «خدای میداند، تا چه حد مسؤولیت چهرهای بزرگ تمدن غرب در تخریب، زوال و به پوچی کشاندن سایر فرهنگهای آمریکایی، آسیایی و آفریقایی خطیر بوده است». در عین نقش مثبت آنها را نیز نباید کم پنداشت. به همین دلیل جا دارد با جلال آل احمد همراه شویم که میگوید خدمت و خیانت روشنفکران بسیار عظیم تر از خدمت و خیانت سایر افراد است. زیرا روشنفکران میتوانند از کوه کوه و از کاه کاه بسازند، نه تنها متن گفته ها و نوشته های آنها بلکه نحوه سخن گفتن آنها نیز مردم را تحت تأثیر قرار میدهد. در مجموع میتوان کارویژه روشنفکران را ایدئولوژی پردازی، طرح اندیشه های جدید و ایجاد بحثها و گفتگوهای فرهنگی در جامعه توصیف کرد.<sup>۱</sup>

## ب) روشنفکران و قدرت سیاسی

گرامشی تقسیم بندی درستی از روشنفکران به دست داده و آنها را به روشنفکران آزاد و ارگانیک تقسیم میکند. میتوان آنها را به روشنفکران دولتی و بیرونی هم تقسیم کرد. اینکه همیشه روشنفکرانی بوده اند که به خدمت دستگاههای دولتی درآمده و از اعمال حکومت زمان خود دفاع کرده یا آن را به گونه ای مصلحانه هدایت کرده اند شکی نیست، اما رابطه دولت و روشنفکران اغلب رابطه ای پر تنفس، ناپایدار و توأم با بدینی متقابل بوده است. نه تنها دولتها بلکه گروههای اجتماعی نیز روشنفکران را به حاشیه رانده، حتی به آنها اجازه نمی دهند از محصول کار خود هم بهره گیرند یا آن را به نام خود ثبت کنند. هربرت مارکوز یکی از روشنفکرانی بود که کم و بیش حوادث دانشجویی مه ۱۹۶۸ را به گونه ای پیش بینی و ابعاد و جهت آن را نیز ترسیم کرده بود. اما وقتی این حوادث به وقوع پیوست، دانشجویان او را مورد نقد و حمله قرار دادند و از صحنه کنار گذاشتند. دولتها هم به طریق اولی نقدهای روشنفکری را بر نمی تابند. زیرا روشنفکر به جوهر امور نظر دارد اما دولت خواهان گذران امور و سرپوش نهادن بر مسائل است. روشنفکران هم ثابت کرده اند که نمیتوانند به کارهای اجرایی دلخوش باشند. پی بیرین بوم از جامعه شناسان مطرح فرانسه معتقد است همکاری یا عدم همکاری دولتها با روشنفکران ربطی به جوهر روشنفکری ندارد بلکه از منطق متضاد دولتی سرچشمه میگیرد. وی برای اثبات نظر خود به مقایسه آمریکا و فرانسه میپردازد. در آمریکا روشنفکران سنتی (بویژه اساتید) و

<sup>۱</sup> همان، ص ۲۲۴.

روشنفکران تکنوقرات همیشه از قدرت سیاسی رانده شده اند در حالی که در فرانسه دولت از همکاری هر دو نوع آنها در مقاطع زمانی مختلف بهره گرفته است.

علت این تفاوت ساختار، اهداف و نگرشاهی متفاوت دولت در این دو کشور است. در آمریکا نظارت حاکمانه ای بر روشنفکران اعمال میشود اما در فرانسه روشنفکران گاه به درجه ای از مراتب سیاسی میرسند که بر حکومت اثر میگذارند. علت این امر شاید سنت قوی روشنفکری در فرانسه است که از زمان انقلاب کبیر تا امروز پایدار مانده و فرانسویان آنرا جزء جهیزیه ملی خود محسوب میکنند. روشنفکران فرانسوی در طول دو قرن اخیر تغذیه گر بسیاری از افکار روشنفکری در سراسر جهان بوده اند. از سارتر، مارلوبونتی، لوی استروس تا بوردیو، لیوتار، فوکو و گواتاری، سلسله پیامبران خدانشناس قرن بیستم را به خاک فرانسه اختصاص دادند.

منطق روشنفکر با منطق دولتی سازگار نیست. منطق روشنفکری، آزادی و بی قیدی نسبت به نظام موجود است در حالی که منطق دولت بر اطاعت و رام بودن استوار است. از سوی دیگر روشنفکر را نمیتوان در درون ساختارها و سازمانها محبوس کرد، زیرا در آن صورت کارویژه خود را از دست میدهد. در همه سازمانها نیز درگیری آشکار و پنهانی بین روشنفکران و بوروکراتهای کوتوله مشاهده میشود. میخلز به نمونه هایی از آن در احزاب سیاسی اشاره میکند. بوروکراتهای تربیت شده مکتب حکومتی هستند که از بالا دستان خود اطاعت میکنند و از زیرستان اطاعت میطلبند. اما روشنفکران در ردیف های سلسله مراتبی جای نمیگیرند و رابطه شان با بوروکرات مشخص نیست. تعارض بین روشنفکران و دولت در جوامع شتابزده که دولت میخواهد برنامه های صد ساله را یکشنبه به اجرا بگذارد، بسیار چشمگیر تر است. این دولتها به هیچ روی نمیتوانند روشنفکران را تحمل کنند. نه تنها شواهد مثالی از کشورهای جهان سوم وجود ندارد بلکه در جوامع پیشرفتنه نیز چنین مواردی مشاهده شده است. از جمله حکومت دوگل در دهه ۱۹۶۰ که فقط بر مدار بوروکراتها و تکنوقراتها میچرخد و هیچ روشنفکری در هیأت دولت وجود نداشت.<sup>۱</sup>

با وجود همه این احوال حکومتها کم و بیش میدانند که بدون روشنفکران نمیتوانند بحرانها را پشت سر بگذارند، ماشین حکومتی خود را سروسامان دهند، روابط اجتماعی را تنظیم و راهی برای خروج از بن بستهای پیدا کنند. از سوی دیگر به قدرت روشنفکران هم واقف اند و میدانند یا باید آنها رادر کنار خود نگه دارند و یا منتظر حملات و انتقامات شدید آنها باشند که گاه مانند سخنان ساخاروف و سولژنتسین که باعث بی آبرویی رژیم شوروی در سطح جهانی شد، آثار جبران ناپذیری بر جای میگذارند. شاید به همین دلایل است که روابط

<sup>۱</sup> همان، ص ۲۲۵.

دولتها و روشنفکران همیشه با عشق و نفرت همراه است. این رابطه محدود به روزگار ما نیست. سرنوشت بر مکیان، خواجه نظام‌ها و خواجه نصیرها و حسنک وزیر حکایت از تعارضی دیرینه میان این دو عنصر دارد. در عین حال همین رابطه مبهم و پر تنش بهترین رابطه ممکن بین قدرت سیاسی و روشنفکران است. زیرا اگر جدایی کامل باشد ماشین حکومت به گل خواهد نشست و اگر پیوند کامل باشد روشنفکر جذب دولتها شده و نقش انتقادی خود را از دست خواهد داد. در هر دو صورت زندگی اجتماعی به خشکی و بی روحی خواهد گرایید.<sup>۱</sup>

### ج) انتقاد از روشنفکران و روشنفکری

انتقاد از روشنفکر در درجه اول نتیجه تخصصی شدن مشاغل و جزء جزو شدن علوم است. علم گرایی دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ اقتضاء میکند که هر کس در محدوده‌ی تخصصی خود و بر پایه عینیات و براهین علمی سخن بگوید؛ در حالیکه کار روشنفکر تکیه بر احتجاجات فلسفی است. روشنفکر بر پایه یک سلسله شواهد عقلی، عینی و فلسفی مکتبی می‌سازد که باید راهگشای جویندگان حقیقت و مدینه‌های فاضله باشد. اما علم گرایی سالهای پس از جنگ جهانی دوم چنان قوی بود که علوم اجتماعی را مجبور به تقلید از الگوهای علوم محض می‌کرد. روشنفکر هم به دنبال این فرآیند جای خود را به دانشمند میداد. چنانکه ایدئولوژیها جای خود را به علم میداند. یک فرآیند اجتماعی دیگر در فرایند حاشیه‌ای شدن روشنفکران مؤثر بود و آن تحولات اجتماعی-اقتصادی و فراسیدن دوره وفور اقتصادی بود که از ایدئولوژی زدایی سخن بسیار میرفت. در این راستا کتاب ریمون آرون به نام افیون روشنفکران و پیش از آن کتاب ایدئولوژی و خیال نوشته کارل مانهایم ضربه‌های جدی بر ایدئولوژی سalarی وارد ساخته بود. از نظر آرون ایدئولوژیهای چپ حاصل جستجوی روشنفکران برای یافتن اندیشه‌هایی است که به آنها رخوت و آرامش ببخشد و از نظر مانهایم ایدئولوژیها ساخته و پرداخته نیازهای انسان دریک برده زمانی خاص است. اما این انتقادها و نگرشها نه تنها باعث از بین رفتن روشنفکران نشد بلکه آنها را نسبت به گفته‌ها و اعمالشان هشیارتر ساخت و باعث شد تا مطالعاتشان عمیقتر و گفته‌هایشان مستدلتر شود. این کوشش به همکاری روشنفکران با یکدیگر نیز کمک کرد تا هر کس به مطالعه متعمق موضوعی خاص بپردازد و سپس نتیجه آن را با دوستان و همکاران خود در میان بگذارد.

اما نقد روشنفکری در جوامع جهان سوم در درجه اول از عملکرد ضعیف، حالت تقلیدی و تصنیعی روشنفکران و وابستگی آنها به اندیشه روشنفکران غربی سرچشمه می‌گیرد. سیزش بدون مطالعه روشنفکران با سنتها و ارزش‌های جامعه خود از یکسو و عدم خلاقیت آنها که باعث می‌شود با جامعه خود پیوند همه جانبه‌ای

<sup>۱</sup> همان، ص ۲۲۴-۲۲۶.

برقرار نسازند از سوی دیگر به غربت روشنفکران می‌انجامد. در عین حال به نفع حکومتها این کشورهاست که به تقویت همین جریان ضعیف پردازنند تا شاید در آینده شاهد پیدایش یک جریان اصیل واقعی روشنفکری درونجوش و برخاسته از پویایی جامعه ملی باشند. در غیر این صورت باید سرنوشت جامعه خویش را به دست چند بوروکرات حقیر و افراد متعلق و فارغ از اندیشه بسپارند.<sup>۱</sup>

## د) مجتمع روشنفکری

مجامع روشنفکری عنوانی مبهم برای پدیده ای مبهم است. بجز آن دسته از روشنفکران که توانستند سنگر یک دانشگاه را فتح کنند و مانند دور کیم آن را پایگاه نشر اندیشه های خود قرار دهند بقیه روشنفکران به نهادهای خیالی روی آورند که در عین حال خیلی هم خیالی نبود. خیالی از آن رو که هیچ مرز و محدوده ای ندارد و غیر خیالی از آن رو که آثار و انتشارات آن بر جریانهای فکری، بسیار عظیم است. برای مثال میتوان از مکتب فرانکفورت، حلقه وین و باشگاه رم نام برد که در آنها گروهی از اندیشمندان همکاری نزدیکی برقرار ساخته، اندیشه های خود را نشر میکنند. به طبع اینگونه مجتمع و مکاتب بردى جهانی دارند. گاه حتی یک قهوه خانه هم میتواند نقش یک مجتمع روشنفکری را ایفا کند، مثل قهوه خانه های محله لاتن پاریس که پایگاه ژان پل سارتر و تئی دیگر از اهل قلم بود. برای درک آثار اندیشه های روشنفکری به سه جلد کتاب استوارت هیوز به نامهای آگاهی و جامعه، راه فرویسته و هجرت اندیشه اجتماعی رجوع کنید.<sup>۲</sup>

## نتیجه گیری فصل

آنچه گذشت از آن آشکار میگردد که در هر جامعه بی به سطح خود همان جامعه نخبگانی وجود دارد، که مردم به توانایهای آنان تن در داده اند و جامعه هر قدر مترقی و مردمش آگاهتر و از فرهنگ قوی برخوردار باشند نخبه بودن در آن مشکلت است، چون نخبگان ویژه گی های خاصی نسبت به افراد عادی جامعه دارند و گرنه برگزیده نمیشوند. جوامع عقبمانده که مردمش از سواد کافی برخوردار نبوده، دارای فرهنگ ضعیف باشند، نخبگان ابزاری و فکری برگزیده ایشان نیز به تناسب همان جامعه از نبوغ فکری برخوردار خواهند بود. دلیلش در تربیت نخبگان است، چرا که در محیطیکه این نخبگان پرورش یافته اند یک محیط بسته با تفکرات عقبگرایانه بوده و انسانها خواه ناخواه تحت تأثیر عوامل محیطی قرار میگیرند.

اگر میان نخبگان ابزاری و نخبگان فکری همکاری وجود نداشته باشد، سرنوشت آن جامعه به

<sup>۱</sup> احمد نقیب زاده، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی، پیشین، ص ۲۲۷.

<sup>۲</sup> همان، ص ۲۲۸.

دگرگونی و زوال دچار خواهد شد. زمینه این همکار باید از طرف نخبگان ابزاری مساعد شود ولی کمتر نخبگان ابزاری را میتوان یافت که در پی کسب رهنمودهای نخبگان فکری اند، چون آنها وحشت از دست دادن قدرت را دارند، البته بعضی نخبگان فکری درباری نیز وجود دارند که از مسؤولیتهای شان در برابر جامعه فراموش کرده و هر کاریکه حاکمان انجام میدهند چه خوب و چه زشت مهر تایید میگذارند. مسؤولیت اصلی روشنفکران و نخبگان فکری اصلاح جوامع و سوق دادن مردمشان به طرف فلاخ و بهبودی است و این کار را از هر طریق ممکن باید انجام دهن و ما شاهد فداکاری های نخبگان روشنگر در جوامع سیاسی بوده ایم که بخارط آرمانها یشان توسط حکام مستبد، غرغره شدند، ولی از مسیر بر نگشتند، سر دادند ولی سنگر راندند. اگر کسانی وجود نداشته باشند که سد خود سریها و زور آزماییهای حکام مستبد واقع شوند پس آینده ملل به چه سرنوشت محکوم خواهد شد؟ روشنفکران میتوانند از طرق مختلف به نشر و پخش اندیشه های خویش پردازند و در پی اصلاح جوامع برأیند. از رادیو و تلویریون گرفته تا روزنامه ها و مجلات و حتی از طریق چای خانه ها برخی روشنفکران این کار را انجام داده اند. این را نخبگان فکری باید بدانند که مسؤولیت اصلی توسعه یافته‌گی را بدوش دارند و به اندازه دانایی شان مسؤولیت شان نیز سنگین است به قول مولانا: هر که او آگاهتر پر دردتر.

## فصل سوم

### توسعه سیاسی

#### مقدمه فصل

توسعه سیاسی بالاترین و پیچیده ترین سطح توسعه است. بنابرین برای رسیدن به این نوعی از توسعه نیاز به تلاش بیشتر و دقت عمیقتر است. اجماع نظر در مورد توسعه سیاسی بر این است که توسعه سیاسی، به مفهوم امروزی پس از جنگ جهانی دوم آغاز شده است، یعنی زمانیکه کشورها از یوگ استعمارگران رهایی می یافتدند و دولتهای ملی بر اساس اراده ملت شان جای دولتهای دست نشانده را میگرفتند، این روند ادامه پیدا کرد و یک تعدادی از کشورها توانستند از فرصتها استفاده بهینه نمایند و توسعه یافته‌گی سیاسی را در زمان نه چندان طولانی تجربه کنند، ولی تعداد دیگر از کشورها به بیراهه رفتند و تا هنوز در تکاپو هستند تا خودرا در مسیر توسعه یافته‌گی عیار نمایند، بعضی ها حتی چندین بار این فرآیند را از ابتدا آزمودند ولی باز هم موفق نشدند، میهن خود ما افغانستان نیز جزء همین کشورها است . توسعه سیاسی یک پروسه است، نه پروژه و این پروسه نیازمند زمان است و باید در این راه شتابان نرفت و گرنه سرنوشت، این آرمان ما را به باد فنا خواهد سپرد، عجله درین مسیر باعث افتادگی خواهد شد. گرچه همه‌ی ملت‌ها عجله زیستن در یک جامعه توسعه مند را دارند ولی باید ضرب المثل معروف را بخاطر داشته باشیم که " دیر رسیدن بهتر است از نار رسیدن".

درین فصل نگارنده تلاش ورزیده تا در مورد توسعه سیاسی بحث‌های سودمندی داشته باشد ولی توسعه سیاسی موضوعی نیست که در یک فصل و دو فصل راجع به آن توانست معلومات کافی ارایه نمود. با آن هم کوشش نموده ام تا بر یک گوشه‌ای از توسعه سیاسی روشنایی افگنم.

این فصل مشتمل است بر پنج گفتار. در گفتار اول راجع فرآیند توسعه سیاسی، تعریف و مفهوم آن از دیدگاه دانشمندان مختلف بحث میشود، همچنین نقش نخبگان را در توسعه بیان خواهیم کرد. در گفتار دوم اصول ثابت توسعه سیاسی مختصرأ بیان میشود. در گفتار سوم به شاخص‌های توسعه سیاسی اعم از مثبت و منفی آن خواهیم پرداخت. در گفتار چهارم آثاری که از توسعه سیاسی بوجود میاید توضیح داده خواهد شد و گفتار پنجم چالشها که سد راه توسعه سیاسی است و ملت‌های باید با آنها مبارزه جدی نمایند تا به توسعه‌ی سیاسی دست یابند و در آخر طبق معمول یک نتیجه گیری از فصل خواهیم داشت.

## گفتار اول - بررسی فرآیند توسعه سیاسی

توسعه سیاسی مفهومی است که در پی تحولات پس از جنگ جهانی دوم با استقلال کشورهای تحت استعمار از یک سو و نیز تهدیدات نظامهای سوسیالیستی بلوک شرق برای جهان سرمایه داری غربی در خلال جنگ سرد از سوی دیگر، توسط جامعه شناسان و نظریه پردازان غربی، به ویژه نظریه پردازان آمریکایی به منظور ارائه راه حلی برای کشورهای تازه استقلال یافته و عقب مانده به منظور تغییر و دگرگونی مطرح گردید. هدف اولیه نظریه پردازان آمریکایی در مطالعه و تجویز الگوهای توسعه و نوسازی، جلوگیری از نفوذ ایدئولوژی کمونیستی به کشورهای تازه استقلال یافته جهان سوم بر اساس سیاستهای سد نفوذ آمریکا و در کل ترویج و گسترش فرهنگ و هنگارهای غربی در جهان سوم پس از جنگ جهانی دوم بوده است. به رغم گذشت بیش از نیم قرن از مطالعات نوسازی و توسعه سیاسی این مفهوم رو بروز بیشتر ابهام یافته و در پس مناقشات و اختلاف نظرهای صاحبنظران پنهان مانده است. در واقع توسعه‌ی سیاسی، واژه‌ای جامعه شناختی است که از سوی مکاتب غربی به عنوان راهکاری برای کشورهای توسعه نیافته و جهان سومی ارائه گردیده است. توسعه سیاسی در اصطلاح به معنای افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادی و تغییرات اساسی در یک جامعه است. توسعه سیاسی دارای مفهوم ثابتی نیست: عده‌ای توسعه را تنها یک تحول مربوط به دنیای غرب میدانند که از آن جا ریشه گرفته است؛ بنابر این آن را الگوی مناسبی برای رهایی همه جوامع از فقر و مشکلات نمیدانند؛ عده‌ای دیگر توسعه را شرط بقای جامعه و حفظ استقلال آن میدانند؛ عده‌ای نیز اولویت را به ارزشها و ایدئولوژی و عدالت اجتماعی داده و به دنبال ان توسعه را مطرح میکنند و آن را برای خدمت به استقلال جامعه ضروری میدانند. در این بخش به تشریح این متغیر میپردازیم.

### الف) تعریف و مفهوم توسعه سیاسی

از گفته‌های منسوب به سقراط است که دشوارترین کار در هر علم، تعریف آن است. توسعه سیاسی از دو واژه "توسعه" و "سیاست" تشکیل شده است. از لحاظ لغوی واژه‌ی توسعه (de-velop) به معنی خروج از لفاف (envelope) است. در مورد نقطه آغازین پیدایش توسعه و اینکه چگونه بوجود آمده چند دیدگاه وجود دارد. دیدگاهی است که میگوید: "توسعه، لغت یا مفهوم جدیدی نیست، توسعه تعریف جدیدی است از تکامل بشری." ابن خلدون توسعه را بنام علم العمران یاد کرده و شخصاً معتقد است: "علم العمران فقط میتواند در باره‌ی چیزهای داوری کند و دلیل و برهان بیآورد که به وسیله عقل انسانی قابل درک باشد." توسعه اصولاً

واژه‌ای است ارزشی و امکان دارد به صورت هر نوع تحولی که به طور مثبت ارزش گذاری شده، تعبیر شود. درین روند ممکن است آنچه که از نظر یکی تحول پنداشته شود، از نظر طرف دیگر ضد تحول تفسیر گردد. در همین راستا عده‌ای توسعه را "دستیابی فراینده انسان به ارزش‌های فرهنگ خود" تلقی می‌کنند. به همین صورت توسعه اگر چه ذاتاً یک امر مادی؛ است اما نتایج آن میتواند در راستای اهداف ارزشی معنوی قرار گیرد. توسعه به صورت شیکه‌ای است که نمیتوان گوشه‌ای از آنرا برگزید و باقیمانده آنرا رها کرد.<sup>۱</sup>

سیاست در زبان انگلیسی معادل Politic به شمار میرود که از کلمه یونانی (Pilus پلیس) به معنی "شهر" مشتق شده است، سیاست در معنای لغوی اش تریت کردن و رام کردن اسب تنده یا وحشی است. در لغتنامه دهخدا، به معنی تدبیر، مصلحت و دوراندیشی آمده است. اما در اصطلاح به معنای مملکت داری و اصلاح مردم و اداره کردن کارهای کشور است. ماکس وبر، جامعه شناس معروف آلمانی معتقد است که سیاست، تلاشی است برای مشارکت در کسب قدرت و سعی در اعمال نفوذ برای اختصاص دادن قدرت در هر ردهای از تشکیلات، اعم از گروهها و یا دولت‌ها.<sup>۲</sup>

توسعه سیاسی که یکی از ابعاد توسعه بشمار می‌رود، ماهیتی چند بعدی دارد که این ویژگی از ماهیت چند رشته‌ای بودن علوم سیاسی نشأت می‌گیرد. یعنی در حالیکه اقتصادانان به افزایش درآمد سرانه، جامعه شناسان به تنوع نهادها، روانشناسان به انعطاف پذیری ذهنی و وجود انگیزه‌ها توجه می‌کنند. سیاست شناسان، دگرگونی نهادهای قدرت و افزایش میزان مشارکت را به عنوان شاخصهای توسعه در نظر می‌گیرند.

"دکتر علوی" با تأکید بر جامعه مدنی، توسعه را، آن فرایند پویا و مستمر تعامل دولت و جامعه مدنی میداند که به افزایش ثروت، درآمد سرانه، دگرگونی ساختار اقتصادی و ارتقاء کلی سطح زندگی اکثریت مردم می‌انجامد. لوسین دبلیو پای جامعه شناس آمریکایی توسعه سیاسی را "افزایش ظرفیت نظام در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و همچنین افزایش مشارکت سیاسی" میداند.

اما بحث اصلی توسعه سیاسی از چشم انداز فلسفه سیاسی، درباره عقلانی شدن خواستها و اهداف، سیستمها و میکانیسمهای دستیابی به عقلانیت است و توسعه سیاسی، بستر اعمال عقلانیت معنی داری را فراهم می‌سازد و سطح معقولی از خود مختاری را مستقر می‌سازد. این مسأله، هنگامی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که «

<sup>۱</sup>سعید حاجی هاشمی، توسعه و توسعه نیافتگی، پیشین، ص ۱۰.

<sup>۲</sup>عبدالعلی قوام، چالشهای توسعه سیاسی، نشر قومس، تهران، ۱۳۸۲، ص ۲۴۰.

مردم هم وسیله و هم هدف توسعه، باشند<sup>۱</sup>.

در شناخت مفهوم توسعه سیاسی باید گفت، مطالعات جدید توسعه سیاسی، بر پایه‌ی مکاتب علمی- تجربی دوران مدرنیته میباشد. از این‌رو، نخستین امواج مطالعات توسعه سیاسی نیز در دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ تحت تأثیر پیش‌فرضها و مبانی نگرش تجدد غربی شکل گرفته است که از آن به مکتب نوسازی تعبیر می‌شود. با انتقادهای صورت گرفته از این نظریه‌ها، به تدریج نظریه‌های جدیدی جای گزین آنها شدند که به مکتب جدید نوسازی معروف شده‌اند. در حالی که مکاتب نوسازی در توسعه سیاسی محصول ذهنیت نظریه پردازان آمریکایی و غربی بود، صاحب نظران جهان سوم نیز به ویژه در آمریکای لاتین با نقد نگرشاهی غربی، با ارائه‌ی نظریه‌های جدید توسعه نیافتنگی در جهان سوم، بر نقش غرب استعمار گر در توسعه نیافتنگی این کشورها تأکید کردند. ظهور مکاتب وابستگی و نظریه نظام جهانی، در نقد نظریه‌های مکتب نوسازی در همین راستا بوده است.

نقدهای مطرح شده بر جامعه شناسی تجددگرای غربی و کشف نابستندگی‌های آن، ظهور رهیافت‌های جدیدی در مطالعات توسعه سیاسی را در پی داشته است که نمونه آن را میتوان در آثار نظریه پرداز فرانسوی مباحث توسعه سیاسی مشاهده کرد. برتران بدیع با نقد جامعه شناسی کلاسیک غربی، به ارائه‌ی رهیافت جدیدی در مطالعات توسعه سیاسی پرداخته و آنرا بازگشت به تاریخ یا جامعه شناسی تاریخی توسعه مینامد.<sup>۲</sup> هرچند بدیع با پافشاری بر اصول مدرنیسم، بر تمایزهای جهان سوم از غرب مدرن توجه دارد و تلاش کرده است صرفاً تاریخ متفاوت تحولات آنها را بر جسته سازد، نظریه پردازان پسامدرن با شالوده شکنی مدرنیسم غربی، خصلت هژمونیک ادعاهای کلان آنرا در باره توسعه و نوسازی، همانند دیگر ادعاهای صرفاً نتیجه فرار روایت و غیریت سازی دنیا مدرن میدانند.<sup>۳</sup> نتیجه چنین مباحثی ابهام در تعریف مفهوم توسعه سیاسی و معیارهای مربوط بدان است. هرچند میتوان با وجود چنین اختلافی به معنای شرح الاسمی مراجعه نموده و بر اساس آن بحث را پی گرفت. با چنین نگرشی به توسعه سیاسی، فراختای تاریخی مباحث توسعه سیاسی بسیار گسترش یافته و از ادعاهای جزم گرایانه‌ی نظریه پردازان غربی مکتب نوسازی سیاسی - که خود را تنها متولیان نظریه پردازی در این باره دانسته و در صدد تحمیل الگوی غربی بر دیگر جوامع بوده‌اند - فاصله میگیریم. از این منظر، توسعه سیاسی امری جدید تلقی نمی‌شود و میتوان آنرا در شیوه‌های گوناگون در آراء و دیدگاه‌های صاحب نظران و اندیشمندان مختلف در طول تاریخ یافت.

<sup>۱</sup> سعید حاجی هاشمی، توسعه و توسعه نیافتنگی، پیشین، ص ۱۵.

<sup>۲</sup> برتران بدیع، توسعه سیاسی، پیشین، ترجمه احمد نقیب زاده، ص ۷-۱۳.

<sup>۳</sup> عبدالعلی قوام، چالشهای توسعه سیاسی، پیشین، ص ۸۵.

در یک جمع بندی کلی میتوان توسعه سیاسی را این گونه تعریف کرد: توسعه سیاسی افزایش ظرفیت و کارآیی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمیعی، ترکیب مردمی بودن، آزادگی و تغییرات اساسی در یک جامعه است. توسعه سیاسی با رشد دموکراسی متراffد است و هر اندازه یک نظام سیاسی از انعطاف ناپذیری به انعطاف پذیری، از سادگی به پیچیدگی، از دنباله روی به خود مختاری و از پراگندگی به یگانگی گرایش پیدا کند، به همان نسبت توسعه سیاسی نیز در آن نظام افزایش می یابد.

## ب) نقش نخبگان در فرآیند توسعه

در جهان امروزی نیروی انسانی ماهر و خلاق در فرآیند توسعه پایدار نقش اساسی دارد، طوریکه در جوامع صنعتی ۶۴ درصد سرمایه های ملی را نیروی انسانی کارآفرین تشکیل میدهد و ابزارهای دیگر توسعه نظیر انرژی و سرمایه در اولویتهای بعدی قرار دارند. در این میان نقش نخبگان علمی، اجرایی و فنی به منزله مغز متغیر و موتور محركه توسعه مضاعف است زیرا نخبگان دارای برجستگی ها و توانایی های بالقوه میباشند که نگاه موشکافانه به مسایل دارند و میتوانند منشأ تحولات بنیادین در فرآیند توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور باشند اما نخبگان جامعه در هر شرایطی کار نمی کنند بلکه زمینه اجتماعی و اداری لازم برای بروز خلاقیتها و به کارگیری توان فکری می خواهند که این امر مهم بایستی توسط مدیران عالی کشور مثل سران سه قوه و وزرا ایجاد شود. برای اینکه نخبگان به دلیل داشتن مهارت بیشتر و تعهد کاری بالاتر زیر نظر مدیران ناتوان و غیر حرفه یی که قصد استفاده ابزاری از نخبگان را داشته باشند کار نمی کنند در این شرایط است که بحث انفعال نخبگان یا مهاجرت آنان پیش میآید و نخبگان به عنوان سرمایه ای عظیم انسانی به کشورهای دیگر که شرایط لازم را برای جذب و به کارگیری آنان دارند مهاجرت میکنند و کشور را از نیرویهای مولد و مدیر تهی مینمایند که از عوارض آن میتوان به رشد فقر و بی کاری اشاره کرد.

نخبگان فکری باید برنامه حرکت ارائه دهند، نخبه فکری اقتصادی باید به تأمل در ظرفیتها و پتانسیل ها پردازد و بهترین راهکارها جهت توسعه اقتصادی منطقه ارائه دهند. نخبه فکری سیاسی نیز به دور از سیاست زدگی و قدرت طلبی باید تدبیر و تأمل نماید و راهکار ارائه کنند و به پرسشهای چون، چگونه می توان میان دانش آموختگان این سامان اعتماد و ائتلافی پایدار به وجود آورد؟ چگونه میتوان نیروهای کارآمد و دانش آموخته را وارد عرصه های تصمیم گیری و حتی مدیریتی نمود؟ و دهها پرسش اینچنینی را پاسخ دهد، نخبگان ابزاری کسانی هستند که از توانایی فکری و تحلیلی برخوردارند و بهره مند از ساختار شخصیتی باوقار، بی هیاهو، با حوصله، صبور، باپشتکار، دقیق، مشورت جو، مردمی، سیرچشم، آگاهی طلب و ... است. نخبگان ابزاری

مجریان امور اند. نخبه ابزاری سیاسی قدرت را برای نفس قدرت نمی خواهد بلکه از قدرت به عنوان نربان توسعه بهره میبرند. ریچارد نیکسون که یکی از برجسته ترین سیاستمداران قرن بیستم است، جمله جالبی در این رابطه دارد؛ وی میگوید: « یک عده به قدرت میرسند، چون به قدرت علاقه دارند و یک عده به قدرت میرسند، چون میخواهند کارهای بزرگ کنند ». صاحبان ثروت که از قدرت اندیشگی بهره مند هستند نیز نخبه ابزاری هستند. این نخبگان باید در تعامل با نخبگان فکری اقتصادی و سیاسی باشند. نخبگان به لحاظ داشتن مهارت و تخصص ویژه باشند و وقایع کشور حساس باشند و نظرات کارشناسی و تخصصی خود، را در اختیار همگان قرار دهنده برای نیل به این هدف نخبگان باید با مطبوعات و رسانه ها همکاری نمایند و با مردم ارتباط چهره به چهره برقرار کنند. نخبگان باید احساس وظیفه کنند و با سفر به نقاط محروم و دور افتاده کشور مثل روستاهای توده های مردم ارتباط برقرار نمایند تا فاصله مردم عادی با نخبگان به حداقل برسد. نخبگان علمی و اجرایی نباید محافظه کار باشند بلکه در ارایه نظرات کارشناسی واقعیتهای علمی را در نظر بگیرند و از استقلال فکری بر خوردار گردند. برای اینکه نخبگان بتوانند در کشور فعالیت نمایند و منشأ توسعه فراگیری در کشور شوند پیشنهاد میشود تا این موارد ذیل را پذیرند:

- ۱- اغلب مدیران عالی و اجرایی کشور از نخبگان علمی و اجرایی کشور انتخاب شوند تا بتوانند استعدادهای خود را در محیط کار بروز دهند و از نخبه گرایی حمایت نمایند.
- ۲- تسهیلات دولتی مثل فرصت مطالعه، تحقیق و وام بانکی در اختیار آنان قرار گیرد.
- ۳- انتخاب نخبگان فقط براساس شاخص علمی و توانایی اجرایی باشد و از سیاسی کردن آن جداً خوداری شود.
- ۴- حداقل پست سازمانی نخبگان در دستگاه های دولتی « مشاور عالی » با مزایای معادل مدیران آن دستگاه باشد.
- ۵- مقامات عالیه کشور براساس نظرات و پیشنهادات نخبگان تصمیم گیری کنند و رؤسای سه قوه ناظر بر اجرای صحیح این فرآیند باشند.

بنیاد نخبگان در حوزه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تشکیل شود و به صورت دولت در سایه عمل و بر عملکرد قوای سه گانه و حاکمیت نظارت داشته باشد.

## گفتار دوم - اصول ثابت توسعه سیاسی

برای اینکه یک کشور به توسعه یافتنگی سیاسی دست یابد باید از تجربیات کشورهای دیگر که به این

امر مهم دست پیدا کرده اند، استفاده نمایند. اصول ثابت توسعه سیاسی، اصولی نیستند که دانشمندان آن را ایجاد کرده باشند بلکه این اصول را استخراج نموده اند. البته قابل یادآوری است که راهکارها و میکانیسم های توسعه سیاسی در هر کشور براساس متغیرها و نامتغیرها آن متفاوت است با آنهم علمای علوم سیاسی یک سلسله راهکارهای و اصولها را تعیین نموده اند، اگر این اصول را در کشورها پیاده کرده یتوانم به توسعه سیاسی دست خواهیم یافت. توسعه سیاسی دارای دوازده اصل میباشد که این اصول عبارت میباشند از:

- ۱- فرد گرایی مثبت، باید تشویق گردد؛
- ۲- تفکر، از زمینه های استقرایی قوی برخوردار باشد.
- ۳- تفکر، متع عومومی و تخصص، متع خاص باشد؛
- ۴- آموزش، مهمترین رکن برنامه ریزی جامعه باشد؛
- ۵- عموم مردم، منطق و شیوه های کار جمعی را بیاموزند؛
- ۶- هویت عمومی جامعه قوی العاده قوی و مستحکم باشد؛
- ۷- علاقه به جامعه و به دنبال آن قانون پذیری در میان مردم، بنیادی باشد؛
- ۸- منافع هیأت حاکمه با مصالح و منافع عمومی مردم، هم سو باشد؛
- ۹- دولت، تنها منبع فرهنگ اجتماعی نباید و نهادهای غیر دولتی در نظام اجتماعی مؤثر و فعال باشند؛
- ۱۰- آرامش اقتصادی، وجود داشته باشد؛
- ۱۱- تصمیم گیری، مبتنی بر اصلاح نگری و اصلاح پذیری باشد؛
- ۱۲- انتخاب افراد، بر پایه رقابت، توانایی و لیاقت صورت گیرد.<sup>۱</sup>

شیوه دستیابی به اصول دوازده گانه فوق، جنبه منطقی و استقرایی دارد و یک جامعه را از فراز کره زمین با توجه به ارزش‌های انسانی مدنظر قرار میدهد. مصاديق بعضی از اصول در برخی از جوامع وجود دارد، اما مجموعه اصول به صورت یک سیستم سیاسی از مصدق خاصی برخوردار نیست. منظور ما تلفیق نظریه با اصول و ارزش‌های انسانی است. به گونه ای که معنای تئوریک توسعه سیاسی با آرمانهای عام انسانی ادغام گردد و حرکت تکامل جامعه را در مسیر توسعه اجتماعی، اقتصادی و نهایتاً به سوی توسعه سیاسی، جلوه گر سازد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> محمود سریع القلم، عقلانیت و توسعه یافتنگی ایران، پیشین، ص ۹۰.

<sup>۲</sup> محمود سریع القلم، عقلانیت و آینده توسعه یافتنگی ایران، تهران، نشر مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۴، ص ۶۵.

## گفتار سوم - شاخصهای توسعه سیاسی

توسعه سیاسی، دو جنبه دارد. ضمن آنکه به فراروی و رشد نهادهای اجتماعی - سیاسی توجه دارد، به سیر قهقرای آنها هم نظر میکند. به دیگر سخن، توسعه سیاسی یک راستایی نیست. از یکسو روندهای اجتماعی به وجود میآید، تقویت میشود و ثبیت میگردد و از سوی دیگر بی ثباتی ساختارهای - سیاسی، سنتی، انتقالی یا نو - افزونتر میشود.

توسعه سیاسی با عملکرد نظام سیاسی ارتباط دارد. اگر نظام سیاسی به روند مردمی شدن شتاب بخشد در راستای تحقق توسعه سیاسی پیش خواهد رفت و در چنین حالتی، جنبه مثبت، یا فراروی و رشد نهادها خود را نشان خواهد داد. اما اگر نظام سیاسی نتواند نهادهای مردمی را مستقر یا حفظ کند، در یک سیر قهقرای فرو خواهد غلتید.<sup>۱</sup> ویژگی‌ها یا شاخصهای این دو جنبه توسعه سیاسی را میتوان فهرست وار بدين شرح برشمرد:

### الف) شاخصهای مثبت (توسعه)

- ۱- دولتمداری یا یکپارچگی سرمیانی؛
- ۲- شکل گیری ملت یا یکپارچگی ملی؛
- ۳- افزایش حق رأی و انتخابات آزاد با رأی دهنده‌گان زیاد؛
- ۴- سیاسی شدن یا مشارکت بیشتر و بیشتر مردم در روندهای سیاسی؛
- ۵- مشارکت مردم در هیئت‌های تصمیم گیری؛
- ۶- حسابگری فزاینده گروههای خودمختار؛
- ۷- تراکم منافع فزاینده توسط احزاب سیاسی با ثبات دموکرات؛
- ۸- آزادی مطبوعات و رشد رسانه‌های جمعی؛
- ۹- تمرکز زدایی سیاسی و اداری؛
- ۱۰- خودگردانی واحدهای محلی یا حکومت محلی؛
- ۱۱- گسترش امکانات آموزشی؛
- ۱۲- نقش مؤثر هیئت‌های قانونگذاری و خدمات ایجادی نمایندگان؛
- ۱۳- نقش مؤثر کارگزاریهای نیمه حکومتی مانند تعهدات عمومی؛

<sup>۱</sup> عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، چاپ هجدهم، ۱۳۸۷، ص ۱۲۷

- ۱۴- نقش سازمانهای قدرتمند برای سرپرستی به شکایتهای مردم؛
- ۱۵- بردباری ناراضیان و کنترل جنبش‌های مخالف؛
- ۱۶- گسترش پایگاه اجتماعی نخبگان سیاسی؛
- ۱۷- علیت در کار حکومت و مسؤولیت حاکمان در برابر مردم؛
- ۱۸- استقلال قوه قضائی و حاکمیت قانون؛
- ۱۹- نیروهای مسلح غیر سیاسی؛
- ۲۰- سیاستهای اجتماعی با استفاده از روش‌های قانون اساسی؛
- ۲۱- بی طرفی یا استقلال کارمندان؛
- ۲۲- دنیابی کردن فرهنگ سیاسی.<sup>۱</sup>

### **(ب) شاخصهای منفی (فروپاشی)**

۱- انتخابات تقلیلی و عدم رعایت قوانین و مقررات؛

۲- تظاهرات اعتراض آمیز با استفاده از خشونت؛

۳- آشوبهای مخالفان، فعالیتهای زیرزمینی و حمله‌های مسلحانه؛

۴- فساد سیاسی به خاطر منافع شخصی؛

۵- پراگندگی احزاب سیاسی؛

۶- سرکوبی ناراضیان؛

۷- بت شدن فرمانروایان؛

۸- تعظیم و تکریم ایدئولوژی رسمی و حاکم؛

۹- سؤقصدهای سیاسی؛

۱۰- سیاسی شدن نیروهای مسلح؛

۱۱- تعهد کارمندان به خط حزب حاکم؛

۱۲- فساد گسترده و سؤ مدیریت؛

۱۳- متوجه شدن اختیارات؛

۱۴- توقیفهای جمعی؛

---

<sup>۱</sup> عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، پیشین، ص ۱۲۸.

## ۱۵- مداخله خارجی در امور داخلی کشور.<sup>۱</sup>

این شاخصها نشان میدهند که کشوری در چه مرحله از توسعه سیاسی قرار دارد: در مرحله فراروی و رشد نهادهای مردمی یا در مرحله توسعه بی ثباتی و فروپاشی نهادها.<sup>۲</sup>

## گفتار چهارم - آثار توسعه سیاسی

لئونارد بیندر، با موشگانی توسعه سیاسی کشوریهای در حال رشد، نظر خود را مطرح و آثار زیر را برای توسعه سیاسی مشخص میکند:

- ۱- تغییر هویت از هویت دینی و قومی و از هویت محلی به هویت اجتماعی؛
- ۲- تغییر مشروعیت از یک منبع متعالی به یک منبع غیر متعالی؛
- ۳- تغییر در مشارکت سیاسی از نخبه به توده، و از خانواده به گروه؛
- ۴- تغییر توزیع مقامات حکومتی از پایه موقعیت خانوادگی و امتیاز به دستاوردها و لیاقتها؛
- ۵- تغییر در میزان نفوذ اداری و حقوقی به ساختار اجتماعی و به مناطق دور افتاده کشور.<sup>۳</sup>

آثاری را که لئونارد بر شمارده بیشتر به آثار توسعه سیاسی در غرب مربوط میشود. در غرب پس از رنسانس دولتهای ملی بوجود میآید و دین را از سیاست جدا میکنند، در حالیکه کشورهای اسلامی از توسعه سیاسی چنین انتظاری را ندارند، بلکه در اسلام دین از سیاست جدا نبوده و در هر شرایط و زمان و مکان باید از دین پیروی نمود و دین را یگانه راه حل اصلی و اساسی جوامع میداند.

## گفتار پنجم - چالشهای توسعه سیاسی

از مهمترین موانعی که باعث میشود توسعه سیاسی رشد پیدا نکند، عبارت اند از:

### الف) بیسواوی

یکی از موانع بزرگ و اساسی که سد راه توسعه سیاسی محسوب میشود، بیسواوی است که نسبت به چالشهای دیگر، هم تلاش بیشتر نیاز دارد و هم زمان طولانیتر میخواهد. اگر یک نسل کشور بیسواو باقی بماند، این کشور در آینده دچار یک بحران سؤ مدیریتی خواهد شد. زمانیکه یک کشور مدیران و سیاستمداران

<sup>۱</sup> همان، ص ۱۲۹.

<sup>۲</sup> همان.

<sup>۳</sup> همان، ص ۱۲۶.

ورزیده نداشته باشد پس معلوم است که آینده همچون یک کشور چگونه خواهد بود. موضوع دیگر اینکه افراد یک جامعه به عنوان واحدهای تشکیل دهنده جامعه خود هستند، هنگامیکه اعضای یک جامعه بیسواند باشند این جامعه با انواع بد بختیها، چالشها و بحرانهای گوناگون دست به گریبان خواهد بود.

### **ب) پایین بودن سطح آگاهی های سیاسی**

یکی از عوامل پویایی اجتماعی، آگاهی مردم است نسبت به حقوق و وظایف و پی بردن به علل اساسی مسائل اجتماعی انسان که روابط و مناسبات موجود در جامعه را بتوان بررسی کرد و از راه تجزیه و تحلیل درست آنها به نگرش عمیق و اصولی به بنیادهای اجتماعی توانایی عملی و فکری را بیشتر نمود. بدون شک مشارکت سیاسی نیازمند آگاهی است. اطلاع از وضع سیاسی حاکم و دیدگاههای مختلف موجود پیش نیاز مشارکت آگاهانه میباشد.

### **ج) رفتار خشونت آمیز سیاسی**

خشونتی است که در چارچوب سازوکارهای قدرت قابل تحلیل و تبیین باشد. زیرا خشونت سیاسی پدیده ای است چند بعدی، در یک طرف این خشونت دولت با قوه‌ی قهریه حضور دارد. در طرف دیگر گروههای سیاسی به چشم میخورند. در طرف سوم شهروندانی به نظر میرسند که خود عامل دامن زدن به این خشونتها هستند یا در برابر آنها سکوت میکنند و در طرف چهارم نهادها و تشکل‌هایی به چشم میخورند که میتوانند پناه امن افراد در برابر خشونت سیاسی باشند اگر چه در جوامعی که توسعه سیاسی وجود نداشته باشد، از دادن تامین به اعضای خود ناتوانند.

### **د) فرهنگ روستایی و خویشاوندگرایی**

بررسی فرهنگ روستایی و عشايری حاکی از این واقعیت است که خویشاوندگرایی و احساس تعلق به ایل و طایفه از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. ریشه‌ی این موضوع به تجربه‌های ایل و طایفه در مورد چگونگی حفظ امنیت و ادامه حیات آن بر میگردد. در فرهنگ روستایی و عشايری ارزیابی فرد منوط به موقعیت خانوادگی است. لذا وقتی عضوی از یک خانواده ارتقا اجتماعی می‌یابد، در حقیقت خانواده او ارتقا پیدا کرده است. از طرفی فرد در زمان ارتقا اجتماعی می‌کوشد تا دست سایر اعضای خانواده و قوم خویش را بگیرد تا آنها نیز از مزایای اجتماعی برخوردار شوند.

## ۵) وجود دولت استبدادی

دولت در حکومت های استبدادی مهمترین نهاد در ساختار سیاسی است. چون نهادهای جامعه مدنی حضور ندارند. از این جهت دولت تمایل دارد وظایف خویش را گسترش دهد و دخالت همه جانبه ای در امور داشته باشد و اگر دولت بخواهد در همه عرصه ها دخالت کند قدرت پاسخگویی اش کاهش می یابد، یعنی دولت ایجاد و هدایت تقاضای مؤثر در جامعه و توان پاسخگویی به این تقاضا و جهت دهی فعالیتهای اجتماعی را ندارد.

## و) تمرکز منابع قدرت

افزایش کنترل حکومت بر منابع قدرت (اعم از منابع اجبار آمیز و غیر آن) احتمال مشارکت و رقابت سیاسی را کاهش میدهد و از این رو مانع توسعه سیاسی میشود. معمولاً در شرایط بحرانهای ساختاری، کنترل حکومت بر انواع منابع افزایش می یابد. این بحران ها را میتوان در افول نظام سیاسی، انقلاب سیاسی، ضعف ملی و اقتصادی در قبال نظام بین المللی عدم پیدایش نظام سیاسی همبسته و منضبط جدید و نزاع بر سر قدرت سیاسی یافت. همچنین کنترل متمرکز بر منابع مختلف در فرآیند اولیه تکوین دولتها ملی مدرن ( دوران حکومت مطلقه) به دلایل ساختاری ضرورت می یابد. به هر حال پیدایش کنترل متمرکز بر منابع پیش از گسترش مشارکت سیاسی در قالب سیاسی مانعی بر سر راه توسعه سیاسی به معنای مورد نظر ما ایجاد میکند. زیرا کنترل حکومت بر منابع قدرت بر میزان اقتدار و تمرکز قدرت در حکومت می افزاید و از امکان رقابت و مشارکت سیاسی میکاهد.

## ز) عدم وجود احزاب کارآمد

دیدگاهها و مواضع حزبی با تغییر موضع فرد با نفوذ حزب دگرگون میشود، نه با منافع حزبی، درین صورت نمی توان انتظار داشت که احزاب از کارآمدی قابل ملاحظه ای برخوردار باشند.

## ح) وجود شگافهای آشتی ناپذیر

وجود هر نوع از شگافهای آشتی ناپذیر در جامعه مانع وصول به اجماع کلی در باره اهداف زندگی سیاسی گردیده و از تکوین چارچوبهای لازم برای مشارکت و... جلوگیری میکند و به استقرار نظام سیاسی غیر رقابتی یاری میرساند. اینگونه شگافها ممکن است اقتصادی (طبقاتی) محلی و منطقه ای، قومی و فرهنگی باشد. قطعاً وجود چنین شگافهایی از تکوین هویت ملی واحد نیز ممانعت به عمل می آورد. شگافها و تعارضات

اجتماعی تنها وقتی که به صورت قطب بندی های آشتی ناپذیر فکری و ایدئولوژیک در جامعه در آیند. مانع توسعه سیاسی میشوند.

### ط) عدم اجماع نخبگان

در توسعه و توسعه نیافتگی سیاسی، علل و عوامل مختلفی نقش دارند. بدون تردید در میان همه عواملی که در فوق بررسی شدند، آنچه از اهمیت ویژه ای برخوردار است عدم اجماع نخبگان ابزاری و نخبگان فکری است. چرا که تا وقتی که سیر حرکت عمومی یک جامعه به طور منطقی و استدلالی درمیان نخبگان ابزاری و علمی بحث نشده و اجماع نظر صورت نگیرد برنامه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی به مرحله اجرا گذاشته نخواهد شد.

یکی از اولین و اصلی ترین زمینه های اجماع نظر، تلقی و برداشت مشترک از موضوعات اصلی در یک جامعه نزد نخبگان آن جامعه است. میباید بین نخبگان یک کشور در تلقی از مفاهیم اولیه، تعریف واحد و مشخصی وجود داشته باشد. تعریف مباحثی از جمله دولت، اختیارات دولت، قدرت انتخاب ملت، هویت ملی، فرهنگ، منافع ملی و مضرات گسیختگی ملی<sup>۱</sup> و مفاهیمی از این قبیل. از آنجا که در کشورهای در حال توسعه، جامعه عموماً ضعیف و تشکل نیافته است، مسؤولیت تحول ساختاری بر عهده نخبگان سیاسی خواهد بود که مسایل کشور خود را ابتداً به درستی تشخیص دهند و سپس ساختارهای لازم را ایجاد کنند. با توجه به مشکل جدی تعامل میان افغانها، مهمترین چالش‌های پیش روی توسعه سیاسی، فرایند ایجاد تفاهم میان نخبگان فکری و ابزاری است.<sup>۲</sup>

از دیگر عواملی که مانع توسعه سیاسی میشود عبارتند از: جزمیت، فقدان انگیزه موقعیت طلبی در مردم، فساد سیاسی به خاطر منافع شخصی، پراگندگی احزاب سیاسی، متمرکز شدن اختیارات و سیاسی شدن نیروهای مسلح، اسطوره گرایی، احساساتی بودن، وجود تفکر افراطی در باره هویت های فرهنگی جوامع، محافظه کاری، سؤظن در برابر ابتکار و دیگر موانع.

<sup>۱</sup> سعید حاجی هاشمی، توسعه و توسعه نیافتگی، پیشین، ص ۳۴.

<sup>۲</sup> محمود سریع القلم، فرهنگ سیاسی ایران، پیشین، ص ۲۰۰.

## نتیجه گیری فصل

توسعه سیاسی پروسه ارزشی است که برداشتها از آن در جوامع مختلف متفاوت است و این بر میگردد به نحوه‌ی نگرش و جهان‌بینی اعضای جوامع سیاسی، به طور مثال توسعه سیاسی یکه کشورهای غربی به خصوص کشورهای لبرالستی و کاپitalستی از آن یاد میکنند و در پی تحقق آن میباشد، کشورهای سوسیالستی از قبیل چین و روسیه با آن توافق ندارند، همچنین توسعه سیاسی یکه کشورهای اسلامی خواهان آن هستند در زیر چتر دین اسلام است در حالیکه کشورهای لبرالستی و سوسیالستی طرفدار جدایی دین از سیاست‌اند. ولی در نهایت خواسته‌های واحد تمام این افراد زندگی مرفعه، دور از تعصب و خشونت در سایه برادری و همبستگی است که هدف نهایی توسعه سیاسی نیز همین است که همگی خواهان آن هستند، آنچه تفاوت دارد راه رسیدن به آن است.

رویه معمول در جهان همین بوده که کشورهایی که قدرت داشته‌اند خواهان امتیاز بیشتر نسبت به دیگران شده‌اند و خواسته‌های خود را از هر راه ممکن بالای دیگران کوشش تحمیل کردن را نمودند. در جهان امروز نیز همان رویه حاکم است، آمریکا که از قدرت بالایی برخوردار است با متحدین خود میخواهد، نحوه نگرش و خواسته‌ها خود را بالای دیگران تحمیل نماید و همچنین راه رسیده به توسعه‌یی را که خود طی کرده از دیگران میخواهد آنها نیز باید در همان مسیر گام نهند. توسعه سیاسی را از حالت پروسه‌یی بودن به پروژه تبدیل کرده‌اند. ولی راه حل‌ها برای چالشها از یک کشور تا کشور دیگر با در نظر داشت متغیرهای و نا متغیرهای متفاوت است، راه حل هر مشکل را ابتدا باید در خود مشکل جستجو کرد. همینطور راه حل مشکل هر کشور را مردم همان کشور درک و حل نموده میتوانند.

## فصل چهارم

### نقش نخبگان فکری در توسعه سیاسی افغانستان

#### مقدمه فصل

توسعه سیاسی بیش از اینکه یک بحث کمی باشد، یک بحث کیفی و ارزشی است و ارزشها را نمیتوان جبراً بالای یک اجتماع تحمیل کرد. اگر فرضآ دولتی آمده و قواعدی را ناخواسته بالای مردم تطبیق کند، این قواعد نزد مردم از ارزش برخوردار نخواهد بود و دیر یا زود به سرنوشت حذف دچار میشوند. برای اینکه بتوان در اجتماع تحرک بوجود آورد و سنتهای کهنه و فرستوده یکه مردم، آنرا جزء ارزش‌های خویش میپندازند باید زمینه سازی صورت گیرد. برای اینکار نیاز است تا کسانی باشند که این روند را آغاز کنند، مردم را از جهان بیرون، از چار دیواری یکه خودشان خویش ساخته اند، آگاهی دهن و اینکار را نخبگان فکری در طول تاریخ انجام داده اند، چون آغازگر هر تحول در جامعه، تحول فرهنگی است، فعالیت نخبگان فکری نیز از همین نقطه آغاز میشود و پس از آن مردم از آگاهی سیاسی برخوردار میگردند، آهسته آهسته فرهنگ سیاسی این جامعه از فرهنگ سیاسی محدود و تبعه به فرهنگ سیاسی مشارکت تبدیل میشود و مردم در مقابل نظام سیاسی و کارکردهای نخبگان ابزاری بی تفاوت نمی نشینند و نظام سیاسی را مجبور به پاسخگویی در برابر مردم میسازند. به دلیل اینکه مشروطیت، یک تحول ژرف در ساختار سیاسی افغانستان بشمار میرود که مردم قبل از آن از هیچگونه حقی برخوردار نبودند، حتی حق حیات شان در محضر خطر بود، چه جایکه از حقوق سیاسی بهمند میبودند، حکومات مطلقه سالیان متمادی بالای مردم حکمرانی نمودند. بنابر این نگارنده در این فصل از نخبگان فکری بحث نموده که قافله جنبش مشروطه خواهی را حمل میکردند و این راه را تا پای جان بدون هیچگونه هراس از کشتن و بستن ادامه دادند.

در این فصل به روند توسعه سیاسی در افغانستان نگاهی اجمالی صورت گرفته است، که آیا افغانستان به توسعه یافتنگی نزدیک است یا فرسنگ ها فاصله دارد، راهکارهای برای مقابله با موانع موجوده سد راه توسعه یافتنگی سیاسی به بررسی گرفته شده، راجع به مشروطه خواهان بحث مفصلی مطرح گردیده است، از دستآوردهای شان، فدایکاری های شان یادآوری صورت گرفته است، موافقنامه بن که یک موافقنامه بنیادین در بنیانگذاری ساختار سیاسی جدید افغانستان بشمار میرود پرداخته شده و سرانجام یک نتیجه گیری از فصل

صورت گرفته است.

## گفتار اول - نگاهی به روند توسعه در افغانستان

بی تردید افغانستان یکی از سنتی ترین و توسعه نایافته ترین کشور های جهان به شمار میرود . لذا بحث توسعه در افغانستان با دشواری های فراوانی مواجه خواهد بود. اما باید توجه داشت که طرح بحثی از این قبیل و ارایه هر تعریفی از مقوله سیاسی، فرهنگی و اجتماعی باید پاسخ گوی نیازها و بر اساس شرایط سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و بحران های تاریخی و سیاسی کشور باشد. امروزه کمتر کشوری در جهان وجود دارد(یا شاید اصلاً وجود نداشته باشد) که توسعه یافتنگی و پیشرفت را آرمان خود نداند. بویژه کشورهای فقیر و دارای وضعیت نابسامان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که انبوهی از مشکلات امنیتی و بهداشتی و...دارند. فرآگیری بحث توسعه و تجدد در اکثر کشورهای جهان نشانگر این واقعیت جهان شمول است که توسعه فی نفسه امر مطلوب و در راستای حل مشکلات بشر است. در مقابل، فقر، خشونت، جنگ، مشکلات بهداشتی و ناهنجاری اجتماعی و نابرابری که از پدیده ها دامنگیر کشورهای توسعه نایافته است، امر مذموم و منفور تلقی میشود.

### الف) جایگاه توسعه سیاسی در افغانستان

توسعه در افغانستان نه صرفاً به معنی ایجاد امکانات زیستی و رفاهی و نه به معنی بسط و انکشاف تکنولوژیکی و اقتصادی است بلکه به معنی دگرگونی در نگرش ها، باورها و روش زندگی است که در گفتار، رفتار و پندار مردم افغانستان قالب شده است. زیرا آنچه تا هنوز ساخت اجتماعی بر آن استوار بوده است و تلقی و باور مردم و روشنفکران را جهت و کردار دولتمردان را سمت و سو بخشیده هویت های پراکنده قومی و تعصبات نژادی بوده که بعنوان فرهنگ غالب نهادینه شده است.

از آنجاییکه افغانستان با انواع مشکلات و کمبودیهای ناشی از چند دهه بحران در عرصه های گوناگون در گیر بوده علیرغم چالشها و موانع فراوان که در برابر رشد و توسعه کشور در عرصه های گوناگون وجود دارد، تلاشها براین است تا با شناسایی واقعیات توسعه نیافتنگی در رهنمون ساختن جامعه بسوی ترقی و انکشاف اجتماعی و در جهت پاسخ به نیازمندیهای اساسی و امروزین جامعه اقدامات مؤثر را تجربه نماید که خوشبختانه طی چند سال اخیر ما شاهد دستاوردهای بزرگی در زمینه های مختلف در کشور میباشیم، بهبود نسبی وضعیت امنیتی، کمک های انکشافی کشورهای کمک دهنده بین الملل ( جلسه لندن، جلسه توکیو و بالاخره جلسه پاریس) انکشاف جامعه مدنی، اهمیت ارزشها دموکراسی، مشارکت مردم در تصمیم گیری های سیاسی و

اجتماعی، کوشش در مهار ساختن مصائب و گرفتاریها، از بین بردن محدودیت‌ها و تأمین فرصت مناسب اجتماعی و فرهنگی و تلاشهای جدی هم‌آهنگ با نیازهای متنوع و اساسی و خواسته‌های افراد و گروه‌های اجتماعی از پیشرفت‌های چشمگیر جامعه افغانستان محسوب می‌گردد، ضمناً کوشش به منظور ایجاد تغییرات در ساختارهای جامعه و نهادهای ملی، کاهش نابرابری‌ها، ریشه کن ساختن فقر و رشد اقتصادی نشانگر یک آینده مطمئن برای مردم و جامعه افغانستان می‌باشد. هم چنان باید خاطر نشان ساخت که دولت جمهوری اسلامی افغانستان در پرتو رهنمودهای قانون اساسی کشور با تأکید بر آگاهی و اراده جمعی و مبنا و اساس قرار دادن آن برای تعیین سرنوشت سیاسی مردم، تکیه بر برابری سیاسی و برخورداری یکسان شهروندان از حقوق شهروندی صرف نظر از ویژه‌گی‌های قومی، زبانی و مذهبی و تأمین آزادی‌های سیاسی و مدنی که لزوم یک زندگی قوام با عدالت و برابری می‌باشد، دال بر حمایت دولت از فرآیند و جریان توسعه و انکشاف اجتماعی-سیاسی می‌باشد اما بدون شک اقدام بر پیاده کردن توسعه بدون همکاری و مشارکت نخبگان و مردم چیزی نیست که تنها حکومت از عهده آن برآید بلکه تحقق عملی آن زمانی میسر است که مشارکت مردم و نهادهای فعال در جامعه در این روند تحقق یابد.

## ب) وضعیت افغانستان از نظر توسعه یافتنگی

برای بررسی میزان توسعه یافتنگی یک کشور، باید شاخص‌های توسعه را معيار قرار داد و جایگاه کشور مورد نظر را در این شاخص‌ها ارزیابی نمود تا روشن شود که چه جایگاهی از نظر توسعه یافتنگی دارد. تا اکنون شاخص‌های گوناگونی برای اندازه‌گیری میزان توسعه یافتنگی جوامع و مقایسه آنها با همدیگر مطرح گردیده است. اما شاخص‌هایی که تا حدودی از مقبولیت بین المللی برخوردار اند و مورد وفاق بسیاری از اندیشمندان قرار گرفته اند، به دو دسته قابل تقسیم اند، که در ذیل ضمن طرح آن افغانستان را نیز بر مبنای آن بحث می‌کنیم:

### ۱- شاخص‌های کمی و اقتصادی:

شاخص‌های کمی که معمولاً نشان دهنده‌ای توسعه اقتصادی یک کشور است، یا با درآمد ناخالص ملی نشان داده می‌شود و یا با درآمد ناخالص سرانه ملی. در افغانستان گرچه ما آمار و اطلاعات دقیقی در مورد میزان درآمد ناخالص ملی نداریم، اما با توجه به وضعیت فعلی تولیدات داخلی و تراز تجاری کشور روشن است که درآمد ناخالص ملی در پائین ترین سطح خود قرار دارد و تراز پرداخت‌های تجاری منفی است و بررسی میزان توسعه یافتنگی کشور از منظر این شاخص نشان میدهد که نه تنها کشور در زمرة کشورهای توسعه یافته به شمار نمی‌رود، بلکه از کشورهای در حال توسعه نیز محسوب نمی‌گردد.

اما در مورد درآمد سرانه ملی در افغانستان نیز گرچه آمار و اطلاعات قابل وثوقی وجود ندارد، اما بر اساس شواهد ظاهری و برخی آمارهای پراگنده‌ی موجود، درآمد سرانه ملی در این کشور در مقایسه با کشورهای در حال توسعه بسیار پائین است. طبق گفته‌ی بانک جهانی در سال ۱۹۸۰ درآمد سرانه افغانستان ۱۷۰ دلار بود.<sup>۱</sup> در زمان طالبان به زیر ۱۰۰ دلار رسید اما بر اساس گزارش سالانه بانک جهانی در سال ۲۰۰۳ درآمد سرانه افغانستان به ۱۷۰ دلار رسید.<sup>۲</sup> بر اساس یکی دیگر از آمارهای ارایه شده از سوی بانک جهانی، در آمد سرانه سالانه افغانها، ۳۱۵ دلار است. در مقابل درآمد سرانه در کشورهای درحال توسعه ۹۰۶ دلار و میانگین سرانه کشورهای صنعتی به ۲۱۵۹۸ دلار رسیده است.<sup>۳</sup>

بنابر این اگر معیار توسعه یافته‌گی را این دو شاخص کمی قرار دهیم، افغانستان در تقسیم بندی جهانی که کشورها را به توسعه یافته، در حال توسعه و توسعه نیافه تقسیم می‌کنند، در میان کشورهای توسعه نیافه و عقب مانده قرار می‌گیرد.

## ۲- شاخص‌های کیفی و ترکیبی:

شاخص‌های کیفی و ترکیبی همان طور که از عنوان آن پیداست، در بردارنده شاخص‌های اقتصادی و غیر اقتصادی است و علاوه بر جنبه‌های کمی به اندازه گیری جنبه‌های کیفی مانند آموزش، بهداشت و سطح رفاه جامعه توجه دارد. در میان این گونه شاخص‌ها از همه معروف تر و مهمتر به نظر میرسد:

### ۱-۱) شاخص کیفیت فزیکی زندگی (P.Q.L.I):

این شاخص بر اساس درصد باسوسادی، مرگ و میر نوزادان و امید به زندگی (بعد از یکسال) می‌باشد و تا کنون برای همه کشورها محاسبه گردیده است. آمارهای موجود در مورد افغانستان نشان میدهد که این کشور از نگاه این شاخص نیز در وضعیت مطلوبی قرار ندارد، زیرا هر سه فاکتور این شاخص در افغانستان در سطح بسیار نامطلوبی قرار دارد. بر اساس گزارش‌های منتشر شده در سال ۱۹۹۰ سازمان ملل متحد از کل جمعیت افغانستان فقط ۲۹٪ با سواد بودند.<sup>۴</sup> گرچه این آمارها مربوط به سالهای دورتر است ولی در حال حاضر نیز وضعیت تغییر مهمی نکرده است و اگر این اطلاعات درست باشد، میتوان گفت که اکنون نیز در صد باسوسادی نزدیک به همین میزان است. افغانستان دارای بیشترین میزان مرگ و میر کودکان در میان دیگر کشورها است، از

<sup>۱</sup> علیرضا علی آبادی، افغانستان، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم، ۱۳۷۳، ص ۱۰۱.

<sup>۲</sup> کتاب آمار سال ۱۹۹۰ سازمان ملل متحد به نقل از: عظیمی، محمد اکرم، راه‌های دستیابی به توسعه افغانستان، فصلنامه گفتمنان نو، شماره ۴، ص ۴۰.

<sup>۳</sup> همان ص ۵۳.

<sup>۴</sup> علیرضا علی آبادی، افغانستان، پیشین، ص ۱۲۲.

هر هزار کوک، زیر ۵ سال در افغانستان سالانه ۲۵۶ نفر جان خود را از دست میدهند در حالیکه در فرانسه این رقم به ۵ نفر، در ایالات متحده به ۸ نفر و در سوئد به ده نفر میرسد.<sup>۱</sup> نرخ مرگ و میر کودکان در افغانستان ۱۶۳ نفر در هر هزار نفر یعنی ۱۸٪ است که در مقایسه با رقم ۷۰ نفر در هزار که شاخص متوسط کشورهای در حال توسعه است، بالاترین نرخ به حساب میآید. یک چهارم کودکان قبل از پنج سالگی می میرند که با توجه به نرخ یک دهم در کشورهای در حال توسعه رقم بالایی است.<sup>۲</sup> محمد امین فاطمی، وزیر صحت عامه در دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی، در یک کنفرانس خبری به مناسبت روز جهانی صحت گفت که روزانه بین ۵۰ تا ۷۰ زن و نیز بیشتر از ۷۰ کودک زیر سن پنج سال به علت بیماریهای مختلف در افغانستان جان میدهند. در اعلامیه یونیسف آمده است که ۹۰ درصد زایمان در افغانستان توسط افرادی غیر متخصص و توسط قابله های بومی انجام میشود که هر ۱۹۰۰ مورد مرگ در هر یکصد هزار ولادت زنده را باعث شده است. این در حالی است که در اکثر کشورهای ثروتمند غربی از ۱۰ تن در هر صد هزار مورد زایمان تجاوز نمیکند، در هند این رقم ۳۴۰، در پاکستان ۵۰۰ و در کنگو و غنا این رقم از ۱۰۰۰ نیز میگذرد.

امید به زندگی در افغانستان طبق جدول سازمان ملل متحد در سال (۱۹۹۰-۱۳۶۹) برای مردان ۶/۳۶ سال از بدو تولد و ۶/۳۷ برای زنان تعیین شده است. در حالی که در سایر کشورهای در حال توسعه این رقم ۶۱ سال میباشد.<sup>۳</sup> در حالیکه بر مبنای گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۶، میانگین امید زندگی در کشورهای کمتر توسعه یافته ۵۱، در کشورهای در حال توسعه ۶۲ و در جوامع توسعه یافته ۷۴ سال است.<sup>۴</sup> این آمارها حاکی از این است که افغانستان از زاویه‌ی دید این شاخص نیز وضعیت مطلوبی از نظر توسعه یافتگی ندارد و همچنان در ردیف کشورهای توسعه نیافته قرار میگیرد.

## (۲-۲) شاخص توسعه انسانی(HDI):

این شاخص یک شاخص ترکیبی است که طول عمر، میزان دانش و آگاهی جامعه و درآمد را بعنوان معیارهایی برای توسعه به کار میگیرد. با توجه به اطلاعاتی که در مورد درآمد سرانه ملی در افغانستان، میزان باسواردی، مرگ و میر کودکان و امید به زندگی ارایه شد، از منظر این معیار نیز افغانستان از کشورهای توسعه نیافته است.

<sup>۱</sup> حسین نصیری، توسعه پایدار، تهران: فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۹، ص ۷۳.

<sup>۲</sup> احمد رشید؛ طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، مترجم: اسدالله شفایی و صادق باقری؛ نشر دانش هستی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۰.

<sup>۳</sup> همان، ص ۷۸.

<sup>۴</sup> حسین نصیری، توسعه پایدار، پیشین، ص ۹۵.

بنابر این بر اساس تمام شاخص های توسعه، کشور ما یک کشور توسعه نیافته است و ما این واقعیت تلخ را باید پذیریم.

## ج) چالشهای توسعه سیاسی در افغانستان

با توجه به آمار و شاخص های ارایه شده از سوی نهادهای بین المللی افغانستان در زمرة کشورهای توسعه نیافته قرار دارد و البته از لحاظ توسعه سیاسی نیز که از جمله شاخص های اساسی توسعه است، در سطح بسیار پائینی به نسبت کشورهای همسایه و منطقه قرار دارد. در بررسی علت این عقبماندگی افغانستان از ریل توسعه سیاسی میتواند دلایل متعددی باشد که در زیر به مهمترین دلایل پرداخته شده و در ارتباط هر کدام و چگونگی اثر گذاری آنها نیز اشاراتی صورت گرفته است:

### ۱- نبود دولت ملی مقندر:

بیشتر صاحب نظران بر این مسئله اتفاق نظر دارند، که نبود یک دولت ملی عامل عدمه و اساسی توسعه نیافنگی سیاسی، جنگ، فقر، بیسواندی افغانستان بوده است. در این مسئله که چه عواملی مانع ایجاد یک دولت ملی شده است، اختلاف رأی و نظر وجود دارد، عبدالحفيظ منصور در کتاب «نگرشی بر موضع توسعه سیاسی در افغانستان»، دولتی را دولت ملی میداند که این ویژگی ها را دارا باشد:

► بحران های پنجگانه را موقعاً نماید، این بحرانها شامل بحران هویت، بحران مشروعیت و اقتدار،

بحران یکپارچگی، بحران توزیع و بحران مشارکت میشود؛

► به وسیله ای انتخابات همگانی، سراسری و رقابتی شکل گیرد؛

► قدرت دولتی بصورت مسالمت آمیز پس از مدت معینی انتقال یابد؛

► در آن ارکان ثالثه دولت تفکیک و هریکی دارای استقلال عمل بوده باشد؛

► دولتی که به اثر اراده مردم افغانستان تأسیس گردد و برای منافع این مردم بیاندیشد؛

► دولتی که هم توانایی پاسخگویی به مشارکت مردم را داشته باشد و هم خود را پاسخگو بداند.

### ۲- مداخلات خارجی:

سیاستمداران افغانستان از میان عوامل متعدد، مداخله خارجی را عمدۀ تر از همه میشمارند، با این تفاوت که از دید سران احزاب کمونیستی، «امپریالیزم» آمریکا و «ارتجاع عرب» مقصّر بودند و از نظر رهبران احزاب جهادی دخالت «اتحاد شوروی» و سرانجام تجاوز آن کشور، افغانستان را به خاک سیاه نشاند، و هر آنچه پس از آن صورت پذیرفت پیامدهای تجاوز بودند، که از آن «گریزی نبود. پس از فروپاشی اتحاد شوروی به باور آنها

این «توطئه» غرب است، که به آتش جنگ در افغانستان دامن زده و نگذاشته است تا نظام اسلامی در افغانستان قایم شود.

### ۳- جغرافیای سیاسی:

شماری علت عقب ماندگی افغانستان از نظر توسعه سیاسی را ناشی از جغرافیای سیاسی افغانستان میدانند. عده‌ای افغانستان را به خاطر موقعیت ویژه اش در قلب آسیا «چهار راه جهانگشایان» لقب دادند از نظر مؤرخین، افغانستان به «دروازه هند» مسمی بود؛ در دهه‌های پسین اتحاد شوروی به منظور دسترسی به آب‌های گرم، افغانستان را مورد هجوم قرارداد و پاکستان برای دسترسی به منابع سرشار آسیا میانه و عمق استراتیژیک سیاست خارجی خود را آراسته ساخت. ضربه زدن به روسیه و تصرف منابع عظیم نفت و گاز در جمهوریت‌های تازه به استقلال رسیده‌ی آسیا میانه محرک اصلی ایالات متحده آمریکا برای حضور در افغانستان پنداشته میشود. در واقع موقعیت حساس جغرافیایی افغانستان باعث شد تا این کشور سالیان زیادی را در جنگ با متجاوزین یا جنگ‌های داخلی ناشی از مداخله خارجی‌ها بسر بردازد و از رسیدن به مدارج توسعه سیاسی عقب بماند.

### ۴- نوع قومی

اقوام در افغانستان بسیار متنوع اند و هر یکی رنگ و بوی ویژه‌ای دارد و در توسعه نیافتگی جامعه نقشی را ایفا نموده اند، از یکسو افغانستان تولد طبیعی نداشته است و از سوی دیگر در ایجاد افغانستان معیاری که در تشکیل کشورهای اروپایی در نظر بود، مراعات نگردید؛ کشورهای اروپایی با در نظر داشت زبان، مذهب و تاریخ مشترک ایجاد گردیده اند، در حالیکه در افغانستان اقوامی با زبان، تاریخ و مذهب مختلف اند، زیست میکنند. در افغانستان ۳۲ قوم کوچک و بزرگ زندگی مینمایند، که در میان آنها قوم‌های بزرگ با زبان‌های متمایز از یکدیگر موجودیت دارند. این تنوع قومی در اصل خود زیان بار نیست، اما زمانی به یک مشکل فراگیر و مزمن مبدل گردیده است که نظام دولتی متمرکز در افغانستان رویکار آمد و مردم افغانستان به دو گروه، قوم حکومت گر و اقوام محکوم تقسیم بندی شدند. تأسیس دولت بر پایه‌ی قوم، مانع کلانی در رابطه به ایجاد کشور-ملت در افغانستان بوده است و زندگی باشندگان این کشور را در یک دور و تسلسل نابرابری قرار داده است. ایران و ترکیه دو کشوری اند که از پهلوهای متعدد با افغانستان شباهت میرسانند، هم از نظر تنوع قومی، هم از لحاظ دولت متمرکز و هم از رهگذر دین مردم و طرفه تر این که تاریخ نسبتاً همگونی دارند، ولی آن دو کشور بر مشکلات شان فایق آمده اند و دیگر از ناحیه‌ی نامنی و نبود یک دولت ملی و کارآ عذاب نمی‌کشند. افغانستان، از لحاظ ساختاری، یک کشور چند قومیتی و به اصطلاح ساختار موزائیکی دارد و در طول تاریخ

خود، مملو از منازعات و کشمکش های قومی، مذهبی، سمتی و لسانی بوده است. به همین دلیل است که مردم افغانستان، بیش از آنکه احساس تعلق و وفاداری به کشور خود داشته باشند، به قوم، سمت، مذهب و زبان شان احساس تعلق نموده و به آن وفادار میباشند. در واقع این وضعیت، معلوم و برخاسته از قوم محوری نظام ها و رژیم های سیاسی حاکم بر افغانستان و به حاشیه رانده شدن سایر اقوام بوده است. این ساختار، باعث شده است که «هویت ملی» به مفهوم واقعی خود، در افغانستان پا نگیرد.

## ۵- مشکلات ساختاری:

چالش های ساختی توسعه در افغانستان ساخت اجتماعی و ساختار سیاسی و فرهنگی در جامعه ما بصورت نابرابر و ظالمانه و ناکارآمد سامان یافته است و از کم تحرکی و ناسازگاری کردارها و کنش های برخاسته از باور جمعی با مقتضیات زمان بشدت رنج میبرد. بگونه که قدرت انطباق و سازگاری با شرایط جدید و پیشرفت و تحولات عصر را دارا نمی باشد زیرا در صورت بندی قدرت، متزلت، و ارزشها، همه اقسام و گروه ها اجتماعی «قومی، زبانی، جنسی» از پایگاه و نقش اجتماعی یکسان برخوردار نیستند. به تعبیر دگر روش، قواعد و الگوهای حاکم بر مناسبات زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه ما به لحاظ ساختاری و بنیادی نابرابر، ناکافی و ناکارآمد است؛ و از عهده پاسخ گویی به نیاز های اساسی و گسترش یافته انسان در شرایط جدید بر نمی آید. از طرف طرح ایده های نو و گفتمان جدید، که ساخت های سنتی ناکارآمد را به چالش میکشد؛ در آن ساختار سنتی، بیگانه و هنجار شکن تلقی شده و در مقابل آن بشدت مقومت میکنند. ازین رو چنین به نظر میرسد که تغییر این ساختهای نهادی شده و عمیق کاری بس دشوار است.

در ادامه صرف به نام گرفتن تعدادی از چالشهای توسعه سیاسی در افغانستان که وجود دارد میپردازیم زیرا به علت سالها خرابی و ویرانی اگر بخواهیم به بررسی فرهنگ سیاسی افغانها پردازیم روزها و کتابها وقت میخواهد که از بحث ما خارج بوده، بنابر این بر صرف نام گرفتن چند مورد مهم آن بستنده میکنیم.

۱. نبود اجماع همگانی و توافق همه جانبه میان اقوام و ملیت های ساکن در کشور؛

۲. فرهنگ روستایی و قبیله ای

۳. پایین بودن سطح آگاهی های سیاسی

۴. عدم توجه به توسعه فرهنگی که قبل از توسعه سیاسی باید به «توسعه فرهنگی» اقدام کرد؛

۵. عدم وجود احزاب سیاسی کارآمد؛

۶. فرهنگ سیاسی محدود و تبعی؛

۷. عدم تساهل مذهبی و داشتن عقاید خشک و مذهبی؛

۸. نبود فرهنگ سیاسی مشارکت؛

۹. نداشتن تحمل و همگرایی شهروندی؛

۱۰. نبود روحیه مشارکت سیاسی

## گفتار دوم—نقش سید جمال الدین در بیداری شرق

سید جمال الدین «پیش آهنگ نهضت های شرق» در میان مردان تاریخ نوین شرق آنقدر بزرگ و حائز اهمیت است که ملت های متعددی آرزو دارند او را از مفاخر خویش بشناسند و نامش را وسیله ی افتخار و سربلندی قرار دهند و به نامهای مختلف در کشورهای مختلف مشهور بود. علامه خود میگوید: «خوبست! افغانی مرا افغانی نگویید؟ ایرانی مرا ایرانی نداند؛ ترکی مرا ترکی و اروپایی مرا اروپایی نشناسد؛ اما کدام ملت پدر سوخته در دنیا خواهد بود که جرأت کرده بگوید: جمال الدین از نسل آدم و حوا نیست!...»

مالحظه فرمایید که در سخنان طرفه و مملو از احساس سید والا مقام ما از تعصبات، کوتاه نظری ها و وابسته ساختنهای بیهوده و غیر ضروری ابنای خود خواه دنیا سخت انتقاد شده است!!  
بلی! علامه سید جمال الدین افغانی یک شخصیت جهانی، شرقی و انسانی بوده است. کی بودن و کجایی بودن را دوست نداشت! اما او خدمتگار اولاد آدم و حوا بود و خدمت انسان را بسر میپروراند.<sup>۱</sup>

### الف) پیشینه بیداری شرق

تاریخ شاهد است که مشرق زمین زادگاه و مهد پرورش باستانی ترین تمدن های تاریخی جهان بوده است. حتی تمدن های باستانی روم و یونان که در حکم والدین تمدن مغرب زمین محسوب میشوند از همین تمدنها قدمیه شرقی مایه گرفتند.

در قرون وسطی نیز یعنی روزگار ایونیکه اروپا در قعر توحش میزیست شرق شاهد تمدن درخشنان اسلامی که آخرین تمدن تاریخ قبل از تمدن معاصر است، میباشد. در این عصر سیاست سیاسی، اقتصادی و تفوق علم و دانش، فرهنگ، هنر و ادب همه بدست شرقیان بود.

سوگمندانه در اواخر قرون وسطی صحنه ی جهان عوض شد یعنی که بر اثر پیش آمد ها و حوادث ناگوار سیاسی و تغییرات اقتصادی در کشور های شرقی، ملل متذکره که قرنها پیش آهنگ مادی و معنوی جهان

<sup>۱</sup> محمد کاظم آهنگ، حماسه هایی از قهرمانان سیاست و فرهنگ، کابل، مرکز نشراتی صبا مطبوعه فجر، ۱۳۸۲، ص ۲

بودند، دچار رکود و انحطاط شدند. بر عکس اروپائیکه در خواب قرون وسطایی فرو رفته بود بدوره تاریک خود خاتمه داده با استفاده از سرمایه های علمی مسلمانان و مردم مشرق زمین زندگی نوین را آغاز کردند و رنسانس از شرق به غرب انتقال کرد. بخصوص انقلاب صنعتی چهره جهان را بکلی عوض کرد و تغییرات بزرگ در اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم وارد آورد. صنایع ماشینی، کارگران صنایع دستی، را از عرصه تولید خارج کرد.<sup>۱</sup>

دولتهاي صنعتي غرض حصول مواد خام و اوليه و دريافت بازار فروش اموال تازه صنعتي شان، قدم از عرصه کشور خود فراتر نهاده به کمک نيري عسكري بامپرياليزم و استعمار منتهي شده، دست بغارت پهناور ترين سرزمين هاي جهان زدند. قدرت هاي امپرياليستي در هجوم خود در شرق در غالب کشورها در تلاش جامعه فيodalii و رشد عناصر سرمایه داری کمک کردند و موجب تبدیل جامعه فيodalii به جوامع نيمه فيodalii شدند. بدین نحوه تماس اروپائیان که از کشورهای صنعتی آمده بودند، با مردم شرق که هنوز در مرحله زراعتی بسر میبردند، موجب شد تا تمدن غرب نخستین اثرات خود را در شرق که اکثر شان استقلال سیاسی و اقتصادی خود را که از ارکان مهم و عمدۀ تکامل و پیشرفت است از دست داده بودند نمایان سازد، اگر از یک طرف ناسیونالیزم که عکس العملی در برابر تجاوزات امپریاليزم اروپایی بود، در بین مردمان شرق پدیدار و انکشاف کرد، از سوی دیگر، شرقیان تصمیم گرفتند که تخنیک و فرهنگ غربی را فرا گیرند تا از طریق آموزش آن، هویت ملی خود را حفظ کنند و سرانجام هم وزن و هم پله غرب گردند، بدین سان همین ها بودند که مایه تکان و بیداری شدند همچنان این تماس ها باعث گردید تا مفاهیم ایدئولوژیک -فلسفی و اجتماعی بورژوازی غرب در شرق اثر اندازد، در افکار و نظریات مربوط به حقوق بشر از قبیل آزادی، دموکراسی، استقلال، ناسیونالیزم، حق حاکمیت ملی، در کشورهای شرقی نمودار گردد و آداب و رسوم زندگی نیز تا اندازه شیوه غربی پیدا کرد، خلاصه در نیمه دوم قرن نزدهم یک رنسانس فکری و یک جنبش که زاده انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه بود و قبل از کشورهای اروپایی پخش شده بود، در کشورهای شرقی از مصر تا جاپان به مشاهده رسید و یکعده پیشوایان، مصلحان، رهبران آزادی خواه، اندیشمندان، شخصیت های سیاسی مشهور شرق و دماغهای نخبه، آنرا از حالت تئوری به مرحله عملی تغییر شکل دادند. یکی از سر دسته و پیش آهنگ های این گروه، بزرگ مرد سید جمال الدین افغانی بود که دارای مقام شامخ و ممتاز بوده و در نزد جهانیان نیز صاحب منزلت شایسته است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> سید سعدالدین هاشمی، جشن مشروطه خواهی در افغانستان، کابل، بنگاه انتشارات و مطبوعه میوند، چاپ سوم، سال ۱۳۸۷، ص ۲۹.

<sup>۲</sup> همان، ص ۳۰.

## ب) سید جمال الدین در افغانستان

سید جمال الدین پس از فراگرفتن علوم مختلفه زمان خویش از هند و آشنا شدن با وضعیت سیاسی و اقتصادی مردمان گوناگون و آگاهی از ظلم و ستم استعمارگران انگلیس در هند و نقاط مختلف جهان دوباره به موطن خود برگشت. سید در بازگشت به زادگاه خود، که عالم بزرگ و مدبر عظیم سیاست اجتماع گردید و تجربه بیشتر اندوخته بود در کابل مورد توجه امیردوست محمد خان قرار گرفت و از ندیمان بزرگ او محسوب شده و در ضمن به تعلیم و تربیه امیرزاده محمداعظم خان پرداخت و برای سلطنت داری آماده اش ساخت. در عصر سلطنت محمداعظم خان بمقام مشاور و وزیر امور دولت قرار گرفت. در نوبت دوم سلطنت امیرشیرعلی خان در اصلاحات او دست بزرگی داشت. برای توسعه یافته‌گی سیاسی افغانستان پیشنهاد و تطبیق برنامه‌های مفصل او چون: حفظ استقلال سیاسی، ایجاد روابط با دول همسایه و اسلامی، تشکیل کابینه ملی، تأسیس مکتب عصری و مطبوعه، جریده «شمس النهار» و مجله «کابل»، انتظام مالیه و پوسته ترویج صنایع، مخصوصاً صنایع حربی، تشکیل اردوی منظم و قوی، تمرکز قدرت دولت و انحلال خودسری‌ها وغیره، برای امیر شیرعلی خان گواه این مدعای است.<sup>۱</sup>

سید جمال الدین افغان که در برنامه اصلاحی خود، برای افغانستان، نشر اخباری را هم پیش بینی کرده بود تا به وسیله آن تبلیغ به عمل آید و آرمان‌های اصلاحی او در عمل پیاده گردد. متأسفانه در این راستا به هدف خود نایل نگردید ولی بی مهری شیرعلی خان و کینه‌ی دیرینه‌ی محمد رفیق خان و فشار انگلیس استعمارگر سید را مجبور به ترک میهن کرد، بنابر آن به قرار همان گفته معروف زبان دری «ملک خدا تنگ نیست و پای غریب لنگ نیست» و اگر یک در بر رخ او بسته شد صد در دیگر باز گردید. اگر در کشور خود و آغوش مردم خود نتوانست اخباری را نشر کند، در اروپا آنرا به وجود آورد و نشر نمود.<sup>۲</sup>

بهر حال، سید جمال الدین شخصیکه مردم افغانستان را «شیریشه» خطاب کرده است با نظر بصیر و عمیق در ننگرهار، کابل و هرات و سایر نقاط افغانستان، اوضاع کشور خویش را بدقت مطالعه کرده و مقدم بر همه تجاوز بیگانگان، مبارزه ملی و جهاد تاریخی مردم افغانستان علیه استعمار غرب، خانه جنگی زمامداران خانواده محمدزادی، بر سر قدرت، امارت و ریاست که دولت مرکزی را در تزلزل می‌انداخت و مردم در زیر یک اداره ملوک الطوایفی خاندانی در مدت نیم قرن کوفته میشد، در ذهن او مؤثر افتاد.

<sup>۱</sup> همان، ص ۳۲.

<sup>۲</sup> محمد کاظم آهنگ، حماسه‌های از قهرمانان سیاست و فرهنگ، پیشین، ص ۵.

کوشش های سیاست تفرقه اندازی استعمارگران انگلیس در تولید و پیدا کردن طرفداران میان امراء، در زادگاه سید جمال الدین تأثیر بارزی در موقف سیاسی او وارد نمود، چه این رویداد، نقاب از چهره سیاست انگلیس برداشت و سید افغانی را نسبت به استعمار جویان اروپایی عموماً و نسبت به انگلیس ها خصوصاً متنفر ساخت و مبدأً اندیشه ها و نظریات سیاسی او براین اصل استوارتر گردید.

سید افغانی در افغانستان که زیر ستم ملوک الطوایفی کوییده میشد دولت قوی مرکزی میخواست، در ایران و ترکیه که دولت های مرکزی موجود بود، رژیم دموکراتیک طلب میکرد، در هند و مصر که زیر ستم ستوران استعمار اروپا لگد مال بود، مبارزه ملی و ضد استعماری را مشعل میساخت و در کشورهای آسیایی و آفریقایی، بغرض تمرکز قوا در مقابل اروپایی متجاوز اتحاد اسلامی را شعار میداد.

این نابغه افغانی، مبارزه خود را با دست تهی و تن تنها آغاز کرد. او در این وقت سوای زبان گویا و فصیح، قلم نیرومند، عقل سرشار، علم وسیع و عمیق، فهم سیاسی و وقوف از اوضاع و احوال و اراده قوی، چیزی از وسائل مادی در دست نداشت. مهذا این سر بی تاج و دست بی شمشیر، توب و تفنگ و کیسه بی پول، در هرجا و هر مملکت با استبداد و استثمار داخلی و خارجی و تسلط اجانب، داخل مبارزه شد. طرف او در این صحنه پیکار، حکومتهای مستبد و خود خواه، اراکین و طبقات حاکمه معرض، خرافاتیان متنفذ استعمار غرب بشمار میرفت.<sup>۱</sup>

## ج) سید جمال الدین در هند

سید افغانی پس از آغاز دعوتش در افغانستان برای ادامه مبارزات خود قدم بخاک هند گذاشت، دولت انگلیس که از هر دولت دیگر از او احساس خطر میکرد، کوشیدند برنامه های اصلاحی او را خنثی سازد و موانعی برایش ایجاد کند. به همین منظور دولت انگلیس ضرب الاجل خروج شان را از هند تعیین کردند و اجازه اقامت بیش از یکماه را برایش ندادند. سید تمام هندیان را به اتحاد در برابر استعمار و رهایی از یوغشان تشویق میکرد و به مردم میگفت: «هر گروهی که مرگ را در راه آزادی با دهن پر خنده استقبال نمی کند در حقیقت زنده نیست». و بعد از آن راهی مصر گردید.<sup>۲</sup>

مبارزه دامنه دار سید در مصر، خصوصاً نشر مقالات او در جرائد مصری، و خطابه های آتشینش بر ضد استعمار اروپایی، موجب شد تا دولت مصر به درخواست قنسل انگلیس او را از آن سرزمین تبعید نماید. البته

<sup>۱</sup> سید سعدالدین هاشمی، جشن مشروطه خواهی در افغانستان، پیش، ص ۳۱.

<sup>۲</sup> همان، ص ۳۵.

آزردگی علمای کهنه خیال بی خبر از تحول جهان امروز و بی خبر از دسایس استعمار که از اندیشه های فلسفی سید رنجیده بودند نیز در این امر دخیل بود. سید از مصر دوباره عازم هند شد و بالاخره به دکن حیدرآباد رسید، نظام حیدرآباد که در آن وقت در دست مرد دانش دوست و طرفدار اهل فضل و کمال بود، بطور سری با مردان روش فکر و آزادیخواهان شرق تاجائیکه میتوانست مساعدت میکرد. سید در حیدرآباد منادی آزادی خواهان را بدوش گرفت. او برای فعالیت های عقلی و تهییج افکار به تأسیس مجله «علم الشفیق» پرداخت. سید مقالات دیگری برای جرائد «سید الاخبار» و «مفرح القلوب» و روزنامه های دیگری هندی می نوشت. مجله معلم الشفیق دو فعالیت عمده داشت: یکی مبارزه با دوام استعمار غرب در هند و مبارزه با طرز فکر «نیچری» گروه بود. استعمار گران غرب از فعالیت های سید افغانی بی خبر نبودند و وی را دوباره از حیدرآباد به کلکته تبعید کردند و مجله معلم الشفیق را نیز تعطیل کردند. در کلکته نیز سید افغانی خاموش ننشست و با طبقه جوانانی که دارای فعالیتهای اجتماعی نهفته بودند و از بدبختی ها سیاسی مسلمانان رنج میردند ارتباط پیدا کرد. در کلکته همکاری و وحدت عملی مسلمانان و هندوها را برای مقاومت مثبت و مبارزه با انگلیس ها تشویق کرد.

بهر کیف «عروه الوثقی» که در واقع جمعیتی بود و به منظور دعوت به همکاری وحدت و نهضت بر ضد استعمار در حیدرآباد هند بوجود آمده بود و شاخه های متعدد در کشورهای مختلفه شرقی داشت. نشر این جریده مهم سیاسی را بدوش سید جمال الدین افغان گذاشتند.

یکعده از بزرگان سیاست و فرهنگ و فلسفه هند که بصورت مستقیم یا غیر مستقیم در مکتب سید تربیه شده بودند شعله فروزانی را که یادگار آن راد مرد بزرگ بود پس از وی بدست گرفته و پرتو آنرا در اکناف هند رسانیدند. و از این شعله کم کم شعله هایی افروخته شد که هریک از آنها کانون فروزانی برای انتشار نور آزادیخواهی و استقلال طلبی شدند. محمدعلی، شوکت علی، دکتور محمد اقبال و مولانا ابوالکلام آزاد در پرتو همین شعله مقدس تنویر شدند.<sup>۱</sup>

## ۵) سید جمال الدین افغانی در ایران

در قرن ۱۹ در ایران که هنوز سلسله قاجاریه بر سر اقتدار بود سه جنبش پدیدار شد:

- ۱- جنبش بایه که ظاهراً به عنوان نهضت معنوی عرفانی شروع شد. مانند سایر نهضت های اسلامی بعنوان مرکز اجتماع برای ناراضی های سیاسی اقتصادی و اجتماعی بکار رفت و پیروان زیاد پیدا کرد.
- ۲- بهایت - که جنگ را محکوم کرده ادعای برادری نوع بشر را تبلیغ می نمود.

<sup>۱</sup> همان، ص ۳۷.

۳- سید جمال الدین «ترکیب نادری بود از یک پان اسلامیت و یک تجدد طلب و آزادیخواه». سید جمال الدین افغانی طوریکه در کشورهای اسلامی شالوده بسا از نهضت‌ها را گذاشت، در ایران نیز اولین محرک انقلاب بشمار می‌رود. در ایران ناصر الدین شاه، نظارت بسیاری از امور سیاسی و سازمان نظامی ایران را به او داد. فعالیتهای و تبلیغاتیکه سید افغانی در خفا علیه نظام انجام میداد، ناصر شاه را از خویش متنفر ساخت. جمال الدین واضح‌اً هدفش برای جمهوریت و حکومت مشروطه بود و در مذاکرات و مجالس به جرئت از خرابی وضع مملکت، لزوم اصلاحات و ترقی و تمدن و معایب استبداد سخن می‌زد و پیروان خود را تشویق می‌کرد که مردم را تنویر نمایند. چنانچه واقعه معروف پروتست تباکو<sup>۱</sup> (۱۸۹۲-۱۸۹۱) که اولین جنبش ملی در ایران محسوب می‌گردد- محرک آن سید جمال الدین افغانی بوده است.<sup>۲</sup>

## ۵) سید جمال الدین در مصر

سید افغانی در مصر شاگردان زیاد را تربیه نمود که نزدش علوم اسلامی، حکمت، فلسفه، فقه و نجوم را می‌آموختند. شاگردانش شخصیت‌های تاثیر گذار مصر را تشکیل دادند مثل: محمد احمد مهدی سودانی، ادیب اسحق نویسنده مصری، احمد اعرابی پاشا انقلابی، سعد زغلول پاشا متفکر سیاسی و مسبب انقلاب ۱۹۱۸ برای استقلال این کشور و از همه مهمتر شیخ محمد عبده. فعالیت جمال الدین به اندازه پر اثر بود که انگلیس، تعلیمات و مقالات افغانی را فعالیت سیاسی تلقی نمودند. در سال ۱۸۸۲ نهضت «مصر جوان» علیه استبداد انگلیس تشکیل شده بود، مظهر اراده سید جمال الدین شناخته می‌شد.

## و) سید جمال الدین در لندن

در لندن جمال الدین علاوه بر همکاری با روزنامه قانون به نشر ماهنامه «صبا الخاقین» اقدام کرد. مقالات این روزنامه، نظام ایران را بیاد فحش و ناسزا گرفت و بحدی شاه و وزرای آن را مضطرب ساخت که عده زیادی از مردمان م

عروف بواسطه خواندن آن زندانی و مجازات شدند، همچنان در فروردی ۱۸۹۳ مقاله تحت عنوان دوره وحشت در فارس به نشر سپرد. فعالیت‌ها، خطابه و مقالات جمال الدین در لندن شاه ایران را باندازه ناراحت و مشوش ساخت که از بریتانیا تقاضای اخراج او و پرنس ملکم خان را نمود.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> همان، ص ۴۳.

<sup>۲</sup> همان، ص ۵۳.

## ز) سید جمال الدین در پاریس

سید جمال الدین در طول اقامتش در پاریس، با دوست اراتمندش شیخ محمد عبده که بر اثر ناکامی قیام میلیون مصری در ۱۸۸۲ آواره وطن شده بود پیوست. اولین محصول همکاری این دو شخصیت شرقی آن بود که «عروه الوثقی» ارگان، جمعیت سری «عروه» که در اصل در حیدرآباد دکن تشکیل شده بود و شعبی در کشورهای دیگر داشت بزبان عربی و فرانسوی پرداختند. مضامین سیاسی عروه الوثقی را غالباً مقالات تند و آتشین بر ضد امپریالیزم بریتانیا و دخالت بیگانگان بر سر زمینهای مسلمانان تشکیل میداد. سید جمال الدین در طول اقامت سه ساله اش در پاریس به نشر مجله ماهانه‌ی بنام «ابونظاره» بزبان عربی نیز پرداخت. جمال الدین افغانی در پاریس با «ارنست رنان» مورخ و فیلسوف فرانسوی، در قسمت اینکه آیا اسلام با ساینس مطابق است یا نی؟ به بحث و مناظره پرداخت.<sup>۱</sup>

## ح) سید جمال الدین در ترکیه

پس از شش ماه از ورود سید جمال الدین به ترکیه، بنا بر دانش اش به عضویت آکادمی یعنی انجمن «دانش» ترکی انتخاب شد. در ترکیه مردمان زیادی تحت تأثیر سخنان جذاب سید قرار گرفتند، شیخ‌الاسلام حسن فهمی افندی که متصدی اوقاف عثمانی بود از روی حسادت، افغانی را باین نکته متهم ساخت که گفته است «خبر دادن از آینده یا غیب گویی، جز صنایع محسوب میشود» بنابراین سید را متهم ساخت که نبوت و صنعت را یکی میداند و به واعظان مساجد اشارت کرد که بر منابر از این گفته سید جمال الدین نکوهش کنند. بنابر همین موضوع سلطان عبدالحمید از سید خواهش کرد تا برای مدت چندی ترکیه را ترک گوید تا غوغاهای برپا شده خاموش گردد. سید افغانی پس از چندی بنابر علاقه سلطان عبدالحمید به ترکیه برگشت. سلطان عبدالحمید که از شورش آزادیخواهان و اعراب حجاز در کشور خود بیم داشت و از نفوذ ناصر الدین شاه در عراق، نگران بوده یک اتحاد اسلامی نیاز داشت، سید افغانی این مفکوره «پان اسلامیزم» سلطان را تقویت بخشید و در ضمن مبارزه شدید خود را علیه ناصر الدین شاه دوام داد. زمانیکه رضا کرمانی که یکی از پیروان سید افغانی بود ناصر الدین شاه را به انتقام بی حرمتی به سید جمال الدین به قتل میرساند، سفیر ایران سید را در قتل شاه متهم میدانست و از سلطان ترکیه طلب کرد که سید را به سفارت ایران تسليم نماید. سلطان این تقاضای وی را معقول ندانسته و از تسليم وی ابا ورزید. در این موقع ابوالهدی که سید افغانی را خوب نمیدید از فرصت استفاده نموده و نظر سلطان را نسبت به سید افغانی تغییر داد و سلطان سید افغانی را نظر بند قرار داد. با این کار رضا کرمانی یکی از آرمانهای

<sup>۱</sup> همان، ص ۵۵.

دیرینه سید افغانی را که رهایی ملت ایران از دست ظلم و ستم ناصر الدین شاه بود برآورده گردید.<sup>۱</sup>

### ط) دسیسه قتل سید جمال الدین افغانی

سید جمال الدین افغانی بنابر فعالیت‌های آزادیخواهانه اش از طرف جلادان زمان از کشوری به کشور دیگر تبعید میشد. قدرت‌های بزرگ جهان از مرد تهی دست که فقط قلم بدبستش بود بنیاد حکومات مستکبرانه شان را متزلزل احساس میکردند و سلطان عبدالحمید نیز جزء همان‌ها بود و به بهانه‌های گوناگون سید را نزد خود میخواست ولی موفق نشد سرانجام سلطان یکی از جاسوسان خود را نزد سید افغانی فرستاد و با افسونگری و نیرنگهای خویش سید را راضی به رفتن به ترکیه عثمانی نمود.

برای سید جمال الدین از طرف دربار سلطان عبدالحمید یک داکتر شخصی تعیین شده بود که یهودی بود و وی در منزل سید زندگی داشت. داکتر یهودی مبتنی بر اسناد حقایق مسلم و ثابت، به صورتی با ابوالهدی (که سید ابوالضلالش میخواند) هم پیوسته دیدنها میکرد. علامه محمود طرزی مینویسد که «داکتر یهودی به مقابل یک مبلغ جسمی که از سفارتخانه ایران به او رسیده بود، حیات قیمت دار آن علامه دهر را سودا و فرار نمود». باید گفت که دولت عثمانی و شخص سلطان عبدالحمید هم به مرگ سید ناراض نبودند، ولی مرگ آنچنان شخصیت بزرگ و جهانی را به آن سادگی و بی تفاوتی آرزو نداشتند، زیرا آرزوی سلطان فلچ شدن و مختنق ساختن فعالیت و مبارزه سید جمال الدین بود که همان عملیه‌های جراحی برای آن کافی بود. مرگ او غالباً به دست همان داکتر یهودی به عمل پیوست و در برابر آن پول گزاری بدست آورد.

علامه سید جمال الدین را کشتند، ولی او نمرده است! او زنده است، جاویدانی است! او جهانی را تعلیم داد و تربیت کرد که به منظور به دست آوردن آرمانها یش با او شریک شوند. ملیونها انسان در داعیه بزرگ «پان اسلامیزم» سید شریک بودند، شریک هستند و مبارزه میکنند. آرمان‌های سید در دل روزگار باقی و جاوید است و آرمانها یش بر فضا و زمین آن کشورهایی پیوسته میدرخشد که آزادیهای خود را به دست آورند.<sup>۲</sup>

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوى

در سینه‌های مردم عارف مزار ماست

<sup>۱</sup> همان، ص ۵۵.

<sup>۲</sup> محمد کاظم آهنگ، حماسه‌های از قهرمانان سیاست و فرهنگ، ص ۱۹-۲۰.

## گفتار سوم - مشروطه خواهی امید خاتمه استبداد در افغانستان

اساساً مفهوم چارت، پیمان، مقاوله و تعهد بین افراد ملت ها و دولت ها از زمان تشکیل و تأسیس حکومات به میان آمده که توسط آن افراد از حقوق بی حد و حصر خود منصرف شده با دولت یک پیمان بسته اند. این مقاوله و پیمانها در کشورهای مختلف مراحل مختلفی را طی کرده است تا اینکه تعهدات مذکور از شکل شفاهی بصورت تحریری در آمده اند. مشروطیت نیز نوعی از این گونه تعهدات بوده است.

مشروطیت شکل یک کلمه عربی را دارد که مشتق از کلمه «مشروع» بنظر میرسد. در واقع ریشه آنرا در زبان های یونانی، لاتینی، فرانسوی و انگلیسی سراغ کرده میتوانیم. مشروطیت در قاموس ها به عبارات مختلفی تعریف شده است. داکتر محمد معین در جلد سوم فرهنگ خویش این طور تذکر میدهد: «نوع حکومتی که در آن وضع قوانین به عهده مجلس یا مجلسین (شورا و سنا) باشد و دولت مجری آن محسوب میگردد». حسن عمید نویسنده ای فرهنگ عمید از مشروطیت این طور تعریف به عمل آورده است: «حکومت ملی، حکومتی که مقید به قانون باشد، مملکتی که دارای پارلمان باشد و نمایندگان ملت در کارهای دولت نظارت داشته باشند».<sup>۱</sup> عده ی هم، این صفت را برای حکومتی بکار میبرند که بر اساس قانون اساسی و نظام پارلمانی بنیاد گردیده باشد. ولی به باور نگارنده تعریف ذیل که توسط یکی از حقوقدانان تقدیم شده است موجز ترین تعریف است: «مشروطیت در چارچوب نظام شاهی حاکی از تطبیق پرسنیپ تفکیک قوا و تضمین حقوق و آزادی های بشری و تحدید صلاحیت های شاه از طریق قانون اساسی (مکتبه یا غیر مکتبه است)».

باید افزود که این رژیم معمولاً در کشوری مطرح میگردد که در آن زمام امور دولت در اختیار «شاه» قرارداد نه تحت اداره یک رئیس جمهور. زیرا در دولت شاهی انتقال قدرت بعد از مرگ شاه از طریق میراث به وارثان شاه صورت میگیرد. در صورتیکه امور دولت و مردم بعد از هر چند سال یک مرتبه میسر است و لهذا بیم و اندیشه مطلقیت قدرت و حاکمیت شخصی در رژیم جمهوریت موردی ندارد.<sup>۲</sup>

### الف) نخستین جنبش فکری در افغانستان (انجمن سراج الاخبار)

از روی اسنادیکه بدست آمده و اکنون در آرشیف ملی در دوسيه خاص سراج الاخبار محفوظ است ثابت میشود، که جمعی از روشنفکران و دانشمندان مملکت مربوط مدرسه شاهی (درسگاه علوم دینی در مسجد چوب فروشی کابل) و دارالعلوم حبیبیه (لیسه کنونی حبیبیه که در سنه ۱۹۰۳-۱۳۲۱ق افتتاح شده بود)

<sup>۱</sup> فرهنگ عمید

<sup>۲</sup> سید سعد الدین هاشمی، جشن مشروطه خواهی در افغانستان، کابل، بنگاه انتشارات و مطبعه میوند، چاپ سوم، سال ۱۳۸۷، ص ۵.

بدربار امیر حبیب الله خان پیشنهاد نمودند، که انجمنی از دانشمندان افغانی بوجود آید، تایک جریده پانزده روزه را بنام سراج الاخبار افغانستان در کابل نشر نمایند. هدف عالی این روشنفکران همانا بیدار ساختن مردم و آشنايی آنها با مدنیت جدید و واقعی تازه دنيا بود. امير اين پیشنهاد را پذيرفت و نخستين شماره سراج الاخبار افغانستان در سال ۱۹۰۵ و ۱۲۸۴ ش نشر گردید. اعضای انجمن سراج الاخبار عبارت بودند از:

۱- عنوان گذار: مولوی عبدالرؤوف خان قندهاری.

۲- نایب عنوان گذار: مولوی نجف علی خان.

۳- محرر: مولوی محمد سرورخان.

۴- ترجمان زبان تركى: حاجى باشى غلام نقشبند خان.

۵- مهمتم و مترجم اخبار اردو: منشى حافظ حيدر علی خان.

۶- معاونان ترجمه اخبار اردو: عبدالرحمن بیگ و عبدالرحیم بیگ.

۷- كاتبان خوش نويis: ميرزا غلام قادر خان و ميرزا محمد اسحاق خان.

۸- مصحح: قارى نيك محمد.

اعضای این انجمن همکاران و همفکرانی در خارج انجمن هم داشتند و در یادداشتی از دربار به نظر رسیده که مرحوم محمود طرزی هم در آنوقت از شام واپس بوطن عودت نمود و سفارش شده بود، که از او هم در امور صحافت و مضامین جريده رأى بخواهند.

اولین مطالب نشر شده در اولین شماره نشریه سراج الاخبار افغانستان اینها بودند: سرقاله ی عبدالرؤوف خان به عنوان يك خطابه تمھید و موظھه حسنھ سیاسیه و بعد از آن مخلص احوال جنگ جاپانی و روسی، حوادث مملکت روم(عثمانی) و مصر، روس و عبرت ناظرین با حوادث انگلیس و مملکت انگلیس و ممالک متفرقه است. در آخر حوادث مملکت افغانستان و يك قصیده وعظیه فصیح از طبع مولوی محمد سرورخان قندهاری متخلف به «واصف» و اعتذار مدیر آمده است. از سرقاله مولوی عبدالرؤوف و قصیده مولوی واصف که درین شماره نشر گردیده پدیدار است که در آن هنگام آثار بیداري و تجدد و مدنیت اروپا به کابل رسیده و مردم و دربار را تحت تأثیر قرار داده بود. پس از اینکه شماره اولین سراج الاخبار تحت کنترول شدید حکومت مستبد وقت نشر شد، دولت هند بریتانیا با نشر آن سازگار نبود و مانع نشر شماره های دیگر گردید. «خوب درخشید ولی دولت مستعجل بود». <sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، قم، نشر احسانی، ۱۳۷۲، ص ۸

این بود آنچه از جنبش فکری انجمن سراج الاخبار بما باقیمانده و مطلع خورشیدیست که در تاریکی دسایس استعمار انگلیس فرو رفت. ولی طوریکه در مباحث آینده ما روشن خواهد شد، بعد از پنج سال، نهضت اول مشروطیت در روشنی همین فکر بوجود آمد و محرر همین انجمن، در رأس حرکت ایستاد، که برای روشنفکران آینده مملکت و نضج افکار سیاسی بسیار مفید بود و این داستان عبرت انگیز شنیدنی است که:

عشق از فریاد ما، هنگامه ها تعمیر کرد

ورنه این بزم خموشان، هیچ غوغایی نداشت

## ب) تبارز نخستین مشروطه خواهان در افغانستان

مشروطیت یک پدیده و خواستی است که در غرب بعد از پیروزی بر مطلقیت پدیدار گردید، و بمror زمان راه خود را در شرق باز کرد ولی بر عکس غرب مشروطیت شرق با دو دشمن بمبارزه بر میخیزد: یکی استبداد داخلی و دیگری استعمار خارجی.

اندیشه نوگرایی و دست یابی به تمدن غرب، درین مبارزات و جنبش‌های سراسر عالم اسلام و مشرق، نیز نهفته بود و افغانستان نیز درین خط سیر تحول، که بیشتر جبهه فرهنگی - اجتماعی داشت، قرار گرفت، ولی آنچه حاصل شده بود، با تجاوز دوم انگلیس بر افغانستان و به تعقیب آن با استبداد دوره تاریک عبد الرحمن خانی از بین رفت.

در طلیعه قرن بیستم، یعنی بعد از مرگ امیر عبد الرحمن خان و آغاز زمامداری امیر حبیب الله خان، شرایط خارجی بخصوص «پروسه بیداری آسیا» همگام با شرایط داخلی، زمینه یک جنبش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در افغانستان فراهم نمود. درین نوبت بار دیگر افغانستان مانند کشورهای همسایه اسلامی و شرقی در مسیر حرکت و تحول، ولو بطی قرار گرفت. البته این حرکت برای آزادی و تغییر دادن ساختار خشن موجود کار و تلاش برهبری گروهی از نخبگان و روشنفکران جامعه بود که بنام «مشروطه خواهان اول» یاد شده اند. نقش این نخبگان و روشنفکران در رهبری، سازماندهی و بنیاد پذیری جنبش بر جسته و بدیهی است.

از خلال واقعی و رخدادها بر می‌آید که شروع نهضت فرهنگی در افغانستان (۱۹۰۳) نشانگر قبلی و مقدماتی، مشروطه خواهان، در زمینه است. معاهده ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ رجال عمدۀ قشراهای روشنفکران، روحانیون، تجار آزاده از تسلط تجار هندی، مردم سرحدات کشور و ملت افغانستان، بجز دست راست دربار، همه را مایوس و متأثر ساخت و گروپهای اصلاح طلبان و محافظه کاران را بهم نزدیک نمود.

گرچه در مورد گروه های مشروطه خواهان افغانستان مطالب مختلفی ارائه شده است، ولی دقیق‌ترین

دسته بندی و تفکیک گروه های آن، توسط مؤرخ نامور کشور یعنی «غبار» باينصورت بيان شده است: «... اين قشر روشنگر در پايتخت بيشتر گرد سه مرکز ميچرخيد: يكى ليرالهای دربار که خواهان ريفورم در داخل رژيم موجوده بودند... و اما مرکز روشنگران ديموكرات که بر علاوه ريفورم، تبديل رژيم مطلق العناني را به رژيم دموکراتيك ميچواستند، ليسه «حبيبيه» بود... دسته سوم روشنگران منفردي بودند که خارج حلقه دربار و هم خارج حلقه مدرسه حبيبيه قرار داشتند، و بعضًا بين هم روابط رفيقانه سياسي داشتند...»<sup>۱</sup>

## ۱) قافله سalar جنبش مشروطيت در افغانستان (محمدسرور «واصف»)

جامعه يك مخلوق متکامل و اثر پذير است. سير فکري و نشو و ارتقاي وي ممکن است در اثر موائع، مدتی متوقف شود، ولی به کلی از بین نمیرود. انجمن سراج الاخبار نيز با موائعی که استعمار انگلیس ایجاد کرده بود، مدت کمی ظاهراً متوقف شد ولی بعد از دو سه سال، به صورت يك حزب متشکل و دارای مرام مترقی تری بوجود آمد، که آنرا در تاریخ فکري افغانستان «مشروطيت اول» گوییم.<sup>۲</sup>

سردسته و پیشتاز این حرکت يكی از بقایای انجمن سراج الاخبار و محرر(منشی) این انجمن مولوی محمد سرور «واصف» بود. در سنه ۱۳۲۳ ق مولوی واصف به حیث معلم مکتب حبيبيه که مرکز فعالیتهای ديموکراتيك بشمار میرفت، شامل شد و در حدود ۱۳۲۵ ق بود که او رفیق دیگر خود میرقاسم خان را تشویق به مکتب نمود و بعضی از رفقای دیگر شان هم به حیث معلم در آن مکتب پذيرفته شدند. درینجا فرصت بيشتر مساعدت میکرد، تا منورین مذکور با هم نشسته، راجع به مشروطيت و اوضاع و مردم تبادل افکار نمایند. وي با برادرش سعد الله و پسر عمومی پدرش عبدالقيوم خان و کاکایش عبدالرحمن خان در شیر پور محبوس گردیدند و بعد از دو روز بالدرنگ در تپه شیرپور به توب بسته شده و با سعد الله خان و عبدالقيوم خان یکجا اعدام شدند. هنگامیکه واصف را به توب بستند، وي بر پاره کاغذ نوشت: «در حالیکه به آمنت بالله و ملائیکته ....ایمان کامل داشتم، به حکم امير کشته شدم. و به اخلاق توصیه اش این بود:

ترک مال و ترک جان و ترک سر      در ره مشروطه اول منزل است

به قول میرقاسم خان: «مرحوم واصف اولین قافله سalarی بود که کاروان مشروطه خواهی را با قيمت حيات خود براه اندخت. جوانان منور و با درایت مشروطه اول، نخستین چراغی را برای حصول حقوق و دموکراسی هموطنان خود افروختند.

<sup>۱</sup> سید سعدالدین هاشمی، جنبش مشروطه خواهی در افغانستان، پیشین، ص ۲۳۶-۲۳۸.

<sup>۲</sup> عبدالحی حبيبي، جنبش مشروطيت در افغانستان، پیشین، ص ۱۲.

میرقاسم خان مرحوم میگوید:

«در سال ۱۳۲۷ ق مولوی محمد سرور خان زعیم بزرگ نهضت مشروطه خواهی، در یکی از اطاقهای بزرگ باع مهمان خانه - که در آنوقت مکتب حبیبیه در آن واقع بود - تشکیل جلسه داده، عده زیادی از مشروطه خواهان در آن گرد آمده بودند، درین جلسه که دکتر غنی و برادرانش سهم نداشتند، پیشنهاد تسوید عریضه ای به حضور امیر حبیب الله خان شد که در آن نوشتند:

«در بعضی از کشورها مردم بجبر و قوت قاهره، حکومت را مجبور مینمایند تا نظام اداری را تابع آرزوی ملت ساخته، شکل مشروطه و قانونی بدهند و در برخی پادشاه روش‌نگر با ابتکار خود و با نیت خیر، قوانین و اصول مشروطیت را در مملکت نافذ می‌سازد. چون سراج الملہ والدین پادشاه عالم و ترقی خواه است، چنانچه تأسیس مکتب حبیبیه و مکتب حربیه و نشر سراج الاخبار و طبع کتب و آوردن مطبعه عصری و احداث شوارع و عمارت وغیره از مظاہر لطف و توجه شاهانه و در جهت مجد و اعتلای وطن است لذا توقع می‌رود که مباری امور مملکت را نیز بر اساس قوانین مشروطه استوار سازند، تا از احکام خودسرانه و خلاف مقررات اسلامی جلوگیری بعمل آمده، مردم در تحت سلطه قانون و نظام مشروطیت به حیات مرفه قرین گرددن.»<sup>۱</sup>

این عریضه توسط چند تن از جوانان سر به کف به نزد امیر حبیب الله خان برده شد. امیر امر داد تا چهار نفر از جوانان این نهضت را همانجا اعدام کنند این جوانان رشید عبارت بودند از لعل محمد خان غلام بچه و جوهر شاه غلام بچه و محمد عثمان خان بن سرور خان پروانی و محمد ایوب خان پولزایی قندهاری.»

## ۲) مراهمای جمعیت اول مشروطه خواهان

از مشروطیت نخستین، این جمعیت سازماندهی شده و آگاه سیاسی و جانثاران ملت ظاهرآً مرامنامه خاص و مكتوبی نداشتند و یا بما نرسیده است.

وقتی که یک عضو جدید را داخل جمعیت می‌ساختند، قابل اعتماد بودن او را در یک حلقه محدود فرعی با اهلیت او در نظر می‌گرفتند و بعداً از آن او را در همان حلقه کوچک به قرآن عظیم و شمشیر سوگند میداد و او مراهمای عمدۀ ذیل را میندیرفت:

- ۱- اطاعت به اصول اسلام و تقدیس قرآن عظیم الشان و قبول تمام احکام اسلامی.
- ۲- کوشش مداوم در بدست آوردن حقوق ملی و مشروطه ساختن رژیم حکومت تحت نظر نمایندگان ملت و تامین حاکمیت ملی و حکم قانون.

<sup>۱</sup> محمد کاظم آهنگ، حماسه هایی از قهرمانان سیاست و فرهنگ، پیشین، ص ۴۰.

- ۳- سعی در راه تلقین عامه به درستی امور معاشرت و نکوهش عادات ذمیمه.
  - ۴- آشتی و حسن تفاهم بین تمام اقوام و قبایل افغانستان و تحکیم وحدت ملی.
  - ۵- سعی در اصلاح ملت از راه صلح و آشتی، نه با دهشت افگنی و استعمال سلاح و زور.
  - ۶- تعمیم معارف و مکاتب و وسائل بیداری مردم و مطبوعات.<sup>۱</sup>
  - ۷- تأسیس مجلس شورای ملی از راه انتخابات آزاد نمایندگان مردم.
  - ۸- تحصیل استقلال سیاسی و آزادی افغانستان و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با دنیای خارج (که در آنوقت امیر مکلف بود غیر از دولت هند بریتانی بود) با دیگر دولتی روابط سیاسی نداشته باشد).
  - ۹- تأمین اصول مساوات و عدالت اجتماعی.
  - ۱۰- بسط مبانی مدنیت جدید از صنعت و حرفه و ساختن شوارع و بلاد و ابنيه و منابع آب و برق و غیره. این ده مبدأ را به تعبیر قرآنی «تلک عشره کامله» می‌گفته اند.
- پیشوایان جمعیت عقیده داشتند که حتی المقدور از راه سلم و صلاح و تلقین مصلحانه مردم خود را پیش ببرند و امیر وقت را به تعمیم معارف و قبول اصلاحات امور دولتی و رفع ظلم و استبداد تشویق نمایند و موانع را با خیر اندیشه و حفظ امنیت از پیش بردارند و درین راه قربانی جانی کمتر بدنهند. زیرا روشنفکران و اشخاص فهیم و دانا درین جوانان مملکت کمترند و هر یکی بهایی دارد. بنابرین از تلفات جانی جلوگیری کردن و احتیاط به کاربستن.
- این مواد مرامنامه جمعیت را مرحومان عبدالجلال خان و بابا عبدالعزیز خان قندهاری شنیده گفته اند، که سخنان مولوی عبدالواسع شهید و عبدالرحمن لودین نیز آنرا تأیید میکرد.<sup>۲</sup>
- ### ۳) نخبگان مهم فکری گروه نخستین مشروطه خواهان
- تعداد مشروطه خواهان در ابتدا انگشت شمار بود ولی در زمان نه بسا چندان زیاد توانستند به صدها تن از جوانان را به این حزب جذب کنند. این جوانان بخاطر تحقق مرامهای شان چه زجرهای نبود که کشیدند، بعضی ها توسط توب پرانده شدند، تعداد گولوله باران شدند، بعضی ها سالها زندانی شدند و بالاخره در همان جا جام شهادت را نوشیدند ولی از راه خویش سر باز نزدند. ذرات آتی کسانی اند که در رأس حزب واقع بوده و مصدر فعالیتها گردیدند:

<sup>۱</sup> عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، پیشین، ص.۵۹

<sup>۲</sup> همان، ص.۶۰-۵۹

۱- مرحوم میرقاسم خان

۲- مولوی عبدالرب

۳- مولوی غلام محبی الدین افغان

۴- عبدالجلال خان

۵- پروفیسر غلام محمد خان

۶- کاکاسید احمد خان لودین قندهاری

۷- سردار عبدالرحمن

۸- سردار عبدالحبيب خان

۹- بابا عبدالعزیز خان

۱۰- استاد محمد انور بسمل

۱۱- تاج محمد خان بلوج

۱۲- آخندزاده محمد اکبر اسحاق زایی قندهاری

۱۳- شیرعلی خان بارکزایی

۱۴- مولوی محمد مظفر خان مروت

۱۵- حافظ عبدالقيوم

۱۶- میرزا عبدالرزاق

۱۷- محمد حسین خان اچکزایی

۱۸- نظام الدین خان ارغندیوال

۱۹- حاجی عبدالعزیز

۲۰- محمد اسلم سغانی

۲۱- صاحبزاده عبدالله مجددی

۲۲- ملا فیض محمد کاتب

۲۳- امرالدین خان

۲۴- حاجی محمد اکبر یوسفی

۲۵- میرزا محمد حسن

۲۶-احمدقلی خان

۲۷-عبدالوهاب خان

۲۸-میرزا غیاث الدین

۲۹-ملاء الحق

۳۰-مولان خان.<sup>۱</sup>

## گفتار چهارم - جنبش دوم مشروطیت

داستان آغاز حرکت ملی مشروطیت اول را که از انجمان سراج الاخبار ۱۳۲۳ق اساس یافته بود و به قتل و حبس یک گروه روشنفکران افغان در صفر ۱۳۲۷ق ختم شد، در گفتار گذشته به تفصیل بیان گردید.

آنها به خاک و خون تپیدند و در میدان مبارزه ملی قربانی شدند ولی:

عشق از فریاد ما، هنگامه‌ها تعمیر کرد

ورنه این بزم خموشان هیچ غوغایی نداشت

بلی! این فریادها و شور و واویلا فرو ننشست و آتش عشق بوطن و ملت فروزان ماند و امواج بیداری ملی و جنبش‌های آزادی طلبی در بین روشنفکران و مردم ما دوام یافت. در دهه دوم قرن بیستم میلادی، وضع اجتماعی میهن نیکو نبود. زیرا امیر حبیب الله خان در اوج قدرتش از مردم دور و به قول غبار «در حرم فرو رفته بود» و درین کار آنقدر افراط کرد، که حالت مزاجی او نیز درشت و خشن گردید و مأمورین و گماشتگان او هم، چون دیدند که امیر به خواب غفلت فرو رفته، دست به چپاول مردم بیگناه بردنده.

چند بار در سمت پختیا(جنوبی) و قندهار و هرات بلوای عام مردم شاکی به وقوع پیوست. ولی حکومت مرکزی بر زورآزمایی و لشکرکشی اتکا کرد و امیر از خواب غفلت بیدار نشد.

از خصایص مزاجی و سجایای مردم مظلوم و مخصوصاً ملت افغانستان است که هرقدر کوفته و رنج دیده و سرکوب شوند، بهمان اندازه مقاومت و استواری ملی ایشان افزوده میشود و در میدان مبارزه پیشتر میآیند. دو جنگ دفاعی مردم افغانستان با متهاجمین ستمکار خارجی (استعمار انگلیس) این سجیه ملی ما را به ثبوت رسانیده بود و با استبداد داخلی و چور و چپاول گمشتگان امیر، نیز احساس ملی ما زنده بود که:

ملت بود آن شیر، که هنگام تراحم

چون بیشتر آزرده شود، پیشتر آید

<sup>۱</sup> همان، ص ۲۴-۵۲

حرکت ملی و میمون مشروطیت اول، با زورآزمایی و خون ریزی استبداد امیر و درباریانش که گفتند: «دیگر هر چیز را از اصول جدید قبول داریم ، الامشروطه» ظاهراً از بین رفت. ولی بعداً در قلوب اولاد ملت، اندر خفا ریشه دوانید و مشروطیت دوم را بوجود آورد، که استقلال افغانستان و طرز نوین اداره و تحول افکار را در دوره امانی امانی ثمر داد.<sup>۱</sup>

خبر مرگ امیر حبیب الله در ۲۳ فروردی ۱۹۱۹ به کابل رسید امان الله پس از گرفتن بیعت از سران دربار و سپاه، فردای آن روز در اجتماعی بزرگ میدان مرادخانی کابل در حالیکه شمشیر برخنه در کمر آویخته بود نقط مشهور تاریخی خود را ایجاد کرد. استقلال خارجی افغانستان و آزادی فردی در داخل کشور را اعلام کرد و از مساوات و برابری و آزادی ملت و تأمین عدالت و صداقت دولت جدید سخن گفت.

قشر روحانی که قبلاً در مبارزه علیه انگلیس، رهبری را بر عهده داشتند توسط دو شاه قبلی طرفدار انگلیس سرکوب شده بودند خواستار دولتی بودند که بستگی به انگلیس نداشته باشند. تجار نیز خواهان الغای گمرکات و رانده شدن تجار هندی بودند و از امتیازات زیاد به تاجران خارجی ناراضی بودند. اکثر روشنفکران نیز در مخالفت بر انگلیس اصرار میکردند. بنابر این امیر امان الله خان با اعلان استقلال افغانستان که در پیمان گندمک ۱۸۷۹ م از دست رفته بود؛ به یک پشتونه وسیع اجتماعی دست یافت و طبقات مختلف متعدد شدند. افغانها برای اعاده استقلال نبرد سختی با برنده جنگ اول جهانی در پیش داشتند که به جنگ سوم افغان- انگلیس منجر شد.

در سیاست داخلی امان الله سیاست روشنفکرانه ای در پیش گرفت؛ او تمام محبوسین سیاسی و مشروطه طلب را که در زمان جنبش اول مشروطیت توسط حبیب الله محبوس شده بود؛ آزاد ساخت که فضای آزاد سیاسی به وجود آمد، روشنفکران و مشروطه خواهان را در دولت شرکت داد. حلقات سیاسی مخفی به شکل علنی درآمدند و آزادانه فعالیت سیاسی کردند. گرچه فعالیت احزاب رسمی و قانونی نبود اما دو حلقه مهم به شکل احزاب غیر رسمی فعال شدند.

► یکی حلقه ای که خودشان را «جوانان افغان» نام داده بودند و مرام تندر و دست چبی داشتند (غبار خود را از همین دسته میدانند). اکثر اعضای این گروه بعد از ۱۹۲۹ م اعدام یا زندانی شدند.

► اعضای حلقه دوم که از طرف میرقاسم خان رهبری میشد. امیر امان الله خان برخلاف پدران، در زندگی شخصی فقط به ملکه ثریا دختر محمود بیک طرزی اکتفا کرد

<sup>۱</sup> همان، ص. ۷۸

و حرمرا نساخت وی یک زندگی مدرن و روشنفکرانه در پیش گرفت و خانواده و درباریان را هم تشویق میکرد که چنین کنند.<sup>۱</sup>

## الف) محمود طرزی و سراج الاخبار

بعد از قتل و تاراج صفر ۱۳۲۷ق که امیر و درباریانش بر مشروطه خواهان روا داشتند، ظاهراً از ترس حاکمان ستمگر و منابع جاسوسی داخلی و انگلیسی، این صدا خاموش ماند، ولی:

زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست    کوته نظر نگر، که سخن مختصر گرفت

جوامع مظلوم استبداد زده، خاصیت آب روان را دارند، اگر مانع پیشروی نداشته باشد، جریان طبیعی خود را ادامه میدهند، ولی اگر سدی را در مقابل آن ایجاد کنند، موقتاً بیحرکت مانده و روی همدیگر متراکم میشوند و با فشار و نیروی فوق العاده، مانع را از پیش خود بر میدارند.

سر پنجه استعمار، گلوی سراج الاخبار اول را در ۱۳۲۳ق فرا گرفت و جز یک شماره بیشتر نشر نشد. ولی شش سال بعد امیر به تقاضای عصر و اجراء محیط سر فرو آورد و در سنّه ۱۳۲۹ق باز اجازه نشر همان جریده را به محمود طرزی داد، که منبع بیداری سیاسی و زمینه پرورش تخم مشروطه خواهی - بلکه آزادی خواهی گردید.

با نشر مجدد سراج الاخبار و نقش مساعی یک افغان مخلص و وطندوست دانشمند و نویسنده نیرومند محمود طرزی پس زنده و پویا گردید و این مرد عاقل و مدبر بدون ایجاد هیاهو و ترسانیدن دربار حقاً جای مولوی محمد سرور واصف نشست و نخل مشروطه خواهی را به ثمر رسانید.<sup>۲</sup>

در سال ۱۹۰۲م، بعد از آنکه هردو نفر عبدالرحمن و سردار غلام محمد خان پدر محمود طرزی مرده بودند، خانواده‌ی طرزی تحت اعلام عفو عمومی امیر جدید، حبیب الله، به افغانستان برگشت. به زودی طرزی جوان اولین تلاشهای خود را برای آغاز برنامه‌ی اصلاحی در افغانستان، با معطوف داشتن توجّه امیر به کمبودهای جدی کشور در رابطه با آموزش، ارتباطات و صنعت، و با خاطر نشان کردن رفتار نامطلوب سیاسی، فرهنگی، و ازوای فکری، آغاز کرد. طرزی به عنوان رئیس دفتر ترجمه‌ی بارگاه سلطنتی منصوب شد. وظیفه‌ی اصلی او در جریان قرار دادن امیر بود از وقایع و حوادثی که در جهان اسلام و اروپا به وجود می‌آمد.

باورهای سیاسی اجتماعی طرزی و جوانان افغان، به وسیله‌ی رقمی از حوادث بیرون از افغانستان و

<sup>۱</sup> یاسین رسولی، پاسخ سنت به سکولاریسم در افغانستان، کابل، انتشارات عرفان، ۱۳۸۶، ص ۱۴۲.

<sup>۲</sup> عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، پیشین، ص ۱۰۷.

جريان روشنفکری به میزان قابل ملاحظه ای شکل میگرفت. جنگ روس و ژاپن، پیمان ۱۹۰۷ م روسیه و انگلیس، جنبشهای مشروطه خواهی در ایران، امپراتوری عثمانی و چین (۱۹۰۶-۱۹۱۱)، گسترش پان-اسلامیسم، جنگهای ایتالیا و ترکیه (۱۹۱۱) و بالکان (۱۹۱۲ تا ۱۹۱۳)، جنگ جهانی اول، انقلاب روسیه، و بیانیه‌ی چهارده ماده‌ای ویلسون هریک تأثیر عمیقی بر اندیشه‌ی طرزی و دوستان او داشت. همچنین عمیقاً از موج اندیشه‌ی اصلاح طلب تجددگرای اسلامی که در طی این سالها، هند و خاورمیانه را فراگرفته بود، متأثر شد.<sup>۱</sup>

سراج الاخبار تنها در داخل مملکت یگانه منبه و جنبش بخشای فکری نوجوانان و مشروطه خواهان نبود، بلکه در محافل آزادی خواهانه و مشروطه طلبان ایران و جوانان آسیای میانه، که در شعله‌های آتش استعمار یا استبداد شاهان خودسر و خودخواه می‌سوختند، نیز جنبش آفرین و روان بخشا بود.<sup>۲</sup>

### ب) دستاوردهای محمود طرزی در راستای توسعه یافته‌ی سیاسی کشور

زندگی محمود طرزی در عین خاموشی و خون سردی، پر از شور و تلاش و تدبیر بود. وی کار میکرد، پویا و جویا بود و با عقیده و ایمان راسخ به «معالی و مفاخر افغانیت» برای وطن خود خدمات مهم و ارزنده انجام داد مثل:

- ۱- تحکیم بنای ژورنالیزم و فکر جدید در افغانستان، که او را «پدر صحافت و تجدد» افغانستان می‌نامیم.
- ۲- استوار ساختن سبک نثر نویسی دری و رواج تألیف، ترجمه و ترتیب مطبعه مطابق اصول و معاییر جدید عصر.
- ۳- رهنمایی مؤثر جوانان مشروطه خواه دوم و توسع فکری آزادی و تجدد خواهی. یعنی احیای مجدد تحریک سرکوب شده مشروطیت اول و پرورش جوانان فداکار مانند امان الله خان و عبدالرحمن لودین و عبدالهادی داوی و امثال ایشان.
- ۴- بعد از اعلام استقلال ۱۹۱۹ م و انتصاب او بحیث وزیر خارجه کاینه امان خان، تشکیل وزارت خارجه در قصر ستوری هند در ۱۹۲۱ م در کابل و بعد ازین تأسیس سفارتهای افغانستان در لندن، پاریس و مراکز دیگر جهانی و رهنمایی سیاست خارجه به جانشینان و شاگردان خود در وزارت خارجه.
- ۵- توجه وی به نهضت نسوان و گشایش مکاتب زنانه بوسیله دخترش ملکه ثریا و رفع نقاب و نشر جریده ارشاد

<sup>۱</sup> وارتان گریگوریان، ظهور افغانستان نوین، ترجمه، علی، عالمی کرمانی، تهران، محمدابراهیم شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۸، ص ۲۰۶.

<sup>۲</sup> محمد کاظم آهنگ، حماسه‌هایی از قهرمانان سیاست و فرهنگ، پیشین، ص ۳۱.

النسوان کابل بوسیله اسماء زوجة محمود و روح افزا برادرزاده اش در اول حمل ۱۳۰۰ ش.<sup>۱</sup>

### ج) نخبگان مهم فکری در حرکت دوم مشروطیت

۱- میر غلام محمد «غبار»؛

۲- عبدالهادی داوی «پریشان»؛

۳- عبدالرحمن لودین «کبریت»؛

۴- محمد ولی خان دروازی؛

۵- شجاع الدوله خان بابکر خیل غوربندی؛

۶- محمد ابراهیم خان «جمشیدی»؛

۷- آدم خان؛

۸- میریار بیگ خان دروازی؛

۹- میرزمان الدین خان دروازی؛

۱۰- غلام احمد اعتمادی؛

۱۱- سید غلام حیدر پاچا؛

۱۲- غلام محی الدین ارتی؛

۱۳- احمد رحمانی؛

۱۴- کریم تزیهی «جلوه»؛

۱۵- سید قاسم خان؛

۱۶- سید عبدالله خان؛

۱۷- بشیر احمد خان؛

۱۸- میرزا محمد مهدی چنداولی؛

۱۹- سید حسن فرقه مشر «شیون»؛

۲۰- سردار عبدالحسین عزیز.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، پیشین، ص ۱۱۱.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۳۷-۱۶۳.

## د) نقش جنیش مشروطیت دوم در توسعه سیاسی افغانستان

مشروطیت دوم از جهت تشکیلاتی و کمی، یک حزب متشکل شامل و حاوی بر اکثر مردم مملکت نبود. ولی به لحاظ نتیجه و اثر افگانی و تغییر سیمای سیاست و طرز اداره، در نهایت بود زیرا بفحوای «دو صد مرد جنگی به از صد هزار» جوانان مبارز این حرکت ملی، سرچشمه امور مملکت را تصفیه نموده و بعد از کشتن امیر حبیب الله، زمام اداره را به اعلان امارت امان الله خان و استقلال افغانستان بدست گرفتند.

این انتقال اقتدار سیاسی از دست یک گروه نادان کهنه پرست و سرداران مرتاج فرسوده مغز، به جوانان فی الجمله دانا و بینا و جویا، کاری بود نیکو و میمون و مشمر، که تا سه چهار سال اول دوره امانی به نفع مردم و مملکت جریان یافت. ولی این گروه کوچک و مخلص خالی از عناصر مغرض و فرصت طلب ماند و دستهای خرابکاران در آن به فعالیت افتاد. میدان خاندان پروری و پاره ستانی و جمع اموال و عقار و حتی فحشا و منکر گرم گردید و مرامهای نیکوی پادشاه و طرفداران اصلاح طلب امور و حرکت جدید را سیمای مکروهی داد، که منجر به سقوط این رژیم در زمستان ۱۳۰۷ش و اغتشاش اجتماعی گردید. این محل عبرت است برای جوانان مملکت که همواره باید با چشم باز و تفکر و احتیاط قدم بردارند و عناصر مغرض و خرابکار را در بین خود نگذارند و بدانند که برای پیشبرد مملکت و تطبیق مقاصد نیکو و خیر خواهی، تنها جذبه و خلوص و حسن نیت کافی نیست، بلکه تدبیر و جامعه شناسی و سیاست مداری و رفتار مطابق موازین عقلی و اجتماعی نیز اشد ضرورت است.

بهر صورت ما نمیتوانیم از کارهای نیکوبی که بدست این گروه مخلص و خیر خواه در راه توسعه یافته‌گی کشور انجام یافته، به اعتبار سؤ عاقبت آن رژیم و ناکامی بعدی آن چشم بپوشیم. زیرا فصلی مهم تاریخ اجتماعی افغانستان است که در تشکیلات مدنی افغانستان آزاد چنین سهم گرفتند:

- ۱- در باز ستانی استقلال افغانستان پیشقدم و در جنگ استقلال رهنمایی نمودن و ضد استعماری بودن.
- ۲- بعد از تحصیل استقلال، افغانستان را به حیث یک مملکت آزاد و مستقل به دنیا معرفی نمودن و ارتباطات سیاسی آنرا با مملکت دنیا قایم نمودن.
- ۳- الغای رسم اسارت در مملکت و امحای بقایای آن.
- ۴- تعمیم معارف و گشايش مکاتب و مدارس و نشر جراید برای تربیه عامه اولاد مردم در سراسر افغانستان و آغاز به پژوهش زبان.
- ۵- تشکیلات جدید در دواير و دفاتر دولتی بر اساس تفکیک وظایف و تغییر سیستم مالیه ستانی و تأسیس

گمرکات و دیگر دوایر مالی و حسابی بر اساس محاسبات طرز جدید و تربیت بودجه مملکت.

۶- فراهم آوری لویه جرگه های عنعنوی ملی و نشر قوانین انتخابات شورای دولتی و ملی.

۷- تشکیل کابینه مسؤول و تفکیک قوای ثلاثه تقین، قضاء و اجرایی، تعیین مراکز نظارت امور(وزارت خانه ها).

۸- رواج برخی از مبانی ضروریه مدنیت جدید مانند: پست، تلگراف، تیلفون، موتر، طیاره، راههای موتر رو، شهرسازی و مصنوعات وطنی.

۹- ارسال طلبه به خارج مملکت برای تحصیلات عالی.

۱۰- ترتیب و انتشار قانون اساسی بر اساس حقوق مردم و دولت و دیگر قوانین برای اجرای امور اداری و قضایی و آفریدن روحیه قانونیت در مملکت.

این کارهای نیک و آغاز حرکت میمون برای ایجاد یک دولت مدرن، دوره امنیست که تاریخ و قضاوت بیطرفانه انسانی فراموش کرده نمتواند ولی سرانجام حسرتناک آنرا هم برای عبرت آیندگان در نظر باید گرفت. اگر چه انجام این حرکت با پیدایش اغتشاش اسفناک ۱۳۰۷ش میمون نیفتاد، مگر وجودان بیننده صدا دارد که<sup>۱</sup>:

گر نبودی کوشش احمد توهم

می پرستیدی چو اجدادت صنم

(مولانا بلخی)

## ۵) موانع فرهنگی تجدد در کشورهای اسلامی

توجه به تئوری تحول در سطح کشورهای اسلامی در فهم نقش متغیرهای گوناگون در فرآیند مدنیت در این کشورها مفید خواهد بود. تئوری تحول در هر کشور یا منطقه قبل از آن که بر روی کاغذ و اسناد قرار گیرد، در ذهن و تعاریف انسانها، چه به عنوان شهروند و چه در مقام تصمیم گیرنده جای دارد. انسان ها به طور آگاه یا ناآگاه با تعاریفی که دارند زندگی میکنند. مغز انسان در رابطه با مباحث شناختی از دو بخش خودآگاه و ناخودآگاه تشکیل شده است. در صورتی که ممکن است تصور کنیم بخش خودآگاه نسبت به ناخودآگاه از اهمیت بیشتری برخوردار است. اتفاقاً بخش ناخودآگاه(یا عادات)، تعیین کننده تر است. چند دلیل برای این اهمیت وجود دارد. اول این که، اکثریت قاطع شهروندان هر جامعه ای براساس عادات رفتار میکنند، واکنش نشان میدهند و با مسائلی که حادث میشود، برخورد منطقی، نیمه منطقی یا غیر منطقی میکنند. بخش عادات در

<sup>۱</sup> همان، ص ۱۲۹-۱۳۱.

جهت گیری رفتاری و فکری انسان ها نقش مهمی دارد. چون حجم مسایلی که هر شهروندی در هر موقعیتی باید به آنها توجه کند نسبتاً وسیع است، پردازش استدلالی و فکری همه آنها امکان پذیر نیست. دوم، ذهن انسان تمایل قابل توجهی به تعمیم دارد و می خواهد براساس تجربیات گذشته، نسبت به پدیده های حادث سریع قضاوت کند.<sup>۱</sup> ذهن برای آن که نسبت به هر موضوعی، به صورتی خاص رفتار کند و آن را مورد تجزیه و تحلیل ویژه قرار دهد به انرژی و دقت فراوانی نیاز دارد و عموم انسانها، حوصله و وقت چنین توجهی را ندارند، بنابراین، مجدداً نیاز بخش عادات بر بخش تفکر و تفکیک ذهن تقدم پیدا میکند. سوم، تقریباً تمامی آن چه که در طول زندگی یک فرد از زمان تولید تا بزرگ سالی از طریق خانواده، مدرسه، محیط زندگی، دوستان و دولت(پنج عامل تعیین کننده در شکل گیری ذهن و عادت) اتفاق می افتد، سریعاً در بخش ناخودآگاه ذهن انسان انباسته میشود و حکم حافظه پیدا میکند. فرد در طول زندگی روزمره بدون آن که خود با آگاهی این کار را انجام دهد، از این مخزن استفاده میکند و بر طبق آن عکس العمل نشان میدهد.

نتیجه مقدماتی این بخش نظری این است که بخش ناخودآگاه ذهن، درجهت گیری زندگی یک فرد و به طور کلی در هدایت منطق حیات یک جامعه نقش کلیدی دارد. به همین دلیل فهم گذشته یک فرد و جامعه شاید مهمترین متغیر و داده در وضعیت فعلی فرد و جامعه باشد. این که در ذهن یک ملت چه نوع داده هایی انباسته شده است و چه ماهیت از پدیده ها تراکم پیدا کرده است، در نظام کنشی- واکنشی او نقش تعیین کننده ای دارد. در مباحث تکنولوژی آموزشی گفته میشود که سقف تربیت، سیزده سالگی است و ماهیت تراکم تربیت و محیطی که تا این سن به دست آمده است، جایگاه مهمی در مابقی زندگی یک فرد دارد. از این رو، شناخت تراکم عمومی در اذهان یک ملت از طریق نظام آموزش و فرهنگ اجتماعی در درک استنباطات و هویت عمومی آن ملت نقش مهمی را ایفا میکند. تراکم عمومی، همان ذهن ناخودآگاه عامه مردم است که افراد با آن زندگی میکنند و با یکدیگر معاشرت مینمایند. اگر هویت ملی را مجموعه ای تعریف و باورها نسبت به زندگی و جامعه بدانیم، میتوانیم فرض کنیم که بخش اعظمی از تعریفها و باورهای منتهی به هویت، ریشه در ضمیر ناخودآگاه انسان ها دارد. از این منظر، میتوان شناخت بخش ناخودآگاه ذهن مسلمانان را که اشتراکات قابل توجه آن از مراکش تا پاکستان قابل مشاهده است، به مثابة مباحث هویتی مدنظر قرار داد.

اگر انباسته های ذهنی فرد با تحول و تغییر در تعارض باشد طبعاً نمی توان انتظار داشت که جامعه به عنوان مظهر تجمع افراد علاقمند و زمینه ساز تحول باشد. تئوری تحول در هر جامعه، نتیجه و ستانده وضعیتی

<sup>۱</sup> محمود سریع القلم، عقلانیت و توسعه یافتنگی ایران، پیشین، ص ۲۱۱.

است که افراد بدان عادت کرده و تربیت شده اند. اعتقاد به سرنوشت، فقدان حساسیت به روش، توقف در فلسفه، گرایش به ایده‌آلیسم و ضعف اساسی در ایمان به اراده و تصمیم فرد، مجموعه‌ای از ویژگی‌های تراکمی است که در منطقه خاورمیانه – در کشورهای مسلمان، در طی زمان جمع شده است. اعتقاد به سرنوشت و اینکه اهتمام انسان نقشی در تغییر وضعیت او ندارد خود به خود برنامه ریزی را به حداقل میرساند و عنصر زمان و مکان و جغرافیا را در محاسبات تقریباً تعطیل می‌کند. در واقع، انتقال، نوعی ریشه در تلقی افراد از نتیجه گرفتن و اهتمام ورزیدن دارد. بنابر این باید در جست و جوی حوزه‌های علیت در ارتباط با موانعی که فرآیند سازی‌های نوگرایانه را به وجود آورده اند، به «ماتریس دوتایی» وضعیت فرهنگ و وضعیت فرد پرداخت.<sup>۱</sup> اما در اینکه چرا این دو عامل در طی زمان از مراکش تا پاکستان چار تحول نگردیده است و علی رغم تغییرات بنیادی در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی، مقاومت نسبتاً اساسی در قبال تحول قابل مشاهده است، به نظر آقای محمود سرالقلم، به ماهیت کانونهای قدرت در کشورهای اسلامی مربوط می‌شود. دو کشور مالزی و ترکیه در طیف وسیع منطقه اسلامی از دیگران قابل تفکیک هستند. دو وجه مشترک در این دو کشور دیده می‌شود. اول اینکه هر دو تحت تأثیر یک عامل تغییر دهنده، تقویت کننده و منبع مقایسه بوده اند. در مالزی، اقلیت چینی، رفتار و فرهنگ مالایی‌ها را تحت الشاعع قرار داده است و در ترکیه، همسایگی با اروپا موجب تغییر پذیری گسترده از این منبع متفاوت شده و باورهای فرهنگی را در فرآیندهای تحول ترکیه تحت تأثیر قرار داده است. دوم، اینکه ماهیت کانون اصلی قدرت در هر دو کشور نوگرایانه بوده است و با به کارگیری اقتدار و پیچیدگی‌های رفتاری، جامعه را در مسیر نوسازی قرارداده است. ماهاتیر محمد در مالزی که به شدت تحت تأثیر الگوی ژاپنی بوده به تنها‌یی کانونی تعیین کنند در روند تحولات این کشور است. به رغم اینکه در ترکیه، کانون اصلی، قدرت نظامی بوده ولی این کانون نظامی همانند کره جنوبی در مسیر قدرت یابی، ثروت یابی و توسعه یافتنگی قدم برداشته است. تاریخ توسعه یافتنگی جهان سوم معرف این واقعیت است که ماهیت کانون قدرت نسبت به افکار و جهت‌گیری‌های کانون قدرت از اهمیت کمتری برخوردار است.<sup>۲</sup>

## و) واکنش علماء و جامعه سنتی به تجدد در افغانستان

افغانستان در زمان امان الله (ابتدای قرن بیستم) کشوری با بافت اسلامی و سنتی بود. قدرت علماء که توسط عبدالرحمن و حبیب الله کاهش داده شده بود باز بر اثر جنگ استقلال، افزایش یافت. مذهبیون افغان دو بار در

<sup>۱</sup> همان، ص ۲۱۲.

<sup>۲</sup> همان، ص ۲۱۳.

سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۸ به شورش‌های گسترده‌ای دست زدند. با آغاز رiform، صفت حمایت متحده که از دولت تشکیل یافته بود از هم گسترش یافت و تدریج گروههای مختلف که با آغاز اصلاحات منافع اجتماعی شان را در خطر میدیدند و تعارض ارزشی رفومها با سنتها و اصول مذهبی، باعث بدینی و گریز از اصلاحات امنی شد. اشرف فیودال که مستمری و نفوذ محلی را از دست داده بودند و روحانیون که رفومها را نقیض مذهب میدانستند و امتیازات سابق را از دست میدادند؛ مخالف دولت شدند. گرچه در مراحل نخستین نوسازی شاه با تمام توان فعال بود و به تجمل و عیاشی نمی‌پرداخت؛ مردم او را «غازی» خطاب میکردند و طرف اعتماد مردم بود.

در افغانستان، مثل هر جای دیگر، این مدرنیزاسیون، یعنی ورود داده‌های تکنیکی جدید و یا دادن نظم عقلایی و حسابگرانه به بخش‌های مختلف دستگاه دولتی نیست که تولید مشکل میکند، بلکه این تجدیدطلبی است که مسئله برانگیز است، یعنی فرضیه‌ای که به حسب آن نوآوری‌های "انقلاب فرهنگی" تغییری در طرز تفکر و تکیه بر ایدئولوژی‌های بیگانه را ایجاد میکند. اصلاحات امان الله به دو مرحله مجزا تقسیم میشد. اصلاحات ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳م و اصلاحات افراطی ۱۹۲۸م، واکنش مذهبیون نسبت به این دو مرحله اصلاحات متفاوت است. رهبری مخالفان مرحله اول را علمای رتبه پایین محلی بر عهده داشتند؛ اما در سال ۱۹۲۸ گروه‌های مذهبی از هر مقام و از هر منطقه‌ای به یکدیگر پیوستند و جبهه متحده علیه دولت به وجود آوردند. سپس قبایل مبارز گروه‌ها ناراضی و رهبری مخالف باهم متحد شدند و دست به حمله متقابل زدند و با صدور اعلامیه‌های تحریک آمیز شاه را به شخص مرتدی متهم کردند که حدود اسلام و شریعت را زیر پا گذاشته است. سید مهدی فرخ میگوید: «بزرگترین اشتباه امان الله خان این بود که در اروپا ملکه ثریا و خانمهای افغان را بدون حجاب در مجالس حاضر نمود» محی الدین انیس نیز معتقد است که «اگر یک نظر سطحی بر جریانات دوره ده ساله زمامداری امان الله خان بیندازیم، خواهیم دید که با روح ملت هیچ توافق و همراهی نکرد. نمونه آخرین این عدم موافقت و جدایی را در حادث جرگه ۱۳۰۷ بهتر دریافته میتوانیم... در همان جرگه موضع تفرقه و تحقیر طبقات مخصوصاً فرقه علماء و روحانیون اساس گرفته شد». موج شایعات علیه دولت در سراسر کشور به نامنی و اغتشاش دامن میزد. در سرتاسر حدود شرقی هزاران تصاویر نیمه برهنه به نام ملکه افغانستان در اروپا پخش میگردید و در جنوب و شمال شیوخ مذهبی علناً رفتار شاه را ضد شریعت اسلامی اعلام کردند. بنابر این دولت نوساز امنی در داخل با نآرامی‌های عناصر ارتقابی و از خارج دسیسه‌های انگلیس و تشبت در دستگاه سیاسی و افزایش فساد و ناکارآمدی اداری، از پشتیبانی مردم محروم شد. اکثر خواسته‌های ناراضیان رنگ مذهبی داشت.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> یاسین رسولی، پاسخ سنت به سکولاریسم در افغانستان، پیشین، ص ۱۴۸.

در خوست در ۱۹۲۴ مردم علیه تبلیغ «قانون پاسخ مذهب است» شورش کردند. دو تن از علماء به نمایندگی از آنها، در قطعنامه ای ۱۹ فقره ای، خواسته هایشان را این گونه بیان کردند که: «نکاح ضعیفه جایز است. زن باید در خانه تحصیل کند (نه در مدرسه) ملا و قاضی در محاکم مأمورین شامل اعضای محکمه باشند. در مدارس قبل از تحصیل السنّه خارجه، شرح عقاید و دینیات خوانده شود. محتسب به احتساب پردازد. امور ملا و مؤذن مساجد تنظیم گردد. آزادی فردی عبارت از آزادی در امور شخصی است نه در سیاست و مذهب و دین. در طرح دعاوى شرعى، داشتن تذکره تابعیت شرط نیست. ازدواج یک مرد با چهار زن درست است... مکاتب حفظ قرآن بدون تغییر بماند و دارالعلوم عربی تأسیس شود.» مخالفتها زیادتر شد و آتش طغیان زبانه کشید. این بار نیز شیوه‌ریهای شرق کشور دست به سلاح بردنده. «خانواده مجددی در سال ۱۹۲۸ رهبری قیام را به دست داشت.» شورشیان با جسارت تقاضاها بیشان را لیست کردند که باید شاه انعام دهد:

۱- ملکه ثریا را طلاق بدهد.

۲- فامیل طرزی را از افغانستان خارج سازد به استثنای محمود طرزی که ما نامبرده را زندانی می‌سازیم.

۳- تمام مکاتب و مدارس دخترانه تعطیل شوند.

۴- دختران افغان را از ترکیه باز پس بخواهد.

۵- به استثنای نمایندگی حکومت بریتانیا باقی همه نمایندگی های سیاسی خارجی مسدود شوند.

۶- قانون جدید و «نظام نامه» لغو گردد.

۷- مالیه کم گردد.

۸- قانون البسه اروپایی فسخ گردد.

۹- حجاب به شکل سابق اعاده شود.

۱۰- قانون اسلامی، قانون دولت اعلان شود.

۱۱- به ملاها و روحانیون در چارچوب دولت مناسب مناسب داده شود.

امان الله اکثر خواسته های شورشیان را پذیرفت. اما این تبدیل رفرم حرکت شورشیان به سمت کابل را مانع نشد. حبیب الله معروف به بچه سقا در یک حمله غافلگیرانه خود را به کابل رساند و نقاط مهم شهر کابل را اشغال کرد. وی در اعلامیه های مخفی که در صفوف نظامیان دولت پخش ساخته بود گفت: «من برای احیای دین می‌بین از طرف جمیع علمای افغانستان موظف شده ام که امان الله خان را که زندیق شده و می‌خواهد دین را خراب کند... بنابر این شما برادران با من کمک کنید که دین شما خراب نشود و من محض رضای خدا نظر به

امر جمیع علماء قد علم کرده ام.» امان الله از سلطنت استعفا داد و شورشیان به رهبری بچه سقا کابل را متصرف شدند.<sup>۱</sup>

امان الله حکومت را به قندهار انتقال داد به امید اینکه یک بار دیگر بتواند به وسیله نیروی قبایل قندهار شورش را شکست دهد. در مسجد مرکزی قندهار از مردم خواست که جنگ استقلال ۱۹۱۹ را به یادآورده اینک پس از ده سال بار دیگر از شاه غازی حمایت کنند. فردی برخاست و با جسارت و گستاخی به شاه اظهار داشت که «ما نمی توانیم شما را کمک کنیم، شما از کسانی که علاقه به زنان آراسته و مدیست دارند کمک بخواهید.»

میرغلام محمد غبار، سقوط امان الله را «ضربت آخرین انگلیس بر پیکر کشور میداند، که یک حادثه اتفاقی نبود. بلکه، به حیث پلی میان دو رژیم یکی رژیم انقلابی (اماکن) و دیگر رژیم ارتقای و محافظه کار (نادریه) بود و بس.»<sup>۲</sup>

## گفتار پنجم- الزامات و ضرورتهای نخبه پروری در افغانستان

افغانستان از جمله سرزمنیهای است که فکر جدید و ایجاد تحول نه برای حکومات و نه هم برای مردم قابل تحمل است و خواستار این اند که با سنتهای قبلی خودشان چه مدد و چه مضر، زندگی کنند. تضاد با نوسازی جزء فرهنگ ما شده است، دولتها از این وضعیت برای تداوم شان استفاده کردند و سالهای سال بر مردم حکمرانی نمودند. کسانی هم که با این وضعیت توافق نکردند یا کشته شدند یا عقب زندانها پیش و جان سپردند و آرمانهایش نگفته ماند. از سوی دیگر سه دهه جنگ برای ما نه فکر باقی گذاشت و نه هم نخبه فکری. در اثر این جنگهای خانمان سوز مردم به کشورهای دیگر آواره و نخبگان ما فراری شدند، چون بخبگان فکری امروز باید، دیروز تربیه میشدند تا امروز، نخبه میبودند و نخبگان فردا باید امروز تربیه شوند، در دیروز ما که مجالی برای پرورش و رشد نخبگان فراهم نشد، به همین اساس ما امروز با فقدان نخبگان دچار هستیم. پس برای فرداها باید نخبگانی را تربیه نمود که رهبری را درست پیشبرده بتوانند. عمدۀ ترین ضرورتهای نخبه پروری برای کشورها قرار ذیل اند:

### الف) رفتن تدریجی نسل اول مدیران و شخصیت‌ها

نخبگان اندکی که دیروزیان ما به ما به ارمغان گذاشته اند، تعداد قابل توجه یی از مدیران ارشد این

<sup>۱</sup> همان، ص ۱۴۹.

<sup>۲</sup> میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، انتشارات جمهوری، تهران، ۱۳۷۸، ص ۷.

گروه یا به دلیل بازشستگی و کهولت سن به طور مؤثر در عرصه های اجرایی و سیاسی دخالتی ندارند و یا نمیتوانند و یا هم برخی از آنها با این استدلال که باید کنار برویم تا عرصه برای روی کار آمدن جوان ترها باز شود، به کار مشورتی و پژوهشی و... اشتغال دارند و این تعداد در میهن ما قابل دریافت نیستند. تعدادی هم دیده از جهان فروپسته اند که خداشان بیامرزد.

### ب) صیافت از آرمانها و دستآوردها

باید نخبه پروری به سمت و سویی هدایت شود که طی آن سپردن شؤون مختلف حاکمیت به مدیران شایسته و صالح برآیندی جز این نداشته باشد که آنان میراث داران دستاوردهای انقلاب، مشروطه خواهان، میدان داران مبارزه آرمان طلبانه برای تحقق آمال و اهداف نظام اسلامی و پیشناه عرصه های فکری، سیاسی و مدیریتی باشند.

چالشها و کاستی های بنیادین جامعه بدون تلاشها اصلاح گرانه و مستمر سامان نمی یابد و دیگر سو سستی و ضعف های برنامه ای یا مدیریتی در جامعه نیز همواره با بروز کاستی های جدیدی همراه است. مشروطه خواهان افغانستان یگانه و اولین گروهی بودند که چشم اندازها و افق روش و متکاملی برای خود ترسیم نموده که لازم است با تمام قوا این مسیر را پیش گرفت و دستآوردهای که از آن زمان تا این دم به آن افزایش یافته باید از آنها صیانت نمود تا در هر مرحله ای از تاریخ از صفر آغاز نکنیم.<sup>۱</sup>

### ج) الزام دینی به مسؤولیت پذیری اجتماعی

آموزه ها و احکام صریح اسلام، دخالت دین را در عرصه سیاست، ضروری و الزامی میسازد و در نتیجه برای متدینان و بویژه نخبگان و علمای دین، وظیفه ای قطعی و گریز ناپذیر برای مسؤولیت پذیری و حضور در عرصه سیاست تعیین میکند و از سوی دیگر احتمال سؤ استفاده از دین و ابزار ساختن آن برای دستیابی به اغراض قدرت طلبانه و مادی نیز آفتی پرمخاطره است که نظام اسلامی را تهدید میکند، بر این مبنای ضرورت دارد دلسوزان و پرورش یافتن گان حقیقی و متعهد به اسلام عهده دار مسؤولیتها خطیر باشند.<sup>۲</sup>

### د) تحقیق اصل شایسته سالاری

خلاقیت، ابتکار، توانایی و دانش دوستی افغانها و نیز امکانات و ذخایر موجود در این سرزمین از

<sup>۱</sup> محمد Mehdi انصاری، نخبه پروری سیاسی، پیشین، ص ۱۵۵-۱۵۶.

<sup>۲</sup> علی ذو علم، تجربه کارآمدی حکومت ولایی، پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۵، ص ۲۶۹.

موهبت‌هایی است که در صورت شکل گیری عزم و اراده ملی و برنامه ریزی دقیق میتوان نقایص پشت سر را به سرعت پرکند و بینش و فرهنگ لازم را در رفتارهای مدیریت ما آنچنان جاری سازد که بتواند بخش اعظم نیروها، استعدادها و دانایی‌های موجود در جامعه را به تکاپو و مشارکت بکشاند. از دغدغه‌های اصیل نظام‌های دلسوز مردم نیز همین است که افراد لایق، توانمند و متعهد در مصدر کارها قرار بگیرند و با دو بال دانش و بینش، حکومت عدالت محور و شایسته سalar را رقم بزنند. همچنین به منظور حسن جریان امور جامعه در چارچوب اهداف، ارزشها و روش‌های دینی و الهی، حضور و فعالیت شایستگان و نخبگان علمی، سیاسی، فرهنگی و مدیریتی و ایفای نقش آنان برای سمت گیری جامعه به سوی اهداف متعالی نیازی ضروری است.

به هر میزان نخبگان و خواص جامعه از اندیشه و تربیتی الهی برخوردار باشند، خود به خود زمینه تحقق این اهداف فراهم میگردد و رهبری ولایی از همکاری و همراهی آنان برای انجام وظایف و مسؤولیتهای خود برخوردار خواهد بود؛ و هرچقدر دچار دنیازدگی، قدرت زدگی، تجدددگی، تحجزدگی، سیاست زدگی و دیگر آفات و آسیب‌های معنوی و فکری شده باشند، این واقعیت مانع بزرگی بر سر راه کارآمدی نظام محسوب میشود. جهت گیری کلی سیاستها و برنامه‌های نهادهای آموزشی و تربیتی جامعه باید به گونه باشد که به تربیت نیروهای نخبه طراز اسلام بینجامد و بتواند عالمان، روشنفکران و اندیشمندانی کارآمد برای ساختن جامعه ای تربیت کند.<sup>۱</sup>

نکته بعدی اینکه نظام مردم سالاری دینی بایستی برای مقابله با مفاسد اداری و اقتصادی در ساختار زیر مجموعه‌های خود با هرگونه تبارسالاری (Nepotism) و فamilی بازی و زد و بندهای برخی دست اnder کاران عرصه قدرت مقابله کند تا پایه‌های مشروعیت و مقبولیت آن مستحکم تر شود.

از این رو، تحقق اصل شایسته سالاری و اساساً سنگ بنای حکومت شایستگان و صالحان، پرورش نیروی انسانی متعهد و نخبه مبنی بر مطلوبیتهای نظام سیاسی و اجتماعی است.<sup>۲</sup>

## ۵) احیای گفتمان عدالت

مفهوم عدالت به عنوان خواست فطری انسان، در شرایع آسمانی و بخصوص اسلام ناب از چنان ارزش و جایگاه والایی برخوردار شده که با ریشه‌یی ترین اصول اعتقادی پیوند برقرار کرده است.

البته سخن از احیای این گفتمان به این معنی نیست که در طول سالیان، هیچ تلاش ثمر بخش و بنیادینی

<sup>۱</sup> همان، ص ۱۵۳.

<sup>۲</sup> محمدمهادی انصاری، نخبه پروری سیاسی، پیشین، ص ۱۵۸.

برای استقرار عدالت به عمل نیامده بلکه مقصود این است که بر محوری بودن این هدف و شاخص در برنامه ریزیها و سیاستگذاری‌ها و استراتژی‌سازی‌ها تاکید شود. نکته مهم دیگر اینکه کسانی میتوانند پرچمداران این گفتمان اصولی باشند که از ویژگی‌های فکری، سیاسی و شخصیتی لازم برخوردار باشند.

پرورش جوانان و دانشجویان مستعد، مسؤولیت پذیر، متعهد، توانمند و بصیر برای پیشترازی در این راستا میتوانند بسیار تعیین کننده باشد چرا که جوانان به دلیل ویژگی‌های روحی و شخصیتی، ذاتاً عدالت خواه و عدالت‌جو بوده و مظاهر ظلم و ستم را به هر شکلی که باشد به چالش جدی میطلبند. همچنین از توانایی فکری و سیاسی لازم برای دخالت و حضور در عرصه‌های متنوع برخوردارند.<sup>۱</sup>

## و) کارآمدی نظام سیاسی

«کارآمدی» در لغت به معنای کاردانی، کارآزمودگی، شایستگی و انجام کارها به خوبی و شایستگی است. در اینجا لازم است قدری در خصوص این مفهوم توضیح داده شود.

مفهوم «کارآمدی» (Effectiveness) و «کارایی» (Efficiency) از مهمترین مفاهیم علوم مدیریت و اقتصاد میباشند و تقریباً از چندین دهه گذشته در عرصه علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی نیز به طور جدی پای نهاده و مطرح گشته‌اند. از آنجا که هر سامانه مدیریتی و هر سازمانی به دنبال بیشینه کردن کارآمدی و کارایی خویش است بدیهی است که گسترده‌ترین و مقتدرترین سازمان موجود یعنی «نهاد دولت» هم به دنبال دستیابی به این هدف حیاتی میباشد.

کارآمدی در حقیقت بیانگر قابلیت و توانایی اداره هر کشور توسط مدیران و کارگزاران شایسته آن است و ایفای بهینه کارویژه‌های دولت و کسب حداکثر رضایت مندی مردم را در پی دارد. در علم مدیریت، کارآمدی در گروه کسب اهداف تعیین شده و رضایت خاطر کسانی است که در راه رسیدن به اهداف نقش دارند. اما کارایی در به کارگیری و تخصص منابع تولید، برای استفاده از منابع تولید و صرف حداقل هزینه و کمترین ضایعات برای میزان تولید است. این دو واژه در علم سیاست معمولاً مترادف فرض شده و غالباً بیانگر قابلیت و توانایی اداره هر کشور توسط مدیران و کارگزاران شایسته آن و ایفای بهینه کارویژه‌های دولت و کسب حداکثر رضایت مندی مردم میباشد.

به تعبیر دیگر میتوان گفت در علم مدیریت «کارآمدی». شایستگی و کاردانی در تامین اهداف و «کارایی» شایستگی در مصرف منابع و بهره برداری بهینه از آن دانسته شده است.

<sup>۱</sup> همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

نظام باید بر اساس تجربه نوین پیوند دین و سیاست که مبتنی بر اندیشه سیاسی اسلام است بر سر کار آید و در تلاش باشد تا به کارآمدی دست یابد تا این تجربه نوین با توفیق همه جانبه قرین شود. ملاکهای سنجش کارآمدی نظام سیاسی را میتوان در مواردی چون رضایت عمومی، مقبولیت و مشروعيت، عدالت گستری، شایسته سalarی و... در نظر آورد.

کارآمدی یک نظام، امری نسبی است که با توجه به اهداف، امکانات و محدودیتها مورد سنجش قرار میگیرد. در این بین اهمیت نیروی انسانی آموزش دیده، مجبوب و هماهنگ با اهداف نظام سیاسی و اجتماعی، تعیین کننده ترین عنصر برای کارآمدی آن است. نخبگان سیاسی در قالب گفتمان جمهوری اسلامی افغانستان، باید وفاق سیاسی را به نوعی نهادینه کنند که التزام به منافع ملی، التزام به قانون اساسی، صیانت از اسلامیت و جمهوریت و پذیرش حقوق اساسی ملت در زمرة بایسته های غیر قابل خدشه تعهد سیاسی و اخلاقی آنان قرار گیرد.<sup>۱</sup>

### (ز) جلوگیری از فرار مغزها

اگر حقیقتاً نخبگان عهده دار شؤون مدیریت جامعه شوند، توسط آنها تلاش بیشتری برای نخبه سalarی و تحقق نیازهای نخبگان حوزه های مختلف علمی و فرهنگی صورت میگیرد. ضریب ماندگاری یا دفع نخبگان به عنوان اساسی ترین نماد بروز و ظهور بسترهای توسعه پایدار می بایستی مورد توجه باشد تا کادر نیرومند و مغزهای متفکری که سالیان سال برای پرورش و تربیت آنها سرمایه های ملی هزینه شده اند، از مهاجرت بازداشت شوند. چرا که نیروهای انسانی متخصص و ماهر اساساً مغزهای متفکر، کارآمدترین متغیر ژئوپلیتیکی هر کشور هستند و تمام افراد را که از سطح دانش بالایی برخوردارند شامل میشود.

براین مبنای، پدیده فرار مغزها (Brain Drain) پر مخاطره ترین آسیب برای کارآمدی یک سیستم سیاسی و اجتماعی است و از فقدان شایسته سalarی، نبود گردنش نخبگان، کمبود تسهیلات خدمات مورد نیاز متخصصان، بی عدالتی و تبعیض و سایر مشکلات اجتماعی و اقتصادی نشأت میگیرد. همچنین فاصله فرهنگی متخصص و نخبه با جامعه خود و احساس جدایی او از مردم را میتوان مهاجرت فکری نامید که قطعاً خطرناکتر از مهاجرت فزیکی نخبگان است. افغانستان نیز از این ناحیه شدیداً تحت خطر قرار دارد.<sup>۲</sup>

بر اساس آنچه بیان شد لازم است متغیرها و عوامل زمینه ساز مهاجرت نخبگان شناسایی و نسبت به رفع

<sup>۱</sup> همان، ص ۱۶۰-۱۶۲.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۶۲-۱۶۴.

آنها تلاش شود. حمایتهای مادی و معنوی از نخبگان علمی و استعدادهای درخشنان، پرورش نخبگان در سایر حوزه های فکری و فرهنگی، فراهم شدن امکانات پژوهشی و رفاهی و همچنین حفظ منزلت اجتماعی و شغلی نخبگان میتواند این روند را به شکل معکوسی درآورد. چنانچه بیان شد، به نظر میرسد با پرورش و تربیت نخبگان سیاسی (نخبگان امروز و مدیران ارشد فردا) آنها طی سالیان بعد عهده دار عرصه های حساس مملکت داری شوند و این انتظار میرود که بیشترین دغدغه را برای رفع مشکلات نخبگان جامعه بروز دهن و شاخص های رفاهی، فکری، علمی و فرهنگی آنان را ارتقا دهنند.

## ح) اعتماد به جوانان و جوان گرایی

جوانان نخبه باید از نقطه ای کار را آغاز کنند و به کسب تجاری پردازند که این به مفهوم سرمایه گذاری برای آیندگان است. پذیرش اصل آزمون و خطا در نیروهای جوان و انعطاف پذیری در قبال گردش طبیعی نخبگان، اعتماد به جوانانی است که خواه ناخواه در کرسی های سیاستگذاری و مدیریت قرار میگیرند. با این وصف سخن نظام مردم سalarی دینی به گونه ای است که با نخبه گرایی و توجه به شایسته سalarی ملازم و هماهنگ بوده و در این بین جوان گرایی، دور اندیشه ترین راهکار برای استمرار و حفاظت از نظام است. به کارگیری جوانان و استفاده از آنان در سطوح و لایه های مهم مدیریتی و اعتماد به کارآمدی آنان اصلی است که در سلوک مدیریتی باید آشکار بوده و در تمام ادوار، تربیت و آمادگی جوانان کارآمد و لایق، توجه به ضرورت تزریق مستمر نیروی جوان به بدنه حاکمیت، باز کردن و فراهم نمودن جایگاه های مناسب برای به کارگیری نیروهای جوانتر و... زمینه تحقق اصل جوانگرایی را در سطوح گوناگون افزایش داده است. دولت باید با رویکرد نخبه پروری سیاسی به شناسایی جوانان و نیروی انسانی نخبه ای پرداخته تا بتوانند با احساس مسؤولیت الهی در مناصب مدیریتی، اجرایی و تئوری پردازی نظام قرار گیرند.<sup>۱</sup>

## گفتار پنجم- نقش موافقنامه بن در توسعه سیاسی افغانستان

این موافقنامه که در نتیجه مذاکرات ملل متحده در مورد افغانستان در شهر بن آلمان به امضاء رسید، از دو منظر داخلی و بین المللی دارای اهمیت فروان است: از نظر داخلی، موافقنامه بن موجب شد که افغانستان از بحران چندین ساله نجات یابد و بر اساس آن، دولتی نسبتاً فraigir و با پایه های وسیع در این کشور شکل بگیرد؛ منازعات مسلحانه و مبارزات خونین، جای خود را به رقابت‌های سیاسی و مبارزات معقول و منطقی بدهد و فضای

<sup>۱</sup> همان، ص ۱۶۴.

بازی به وجود آید که امکان رقابت سالم و آزاد میان نیروهای سیاسی فراهم شود. از نظر بین المللی، این موافقنامه، سازمان ملل متحده را به عنوان وسیع ترین نهاد بین المللی تصمیم‌گیرنده در موقعیتی قرار داد که پیش از این، تصور آن دشوار بود. سازمان ملل متحده با این ابتکار توانست نسبت به تغییر دولت در یک کشور تصمیم بگیرد و آنرا به اجرا بگذارد و در نتیجه، به جایگاهی دست یابد که میتواند با اتکاء به آن در موارد مشابه دگرگونی هایی را پدید آورد. قهرآینگونه اقدامات از سوی مرجعی بین المللی همانند سازمان ملل متحده، موجب تحول اساسی و چشمگیر در حقوق بین الملل و موجب برتری و تفوق بیشتر قواعد و مقررات آن بر قواعد حقوق داخلی خواهد بود.

## الف) نخبگان افغان و توافق در پذیرش نظم نوین

اگر حادث ۱۱ سپتامبر را نقطه ورود افغانستان به استراتئی نظم نوین جهانی بدانیم، باید گفت نخبگان سیاسی افغان که مجاهدین شکست خورده از طالبان بودند با درک شرایط جدید، ضمن پذیرش مطالبات نیروهای ائتلاف ضد تروریسم با شرکت در اجلاس بن زمینه را برای ایجاد فصل نوینی در تاریخ سیاسی این کشور فراهم کردند. نخبگان افغان در آن شرایط گزینه دیگری برای وضع موجود در دوران حکومت طالبان نداشتند، اما استقبال گسترده و همگرایانه افغانها در اجلاس بن نشان دهنده خواست و توافق آنها برای ایجاد نظمی جدید در کشور بود؛ نظمی که در پرتو استراتئی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه بزرگتر قابل تفسیر بود.

### ۱) ائتلاف شمال و واگذاری دولت

جبهه ائتلاف شمال مهمترین گروه مخالف طالبان بودند که در شمال افغانستان مقاومت میکردند. حادث ۱۱ سپتامبر و حمله ایالات متحده آمریکا به افغانستان و فروپاشی سلطه طالبان بر افغانستان زمینه را برای پیروزی جبهه شمال فراهم کرد. این جبهه که سابقه اداره حکومت را در دوره مجاهدین داشت و همچنان برهان الدین ربانی را به منزله رئیس جمهور افغانستان می‌شناختند، توافق کرد تا پس از اجلاس بن حکومت را به حامد کرزی به عنوان گزینه مشترک دولتهای حاضر در «اجلاس بن» در پاییز ۲۰۰۱ واگذار کند. در واقع برای نخستین بار قدرت به شیوه ای دموکراتیک و به دور از خونریزی به حکومت بعدی واگذار شد.

همزمان با روی کار آمدن حکومت جدید در افغانستان برخی گروه های تندر و سلفی که از سوی پاکستان حمایت میشدند، مخالفت خود را با حکومت انتقالی و اداره مؤقت افغانستان نشان دادند، اما با فروپاشی طالبان و نیز استقبال جامعه جهانی و مردم افغانستان از پایان یافتن حکومت توتالیت طالبان در آن دوره عملاً این

گروه‌ها در افغانستان امکان فعالیت نداشتند و تضعیف شدند. پس از نخستین دوره انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در سال ۱۳۸۳ و پیروزی حامد کرزی و به دنبال آن ضعف دولت مرکزی در تأمین مطالبات مردم افغانستان، این گروه‌ها نیز کم قدرت پیدا کردند و با حمایت کشورهای همسایه همچون پاکستان و کشورهای عربی مبارزه علیه نیروهای خارجی به ویژه آمریکایی و انگلیسی را در افغانستان شدت بخشیدند. هم‌اکنون این گروه‌ها باز هم حول محوریت طالبان گرد هم آمده‌اند، مهمترین مشکل ایالات متحده و غربی‌ها در ایجاد ثبات و امنیت در افغانستان هستند و خطر از دست رفت و شکست در افغانستان را برای غربی‌ها به وجود آورده‌اند.<sup>۱</sup>

## ۲) انتخابات، قانون اساسی و حرکت به سمت دموکراسی

قانون اساسی افغانستان در سال ۱۳۸۱ به تصویب رسید و بر اساس آن انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی کشور در سالهای ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ برگزار شد. مردم افغانستان این گام‌ها را در جهت تحقق دموکراسی در افغانستان تصور میکردند و خوشنود بودند. اما ضعف‌های دولت در تأمین خواسته‌های مردم و اوج گرفتن خشونت‌ها و ناامنی در کشور بار دیگر مسیر دموکراسی را در افغانستان با چالش‌های جدی رو برو کرد. دولت پس از انتخابات با ایجاد محدودیت برای رسانه‌ها و بی‌توجهی به مطالبات احزاب سیاسی و در خواست اقوام و با فاصله گرفتن از مفاد توافقنامه بن عملاً در حال دور شدن از مسیر دموکراسی در کشور است. این چالش‌ها در خلال برگزاری دومین دوره انتخابات ریاست جمهوری در تابستان ۱۳۸۸ به اوج رسید. در این انتخابات رقابت اصلی میان حامد کرزی و «دکتر عبدالله عبد الله» وزیر خارجه پیشین و نامزد جبهه ملی بود. وقوع تقلب و تخلفهای گسترده انتخاباتی و اعتراض‌های مستمر مردم، نخبگان و ناظران بین‌المللی، حامد کرزی را به پذیرش برگزاری دور دوم رأی گیری در عقرب ۱۳۸۸ واداشت؛ هرچند با کناره گیری دکتر عبدالله، حامد کرزی بدون برگزاری انتخابات دوباره به این سمت دست یافت.<sup>۲</sup>

### ب) اهداف موافقنامه بن

با نگاه اجمالی به مقدمه، متن و ضمایم موافقنامه «بن» میتوان چنین برداشت نمود که این موافقنامه دو گونه هدف صریح و ضمنی را تعقیب میکند:

<sup>۱</sup> محمد رحیمی جعفر حق پناه، ژئوپلیتیک افغانستان و تحولات منطقه‌ای غرب آسیا، تهران، دانشگاه امام صادق، ۱۳۹۰، ص ۲۸۸.

<sup>۲</sup> همان، ص ۲۸۹.

## ۱- پایان جنگ و ایجاد صلح

شاید بتوان گفت که مهمترین و روشن ترین هدف موافقنامه و مذاکرات نفس گیر نو روزه بن پایان دادن به جنگ و برقراری صلح در افغانستان بود. چنانکه جنگ ویرانگر بیست و سه ساله به ویژه پس از سال ۱۳۷۱ آنچنان استخوانهای افغانستان و افغانستانیان را خرد و خمیره کرده بود که دیگر رمقی به تن نداشتند و انتظار مردم مظلوم و رنجیده این دیار در قدم نخست، فقط ایجاد صلح و ختم جنگ بود و دیگر هیچ! به طوریکه حتی اطراف در گیر جنگ و کشورهای ذیدخل در قضیه افغانستان هم به ستوه آمدند.

## ۲- تأمین دموکراسی و حق تعیین سرنوشت سیاسی

افغانستان جهان سومی، جزء کشورهای ماقبل مدرن است که هنوز وارد مرحله دولت سازی نگردیده و دولت ملی به مفهوم یک ساختار فراگیر و هویت ساز جمعی در آن، به وجود نیامده و بیشتر، در تار و پود نگرشاهی خویشاوندی، خانوادگی و قومی تئیده است. ویژگی چنین جامعه ای این است که چرخش قدرت در آن، در درون خانواده حاکم صورت میگیرد<sup>۱</sup> لکن موافقنامه «بن» برای نخستین بار این طلسما را شکست و شکل گیری یا شکل دهی دولت ملی را در چارچوب دموکراسی، پلورالیسم و عدالت اجتماعی ترسیم میکند. بنابر این «موافقنامه بن» از لحاظ جامعیت و تکیه بر بنیادهای اصلی هویت ملی با هیچ یک از طرحها و توافقهای قبلی قابل مقایسه نیست و به همین دلیل اعتقاد داریم که مواد موافقنامه به عنوان مبنا و محور رفتارهای همسوگرایانه ملی از انعطاف و ظرفیت شایسته ای برخوردار میباشد که بتواند حقوق عادلانه اقوام را در چارچوب خود تأمین کند».

به عبارت دیگر «امضای موافقنامه بن» به این دلیل سرآغاز مرحله نوینی از تاریخ افغانستان به شمار میرود که در آن تمامی گروهها معارض و شخصیت های تأثیر گذار در تحولات داخلی کشور با بلند نظری و واقع نگری، نقش و کارکردهای همدیگر را در فرایندهای سیاسی به رسمیت شناختند و راهبردهای همسوگرایانه را با توجه به وضعیت جدید بر رویکرد انحصار طلبانه و محدود نگرانه، ترجیح دادند.

## ۳- سرکوب و محوتوریسم

حادثه یازدهم سپتامبر، آغاز و حداقل، تسریع بخش پروسه صلح افغانستان بود. از آن زمان به بعد افغانستان لحظه به لحظه روی آتنن های مخباراتی و ماهواره ای دنیا قرار داشت و نام افغانستان بر فضای جهان طین انداز گشت. ائتلاف جهانی علیه تروریسم شکل گرفت. آمریکا با موج وسیع تبلیغاتی و ادعای دفاع از خود، بر افغانستان حمله کرد و پس از چندی بمباران و راکتباران مناطق مختلف کشور، با همکاری جبهه متحد مخالف

<sup>۱</sup> امید فجر، افغانستان؛ دولت توسعه گرا و تنگناها، عبدالقیوم سجادی، ۱۳۸۰، ص ۷.

طالبان، آنان را از پای در آورده و با القاعده از افغانستان بیرون راند. اما پرسش این است که آیا القاعده و طالبان واقعاً تروریستند و آیا آمریکا و ائتلاف جهانی واقعاً در صدد محو تروریسم و مبارزه با آن هستند؟

برخی از تحلیلگران غربی بر این باورند که «آمریکاییها به دنبال دشمنان تروریست خود هستند نه دوستان تروریست خود... بنابر این از ما خواسته نشده است که واقعاً علیه تروریسم جهانی بجنگیم. از ما خواسته شده است که علیه دشمنان آمریکا بجنگیم و از جنگی حمایت کنیم که به نظر میرسد اهداف آن، همانقدر که غلط انداز است، محروم‌انه نیز هست. آمریکا گفته است که این جنگ با تمام جنگهای دیگر متفاوت است. اما به نظر میرسد یکی از تفاوتها آن، این است که ما نمیدانیم با چه کسی و برای چه مدتی جنگ خواهیم کرد.»<sup>۱</sup>

ائتلاف بین المللی به رهبری آمریکا علیه تروریسم زمانی ایجاد میشود که برجهای مرکز تجارت جهانی فرو میریزند و پنتاگون در آتش خشم می‌سوزد! گویی خون کشتگان آن حادثه، رنگینتر از خون قربانیان بیگناهی است که در این سر دنیا مورد حمله تروریستی قرار می‌گیرند. چنانکه «بزرگترین جنایت بشریت در پایان سده بیستم و آغاز سده بیست و یکم در افغانستان از سوی طالبان انسان نما بر مردم این کشور روا شد. این جنایات با سکوت آمریکا و غرب و با حمایت مالی و اطلاعاتی و نظامی دوستان آمریکا در منطقه یعنی حکومتهاي عربستان سعودی و پاکستان به اجراء در آمد. حتی آمریکا چندین نوبت آنان را در خاک خود به بهانه گفتگو پذیرفت و به آنان اجازه داد پرچم خود را بر بالای ساختمان‌های محل نمایندگی طالبان به اهتزاز در آورند.

با این حساب، چگونه میتوان پذیرفت که القاعده و طالبان تروریست بوده و این ائتلاف برای مقابله با تروریسم بین المللی و به منظور محو آن شکل یافته است؟ اینکه که در آستانه دوازدهمین سالگرد انعقاد این موافقتنامه قرار داریم، متأسفانه هنوز شاهد حضور فعال تروریسم و افزایش روز افزون موج نامنی در کشوریم؛ بازگشت مجدد تروریسم و طالبان به صحنه سیاسی و نظامی و برخورد ضعیف و دوگانه قوای بین المللی در رویارویی با آنها، تردید مطرح شده را تقویت نموده و واقعی بودن برداشت ارائه شده را ثابت می‌کند.

#### ۴- سکولاریزه کردن افغانستان

افغانستان از جمله کشورهای نادر اسلامی است که ستنهای دینی به طور فراینده‌ی در اعمق اجتماع آن نفوذ دارد. نوع جنگهایی که بر مردم این دیار تحمیل شده، جنگهایی است که برابر تجاوز قدرتهاي بیگانه و دین سنتیز صورت گرفته است.

با این فرض، انتظار آن بود که ثمره جهاد ملت مسلمان افغانستان در برابر تجاوز شوروی سابق، برپایی دولت

<sup>۱</sup> ماهنامه گزارش «جنگی برای تأمین منافع آمریکا» ترجمه مقاله رابرت فیسک روزنامه نگار انگلیسی، ش ۱۲۷، مهر ۱۳۸۰، ص ۲۴.

اسلامی و حکومت مبتنی بر اساس ارزش‌های دینی باشد. اما تحولات پس از جهاد و خونریزی‌های داخلی و سپس سلطه طالبان متحجر و واپسگرا، زمینه ساز پیدایش تحول عمیق دیگری شد که از «بن» نشئت گرفت. «توافق بن و ترکیب دولت مؤقت برای جهادگران افغانستان نمی‌تواند در چارچوب بازی با حاصل جمع جبری صفر قابل قبول باشد. اما با عنایت به حاصل جمع مضاعف احزاب جهادی نیز، اینان ناگزیرند بخشی از تمایلات یرونی را پذیرا شده از برخی باورهای شان دست بردارند.

اگر تشکیل یک دولت اسلامی را هدف نهایی مجاهدان افغانستان بدانیم، با توجه به شرایط پیش آمده، مجاهدین مجبورند بخشی از خواستهای شان را تعديل و یا با خواست مجامع بین المللی و مؤثر بر تحولات افغانستان همسو سازند. بنابر این موافقتنامه بن به صورت ضمنی بخشی از خواستهای احزاب جهادی و از جمله تشکیل حکومت اسلامی مورد نظر مجاهدین را غیر قابل تأمین و مورد انکار قرار میدهد.<sup>۱</sup>

### ج) پیامدهای موافقتنامه بن در راستای توسعه سیاسی افغانستان

از ویژگی‌های انحصاری این موافقتنامه این بود که سریعاً به اجرأ درآمد و اکثر اطراف داخلی، با آنکه هر کدام به نحوی از ترتیبات ایجاد شده و یا محتوای موافقتنامه اظهار نارضایتی داشتند، لکن در عمل ملزم به رعایت آن بوده و با فرایند شکل یافته همکاری کردند. از این رو، موافقتنامه با آثار و نتایج مثبتی همراه بود که ذیلاً به برخی از آنها به تناسب موضوع این پژوهش اشاره می‌شود:

#### ۱- انتقال آرام قدرت و تشکیل اداره مؤقت

از زمان تهداب گذاری کشوری به نام افغانستان تاکنون که حدود سه قرن میگذرد، هیچگاه این کشور، شاهد انتقال آرام قدرت نبوده است. تحول قدرت در کشور یا با خونریزی همراه بوده و یا از طریق وراثت به بازماندگان شاه قبلی صورت گرفته است.

#### ۲- تدویر لویه جرگه اضطراری و تشکیل دولت انتقالی

بند دوم از بخش اول موافقتنامه، حکومت مؤقت را مشکل از اداره مؤقت، کمیسیون خاص و مستقل تدویر لویه جرگه و محکمه عالی میداند. بر همین اساس، کمیسیون مزبور از دوازده نفر منتخب از سوی سازمان ملل متحد، تشکیل و به کار آغاز کرد. بنابر گفته مقامات ملل متحد، سعی بر آن بوده تا این کمیسیون از تمام اقوام ساکن در افغانستان نمایندگی کند و کسانی عضو آن باشند که هیچگونه ارتباط سیاسی با جناحها و احزاب موجود ندارند.

<sup>۱</sup> حرکت اسلامی افغانستان، مجله فجر امید، «موافقتنامه بن؛ واقعیتها و ضرورتها» قم، ش ۶۶-۶۷، عقرب و قوس ۱۳۸۰، ص ۴.

کمیسیون پس از تلاش ممتد و شبانه روزی مطابق پیش بینی موافقنامه بن، مقدمات برگزاری لویه جرگه را پیش از پایان عمر دولت مؤقت فراهم نمود. تعداد نمایندگان لویه جرگه هزار و پنجصد و پنجاه و یک نفر در نظر گرفته شده بود که تعداد پنجصد تن آنان انتصابی و بقیه انتخابی از هر بیست و پنج هزار نفر از مردم افغانستان بودند.

سرانجام روز سه شنبه ۱۳۸۱/۳/۲۲ لویه جرگه اضطراری در بزرگترین خیمه جهان که توسط دولت آلمان با هزینه شش میلیون یورو در محوطه دانشگاه پلی تکنیک کابل برپا شده بود، دایر گشت. نخستین اقدام مهم لویه جرگه؛ انتخاب رئیس دولت انتقالی بود. نزاع بر سر کاندیداها، برگزاری جرگه را یک روز تأخیر انداخت و پس از چانه زنیها و مباحثات رنج آور و خسته کننده؛ ظاهر، شاه سابق و برهان الدین ربانی رئیس جمهور سابق ضمن انصراف از نامزدی، از کاندیداتوری حامد کرزی پشتیبانی نمودند که این اقدام آنان به هر دلیلی بوده باشد، شکننده بن بست بود که در این مرحله خودنمایی میکرد. بالاخره جرگه پس از شنیدن برنامه های کلان نامزد ریاست جمهوری با اکثریت مطلق به حامد کرزی رأی داد و ایشان با ۱۲۹۵ رأی از مجموع ۱۶۵۰ رأی برای مدت دو سال متصدی ریاست دولت انتقالی شد.

علاوه بر آن، دو بحث عمده دیگر یکی مطابق موافقنامه و دیگری ناخواسته در دستور کار لویه جرگه قرار گرفت؛ یکی معرفی اعضای کابینه و اظهار نظر نمایندگان مردم در مورد آن و دیگری، تشکیل مجلس مشورتی یا شورای ملی که با مشکلات زیادی همراه بود. اگر از چند و چون کار لویه جرگه بگذریم، اصل تدویر آن با چنین کمیت و کیفیت در تاریخ افغانستان سابقه ندارد؛ زیرا:

۱. برای نخستین بار نمایندگان مردم بر اساس کمیت نفووس برگزیده شده بودند.
۲. تمام اقوام، احزاب و دسته های سیاسی دخیل در قضایای افغانستان در آن اشتراک داشتند. به استثنای آقای گلبدین حکمتیار که با روند جاری از ابتداء مخالف بوده و آنرا یک طرح آمریکایی میداند.
۳. در گذشته ها، لویه جرگه محکوم یک اندیشه تحملی بود اما این بار، لویه جرگه محل انعکاس و بازتاب اندیشه ها، عقاید، آراء و دیدگاه های گوناگون طیفه های متعدد و متفاوت بود.
۴. تدویر لویه جرگه اضطراری، آن هم در مدت کوتاهی پس از ختم جنگ و وجود تنشها در هنگامی که هنوز تنور اختلافات و جبهه گیریهای - حتی نظامی - کاملاً سرد نشده بود، آغاز دوره جدیدی از زندگی سیاسی مردم افغانستان و بازتاب رشد و بالندگی سیاسی و شکوفایی فهنه تحمل و سازش و غنچه زدن شکوفه های رقابت آرام در فضای تازه و در پرتو دموکراسی، پلورالیسم و عدالت اجتماعی شمرده میشود و

این، بهره اندکی نیست؛ گرچه توان بزرگی هم برای بدست آوردن آن پرداخت شد.

### ۳- تدوین و تصویب قانون اساسی

بر اساس مفاد بند ششم موافقنامه بن، دولت انتقالی وظیفه داشت تا در مدت هجده ماه، زمینه برگزاری لویه جرگه تصویب قانون اساسی را فراهم نماید و به همین منظور، باید طی مدت دو ماه پس از استقرار، با همکاری سازمان ملل متحد، کمیسیون قانون اساسی را با هدف تدوین و تدقیق پیش نویس قانون اساسی، تشکیل میداد. دولت انتقالی با توجه به این مسؤولیت مهم، در قدم نخست، کمیسیون قانون اساسی را تشکیل نموده و پس از طی مراحل تدوین و تدقیق و نظر خواهی عمومی از مردم، مقدمات برگزاری لویه جرگه قانون اساسی را به منظور تصویب آن فراهم نمود و سرانجام، این لویه جرگه در ماه جدی ۱۳۸۲ دایر و قانون اساسی جدید کشور را با عنوان قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان طی دوازده فصل و یکصد و شصت و دو ماده تصویب نمود.

### ۴- انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی

همچنانکه یاد آوری شد، افغانستان کشوری است که در تاریخ آن، از انتخابات و مشارکت سیاسی مردم در قدرت و حکومت، اثر و خبری دیده نمیشود. برای نخستین بار در تاریخ افغانستان، موافقنامه بن زمینه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی را بر اساس دموکراسی و بنا بر حق تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی فراهم نمود و به همین جهت، مطابق بند سوم ضمیمه شماره «۳» این موافقنامه، دولت انتقالی وظیفه داشت تا با همکاری سازمان ملل متحد، از عموم افراد واجد شرایط شرکت در انتخابات همگانی و سراسری، ثبت نام به عمل آورده و زمینه حضور و مشارکت ایشان را در انتخابات آماده نماید. بر این اساس، انتخابات ریاست جمهوری در ماه میزان ۱۳۸۳ و انتخابات پارلمانی در ماه سپتمبر ۱۳۸۴ ش برگزار شد و مردم مظلوم و رنج کشیده افغانستان توانستند با استفاده از این فرصت، دو نهاد سیاسی مهم و کلیدی کشور را با رأی و اراده خود شکل بخشند.

## گفتار ششم - خلقيات ما افغانها

اصولاً افغانها دارای خلق و خوی و صفات حسنی بیشماری هستند. افغانستانیها برای مهمنان احترام زیادی قائل اند و بخاطر علاقه بیش از حد به حفظ آبرو، هرگونه رنج و مشقتی را در این راه تحمل مینمایند. افغانستانیها قدرت ستیز اند و بدین خاطر به رغم استیداد طولانی بر جامعه، آن را هیچگاه نپذیرفته اند. در عین حال وجود عناصر مثبت در فرهنگ عامه و صفات خلاقه ناشی از عناصر ملی و مذهبی نباید موجب پذیرش تک ساختی و غیر نقادانه آن گردد. بسنده کردن و بر شمردن تنها نکات مثبت خلقيات و اعتقاد بر این اصل که فرهنگ افغاني به

صدقاق «هنر نزد افغانها است و بس» ارزشمندترین و بهترین فرهنگ‌های تمدن بشری است، جدا از اینکه در بر دارنده معايب معرفت شناسی و اخلاقی عدیده ای میباشد، هیچ مشکلی از مشکلات جامعه افغانی را حل نخواهد کرد. برتری مطلق گرایانه فرهنگ افغانی بدین معنی است که هرچه غیر بومی و سنتی است باید کاملاً نفی گردد.

روش بهتر و علمی تر آن است که در ارزیابی خود به هر دو جنبه مثبت و منفی فرهنگ توجه کنیم، زیرا بی خبری از ارزش‌های مثبت سنت ملی و مذهبی همانند بی خبری از ارزش‌های مثبت فرهنگ غربی در روزگار ما نتایجی سخت منفی به بار می‌آورد و به اتخاذ روش‌هایی غیر علمی می‌انجامد. طبیعی است شناخت انتقادی ارزش‌های فرهنگی و عناصر منفی روحیات و خلقيات خودی یکی از مهمترین اقدامات مقابله با تهاجم فرهنگی است. به عبارت دیگر شناسایی نکات ضعف خلقيات افغانیها و همچنین در طرد فرهنگ بیگانه به عنوان مسبب الاسباب در تحقق جامعه قانونمند نقشی تعیین کننده بازی کند، البته در حوزه اجتماعی یک عامل به تنهایی نمیتواند پدیده ها بر اساس اولویتها داشته باشیم، باید مهمترین عامل مانع تحقق جامعه مدنی را در توسعه نیافنگی فرهنگی و به طور مشخص در خلق و خوی مردم و نخبگان سیاسی حاکم جستجو کرد. بدین ترتیب میتوان با پذیرفتن سطح تحلیل فرنگی و گزینش خلقيات به عنوان متغیری مستقل، سایر عوامل را در ضمن آن مورد بررسی قرار داد. با توجه به این نگرش سوال اصلی مورد نظر در بررسی حاضر این خواهد بود که چه نسبتی میان خلقيات ما افغانها و رفتار و کردار نخبگان سیاسی با جامعه مدنی وجود دارد؟

حال به مصدقاق «اندکی میزان آن، اندکی موزون این، اندکی میزان خود شو، تاشوی موزون خویش» درینجا به برخی از باورها و رفتارهای ما افغانها که میتوانند به نحوی در تحقق جامعه مدنی و با نظم و قانون نقش بازدارنده بازی کنند، اشاره میشود. مهمترین شاخصه هایی که فرهنگ عامه و خلق و خوی نخبگان سیاسی حاکم با فعالیت آزادمنشانه نهادها، مشارکت قانونی و تحقق جامعه مدنی در تضاد میباشند عبارت اند از: آمریت و اقتدار گرایی در مقابل قانون گرایی، ذهن گرایی، تقليد و تقدیر گرایی در مقابل خردورزی و عقلانیت ابزاری، انقیاد طلبی و انسداد گفتمانی و رفتاری در مقابل تساهيل و مدارا، اعتقاد به تئوري توطئه در مقابل واقع گرایی.<sup>۱</sup>

## الف) اقتدار گرایی و قانون گریزی

فرهنگ عامه صد سال گذشته نه تنها توجه به قانون را به عنوان یکی از عناصر اصلی توسعه سیاسی و فرهنگی فاقد بوده، بلکه عناصر دیگر را هم که به نحوی از انحا از مشتقات توجه به قانون بوده اند، نادیده

<sup>۱</sup> علیرضا ازغندي، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی ايران، تهران، نشر قوس، ۱۳۸۴، ص ۷۶.

میگیرند، در حقیقت در یک جامعه مدنی باید حساب و کتاب وجود داشته باشد، باید مشخص شود چه نهاد و نهاد های حافظ قانون و یا چه کسی و کسانی عامل اختلاف هستند. این بدان معنی است که در جامعه بایستی مراکز و مراجعی رسمی، معیارها، شاخص ها و هنجارهای قانونی وجود داشته باشد تا جامعه با حساب و کتاب اداره شود. در جامعه ای که قانون حاکم است و قدرت حکومتی مبتنی بر اقتدار و صلاحیت اخلاقی و قانونی است، دولت مشروع است و قدرت مشروع میتواند توجیه اخلاقی و قانونی برای اعمال و رفتار خود فراهم نماید و خود را به اطاعت مردم بقبولاند. ولی جامعه ای که در آن دولت به قانون بی توجه است و به اصطلاح قانونی است، مردم سرشت ضد قانونی دولت را می پذیرد، درونی می کند و در روابط اجتماعی به کار می گیرند.<sup>۱</sup>

فرهنگی که در آن توجه به قانون محلی از اعراب ندارند و همه امور بر اساس ملاحظات شخصی به جریان می افتد، طبیعی است که حقوق انسانی به عنوان مقوله ای فراتر از منافع خصوصی مورد غفلت قرار میگرند. خلق خوی بی اعتمادی به قانون عامل زمینه ساز ابزار لیاقت ها و هویت های شخصی نمی شود، در نتیجه روابط اجتماعی ناشی از آن نه بر اساس لیاقت های افراد به وجود می آید، بلکه بر اساس ملاحظات و سلیقه های شخصی و یا گروهی شکل می گیرند. در هر حال فرهنگ عامه بدان صورتی که شایسته شأن و مقام انسان افغانی است، با بی توجهی و بی اعتنایی به قانون به بی نظمی و عدم رعایت حقوق اجتماعی و فردی کمک نموده است. علاوه بر این به خاطر بی اعتنایی به قانون و بی نظمی حاکم بر جامعه، وقت و سرمایه کشور به هدر میروند و «مثل اسب عصاری همیشه سرجای خود می چرخیم، اگر کسی پیدا شود، که علاقه به نظم و کار مثبت و سازنده داشته باشد و اگر جلای وطن نکنند اکر تدریجاً همنگ محیط بی نظم و بی اعتنا به قوانین نشوند، مسلمان تدریجاً خسته مأیوس و بی تفاوت و لاابالی به گوشه انزوا خواهد رفت».

مطلق نگیری در تاریخ سیاسی به مثابه پدیده فرآگیر در کلیه سطوح جامعه نفوذ نموده و خلق خوی تمام افراد و نهاد ها و سازمان های جامعه را تحت تاثیر قرار داده است. انسان در یک چنین شرایطی از نظم و قانون گریزان است. علاقه به همبستگی و سازمان یافتگی ندارد. هر چند که در تئوری و حرف و شعار نخبگان حاکم علاقمند رعابت قانون توسط مردم اند، ولی در شریطی که قانونگذار و مجری قانون شکنند، رعایت نظم و قانون توسط مردم انتظاری بی مورد است. در چنین وضعیتی مهارت ها و ابتکارات و سلیقه های شخصی کارآمد تر از نهاد های قانونی و ساختار قانونمند است.

واقعیتی است انکار ناپذیر که در جامعه افغانستان مناسبات اشخاص، گروهات و سازمان ها، غیر رسمی و

<sup>۱</sup> همان، ص ۷۷-۷۹.

شخصی بوده و نهاد های مشارکت سیاسی به مفهوم کامل کلمه رنگ پریده و ناکارآمد بوده اند. اصولاً فرهنگ آمریت و تبعیت مانع عمدہ به وجود آمدن فرهنگ اعتنا به قانون بوده و امکان تشکیل سازمان های سیاسی و رقابت سالم سیاسی را از بین می برد.

در تاریخ سیاسی معاصر افغانستان فرهنگ سیاسی نخبگان همانند خلق خوی مردم به نحوی چشمگیری آکنده از عنصر آمریت و تحکیم بوده اصلاحات و دگرگونی های اجتماعی و اداری دمسازگرایانه و تجدداً بازه نیز هیچ گونه تأثیری بر رفتار و کردار آنان بر جا نگذارد است. صاحبان قدرت آمریت خود را بر دیگران اعمال می نمایند و دیگران همانند نخبگان موظف به تبعیت از آنها هستند. در یک چنین شرایط غیر دموکراتیک آنچه که صاحب قدرت سیاسی تشخیص می دهد، عین قانون، عین داوری و عین حکم است. در واقع مقوله مردم در شکل شایسته در ذهن اکثریت صاحبان قدرت سیاسی جایگاهی ندارند. نخبگان بر آنان به عنوان صغیر که نیاز به قیم دارد و قادر به تشخیص مصلحت خویش نیستند، نگاه می کنند. به نوشته مهدی بازرگان، روحیه و مشی و منش آمرانه نخبگان سیاسی به تدریج به صورت سنت در جامعه جاری شد. آثار روحیه قدرت مداری و تحکم در تملق گویی و نوکرخواهی و سرانجام محو شخصیت انسان، بی حد مرز است و اساس راستی و اخلاق را در بنیان روابط اجتماعی متزلزل میسازد و دین را تباہ میکند و مسؤولیت و مؤثر بودن شخص را در سرنوشت خود نفی مینماید. بازرگان در جایی دیگر در مورد اثرات سوء مدنی رفتار غیر عقلایی و اقتدارگرایی نخبگان به عنوان عامل مهمی در توسعه نیافتگی سیاسی جامعه مینویستند: «از این سرچشمه واحد، آنقدر نیروها و جریانها به تمام نواحی و شؤون ملک و ملت سرازیر شده و به همه جا نشست و نفوذ کرده که کمتر کسی از آن تأثیر نپذیرفته باشد». در واقع نخبگان سیاسی با شیوه و تفکر و برخوردهای آمرانه برای مردم و سازمانهای تجمع آراء، حق و حقوقی قائل نیستند و بر این باورند که فقط آنان مجاز به تصمیم گیری هستند و مردم بهتر است به فرمانبرداری و اجرای اوامر اکتفا کنند و اگر هم شرایط و امکاناتی جهت مشارکت مردم به وجود می‌آید، با دخل و تصرف شخصی و یا قانونی در گزینش‌ها و انتصابات به منافع مردم بی اعتنایی می‌کنند، زیرا ظاهراً ثواب و صواب تمامی مردم در نزد آنان است و هر که به آنان پشت کند مستحق عذاب و عقاب اند.

فرهنگ حاکم بر جامعه افغانستان نه تنها توجه به قانون را به عنوان یکی از عناصر اصلی توسعه سیاسی و اقتصادی فاقد بوده، بلکه عناصر دیگر را هم که به نحوی از انحصار از مشتقات توجه به قانون بودند، نادیده گرفت. از جمله میتوان از بی توجهی نسبت به حقوق انسانی که منشاً طبیعی دارند (حق زندگی، آزادی و ...) و جدا از وجود دولتها در نظر گرفته میشوند، نام برد. علاوه بر این فقدان زمینه فرهنگی قانونمندی و عقلانیت در جامعه

افغانستان در پیدایش و تکوین روشها و معیارهای شناخت علمی در جامعه حکم بازدارنده داشته است. بی توجهی به قانون هم توسط عame مردم و هم توسط نخبگان قدرت سبب گردیده اعتقاد به این موضوع که در پدیده ها اعم از طبیعی و غیر طبیعی نظم بنیادین و جهان شمولی حاکم است در میان مردم ریشه نگیرد و باور به این موضوع که هر پدیده در جهان علی و در هر علی معلولی دارد در میان مردم نفوذ نداشته باشد.

## ب) انقیاد طلبی

فرهنگ تساهل و مدار یک فرایند سیاسی و اجتماعی است و از عناصر بسیار اساسی پیشرفت و ترقی جوامع به حساب می‌آید. تساهل به تحقق قانون، تشویق و ترغیب مردم به گفتگوی منطقی و ایجاد فضای عقلانی کمک مینماید. بر عکس روحیه عدم تعادل سیاسی و مطلق گرایی و انقیاد طلبی، انسان را از واقع نگری و داوری منطقی باز میدارد و او را دستخوش تحمل ناپذیری و ستیزه جویی می‌کند. تساهل و تسامح سیاسی به مثابه اقدامی ارادی و عقلایی از علایم سلامت هر جامعه و از مهمترین وجوده تمایز تصمیم گیریها و حرکتهای سیاسی و فکری به شمار می‌آید. اجماع نظر میان صاحبان قدرت و شهروندان تعارضات را مهار کرده و قدرت سیاسی را متوازن می‌سازد. در جامعه ای که اجماع نظر میان شهروندان و دست اندکاران سیاسی وجود داشته باشد روابط افراد، گروه‌ها و نهادهای سیاسی و اجتماعی بر اساس رقابتی سالم و نه مطلق انجام می‌گیرد. بدین معنی که هرچه رقیب «الف» به دست می‌آورد، لزوماً به مفهوم این نیست که رقیب «ب» هم به همان میزان از دست میدهد. اگر تساهل را به مثابه یک اقدام عقلایی و ارادی بدانیم، در شرایط تساهل آمیز فرد میتواند اعتقادی به سخنان دیگران نداشته باشد و یا با آنها موافق نباشد، ولی آمده باشد از حق دیگران برای ابراز عقایدشان تا پای جان دفاع نماید. این اصل را تنها در جوامع مدنی میتوان مشاهده کرد.<sup>۱</sup>

جامعه مدنی میل به تعادل و شوق به ایجاد توافق و اجتناب از درگیری را ترویج می‌کند. در یک چنین جامعه ای هیچ یک از افراد نمی‌توانند عقاید خود را نسبت به دیگران برتر و قدسی بدانند و دیگران را با سرزنش از صحنه رقابت فکری دور سازد و به درگیری و ستیز فردی و اجتماعی دامن بزند. سوال این است که آیا خلق و خوی ما افغانها مبلغ و مروج تساهل و مدارای سیاسی و اجتماعی است؟ واقعیتی است انکار ناپذیر که وجه مشترک گرایش‌های فکری و سیاسی عمدۀ افغانها امتناع از وارد شدن دربحث تئوریک و استدلالی و نیز انتقاد پذیری است. به ندرت افکار دگراندیشان را مورد بحث و نقد و بررسی فرار میدهیم، بلکه آنها را افشا می‌کنیم «چرا که دگراندیش الزاماً در گروه بیگانه و دشمن قرار می‌گیرد.»

<sup>۱</sup> همان، ص ۸۰-۸۳

اکثر ما افغانها در برخورد با افکار و اندیشه دیگران آنها را به دو گروه خودی و غیر خودی تقسیم میکنیم، همه چیز یا سفید است یا سیاه، میان شیفتگی و ستیز راه میانه ای را نمی شناسیم. بدین سان در داوری ما افغانها نسبت به شخصیت ها، به ویژه شخصیت های تاریخی، آنها یا چندین برابر بزرگتر و مهمتر و یا بر عکس ظالم تر و خائن تر از آنکه هستند نمایانده میشوند. تقسیم جهان به دو جبهه اهورایی و اهریمنی و یابه دو اردوگاه توحید و شرک، به ناچار به تقویت رهیافت ستیزه گرایانه نسبت به جامعه و تاریخ منتهی میشود. خلاصه اینکه فرهنگ عامه و همچنین فرهنگ سیاسی افغانستان برای تساهل فکری و تحمل عقاید سیاسی دیگران اعتبار قابل نیست و در حقیقت رعایت عدالت و انصاف در قضاوت های فردی و جمعی در جامعه افغانی حکم کیمیا را پیدا کرده است.

صاحبان قدرت سیاسی اعم از نخبگان قوه مقننه و قوه مجریه مسؤولند برای تمامی شهروندان هویت مشترکی حول ارزش‌های مدنی خلق کنند، که از این طریق شهروندان بتوانند مسائل سیاسی و اجتماعی را آزادانه و در جوی یا حسن نیت، تفاهم و منطقی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهنند.

در فرهنگ سیاسی جامعه افغانی، بویژه با توجه به خلق و خوی اکثریت نخبگان قدرت که به ارزشها به صورت مطلق مینگرند و تمایل دارند نگرش انقیاد طلبانه خود را به دیگران تحمیل کنند، انتظار تحمل پذیری و تساهل در برخوردهای سیاسی و اجتماعی بی مورد است. دولتمردان و نخبگان افغانی که متأثر از سنتهای دیرپایی قدرت طلبی و تک خطی می باشند. از همبستگی های سازمانی و پیوند های عمیق اجتماعی، به ویژه اگر در تعارض با منافع آنها باشد، گریزانند و اکثر آنان در ارتباط با نهادهای مشارکت قانونی برخوردي حذفی دارند، هر چند که برخی لاف ضرورت تأمین آزادی های مدنی و تأسیس احزاب سیاسی میزنند، ولی در عمل انعطاف لازم را در تأمین آزادی های مدنی و سیاسی مندرج در قانون اساسی از خود نشان نمی دهند.

در یک دهه اخیر یعنی پس از پایان دوره تاریک، رژیم طالبانی، برخی حرکتها و فعالیتهای در جهت قانونمند کردن جامعه و تبلیغ و ترویج فرهنگ مداراگرایانه صورت گرفت، ولی در عین حال هنوز به خاطر جرم گرایی و بی علاقه گی اکثریت صاحبان قدرت و نخبگان سیاسی در تعیین ارزش‌های نو و ایجاد جوی تساهل آمیز برای مسائل و اندیشه های اصلاح طلبانه، شرایط مناسب و فعالیت واقعی سازمان های سیاسی خارج از حوزه حاکمیت به وجود نیامده است. از یاد نبریم که تنها در جامعه ای با افراد و نخبگان آزادمنش، مداراگر و پیرو عقلانیت، میتوان انتظار تحقق و سازمان یافنگی جامعه مدنی را داشت. به طور حتم ایجاد شرایط و امکانات قانونی، طرح اندیشه های نو و برداشتن موانع شخصی و رسمی از سر راه طرح افکار دگراندیشانه و اصلاح طلبانه

در چارچوب نهادهای مشارکت قانونی، میتواند در رقابت سالم سیاسی و قانونمند کردن جامعه مؤثر افتد. بدیهی است بدون وفاداری عمیق مردم و نخبگان به مبانی آزادی، عدالت، توسعه سیاسی و پویایی اجتماعی نمی توان انتظار تحقق جامعه مدنی را داشت.

## ج) تقلید و خردناورزی

تقدیر و تقلید و پاییندی به سنت نقلی موجب نگرشی خردستیز شده و انسان بیش از آنکه به امکانات و توانایی های بالفعل و بالقوه خود متکی باشد و برای اداره امور شخصی و سیاسی خویش به محاسبه پذیری روی آورد، به نیروهای نامحسوس متسل میشود و به خرافه گرایی و گزافه گویی دچار میشود و در نهایت از کمک گرفتن نیروی تفکر و تعلق و تجربه در فرایند تصمیم گیری غفلت میورزد. طبیعی است در جامعه ای با نخبگان خردستیز و تقلیدگرا، فرد از مشارکت با دیگران در پرداختن به امور اجتماعی سرباز میزند و دخالت در مسایل سیاسی را امری مذموم تلقی میکند، در نتیجه زمینه تولید و تکوین سنتهای مشارکت و همیستگی جمعی و ملی عقیم گشته، تک روی ویژگی بارز فرهنگ اجتماعی میشود. طبیعی است که خردناورزی و فقدان زمینه های فرهنگی عقلانیت ناشی از تقدیر و تقلید بر پیدایش و تکوین روشها و معیارهای شناخت علمی تأثیر منفی گذارد، رفتار و کردار یکایک شهروندان را به بی نظمی و عدم رعایت قانون سوق میدهد. نتیجه مستمر یک چنین روندی موجب میشود که افغانی به این امر که هر پدیده بی در جهان هستی علتی و هر علتی معلومی دارد، باور نداشته باشد. بدین خاطر در ک عقلی پدیده های اجتماعی در میان ما افغانها به نوعی به خرد تک ذهنی تعلق دارد. در خرد تک ذهنی عقل بیش از آنکه حقیقت یاب باشد، حقیقت ساز است و نهایتاً به صورتی تلقی میشود که جهان واقعی فقط در حوزه ماورای تجربی یافت میشود. به سخنی دیگر خلق و خوی تقلید و تقدیر گرایی به مثابه یکی دیگر از عناصر تشکیل دهنده فرهنگ ما افغانها فاقد مبنای استدلالی لازم و کافی است، در حالیکه تمدن و فرهنگ در جامعه ماندنی و مروج و حامی تحقق جامعه مدنی است که فضای اجتماعی و سیاسی و فکری آن بر استدلال و منطق استوار باشد و حل مشکلات با مشارکت عمومی و با تأمل و تساهل انجام پذیرد.<sup>۱</sup> رواج تقلید که نقطه مقابل تولید و خلاقیت است و گستردگی شدن سنت نقلی در میان نخبگان سیاسی پیامدهای منفی و جبران ناپذیر فرهنگی بر جا میگذارد و سد راه تحول و رشد عقلانیت و خردورزی میشود. در شرایطی که عقلانیت ابزاری و منطقی در سطوح ضعیفی از فرهنگ نخبگان قابل مشاهده است، عامه مردم ترجیح میدهند به جای بهره گرفتن از عقل و اندیشه به تقدیر و قسمت و راهکارهای ضعیف سیاسی متسل

شوند. ریشه تقلید را میتوان در نوعی تن آسایی، بی تحرکی و فرار از مسؤولیت و قبول تعهدات دانست. بدین معنی تقلید را باید یکی از عوامل بازدارنده نوآوری و خلاقیت ارزیابی کرد و آنگاه که صاحبان قدرت سیاسی و مردم عامی از ابتکار و خلاقیت به دور افتند، انتظار نوع و تکثر در جامعه و میان عوام و خواص نمی توان داشت. در نتیجه هر گروه و دسته ای هویت مستقل برای خویش در نظر نگرفته و تنها تبعیت از متبع خویش را تبلیغ و تجویز میکند. در این وضعیت پیروان و مقلدان در دفاع از الگوهای توصیه شده توسط نخبه برتر، خواسته و ناخواسته با یکدیگر درگیر شده و به سیزه جویی و یا برخوردهای احساسی متولّ میشوند.

سنت تقلید پدیده ها منفی دیگری را نیز به دنبال میآورد. گستره شدن سنت نقلی در میان نخبگان سیاسی و تسری آن در سطوح مختلف جامعه به طور مؤثری از رونق و گسترش سنت عقلی و خردورزی جلوگیری مینماید، به نحوی که خردورزی، محاسبه و تعمق به نایاب ترین خصیصه های خلقیات نخبگان سیاسی و فرهنگ سیاسی تبدیل شده اند. ضعف رویکرد عقلانی در فرهنگ اجتماعی افغانها را به نحوی باید در عناصری چون فرهنگ قضا و قدری، تقدیر گرایی و خرافه گرایی جستجو کرد. بدین ترتیب میتوان در یک مرور کلی، تفرد، خردستیزی، تقلید، تقدیر گرایی، سنت نقلی و فقدان عقلانیت فلسفی و ابزاری را به عنوان خصیصه های بارزی شمرد که در جامعه افغانی از قدیم الایام بنیان فرنگی ویژه ای را پی افگند که از بروز عناصری چون اجماع نظر، وفاق ملی و همبستگی سازمانی ممانعت به عمل میآورد.<sup>۱</sup>

#### د) ذهنیت توطئه گر

عارضه فرهنگی دیگری که در تاریخ سیاسی افغانستان گریبانگیر مردم، دولتمردان و نخبگان قدرت گردیده، زیستن با یک دشمن فرضی است. از پادشاهان هخامنشیها، کوشانیان، سدوزائیان و محمدزائیان و دولتمداران امروزه گرفته تا مورخان و نویسندها همگی بر این باور بوده اند که یک دست نامرئی مشغول توطئه چینی بر ضد افغانستان و افغانستانی ها است. یکی از سیاستهای رسمی حکومتها آچمز نگهداشت مردم و سربوش گذاردن ضعفها و ناکارآمدی های خود از طریق طرح وجود دشمن داخلی و یا خارجی میباشد. اینکه هر روز دشمنی تازه و خیالی بسازی و مطبوعات و رادیو و تلویزیون را از آن بیانبازی تا مردم را بترسانی و بیشتر سر در گریبان خودشان کنی و ودارشان کنی به آنچه دارند شکر کنند از خصلتهای قدیم نخبگان سیاسی و طبقه حاکمه افغانها بوده است. پاییندی به تئوری توطئه امروزه نیز همچنان رواج داشته و سیاستگذاران و مجریان دولت هر یک به نحوی و تا حدودی متأثر از این بینش هستند.

<sup>۱</sup> همان، ص ۸۱

کسانی که به تئوری توطئه باور دارند، تمامی وقایع عمدہ سیاسی و سیر حوادث و تاریخ را در دستهای پنهان و قدرتمند سیاست بیگانگان و سازمانهای مخفوف سیاسی و اقتصادی و حتی مذهبی وابسته به آن سیاستها میپندازند. این گونه افراد معتقدند که وقایع مهم جهانی از یک برنامه ریزی قبلی سرچشمه گرفته اند. گاری آلن در این زمینه مینوسد: «حوادث تاریخی را واقعاً فقط به دو صورت میتوان توجیه نمود. یا هر چیز تصادفاً اتفاق میافتد بدون اینکه کسی با طرح و نقشه قبلی موجبات آن را فراهم ساخته باشد، و یا در غیر این صورت، وقایع و حادث تاریخی بدین دلیل روی میدهد که طرح و نقشه آنها با یک توطئه قبلی تهیه شده و کسی آنرا به اجرا گذارد است.»

در حالیکه تفکر توطئه به درجات مختلف در هر جامعه ای وجود دارد، ولی جاذبه آن برای سیاستمداران کشورهای خاورمیانه و از جمله افغانستان بیش از پیش است. تفکر توطئه یک الگوی استدلال تبیینی پیرامون رویدادها و موقعیت های سیاسی و اجتماعی است. فکر توطئه زمانی برای تبیین رویدادها و وضعیت امور به کار برده میشود که بر اساس مقیاس های منطقی توطئه در کار نباشد. این ادعا بدین معنا نیست که در عالم واقع از ناحیه حریفان و مخالفان در عرصه داخلی و بین المللی وجود توطئه متلفی است، ولی آنچه در این گونه تبیین قابل توجه میباشد دید توطئه نگرانه ای است که همواره در صدد کشف توطئه های خارجی و داخلی مربوط به آن و تعمیم دادن اصل توطئه به هر نوع تزاحم، اختلاف، نارسايی در عرصه روابط انسانی و اجتماعی و یا روانی خارجی است.

با در نظر گرفتن این مطلب که اساس تئوری توطئه بر دو گانگی (خودی خوب- بیگانه بد) استوار است، علت مقبولیت این نظریه در اذهان نخبگان سیاسی تا حدودی روشن میگردد. حکومترانان افغانی عمدتاً هویتشان همواره در نفی و مورد سوال قرار دادن دیگران معنا پیدا میکند. ذهنیت نخبگان پیرامون تحولات سیاسی و اجتماعی بدین گونه است که تمام حرکتها ناشی از برنامه ریزی بیگانگان است و قدرت های خارجی گویی همچون قادر مطلق کاملاً مسلط و واقف به همه جزئیات هستند و همه حرکتها به فرمان آنها صورت میگیرد. به باور نخبگان آنچه روی میدهد از قبل طراحی شده و کارگزاران اصلی تمام دگرگونی ها و رخدادهای جهانی، قدرتهای خارجی هستند. توهمندی، اشتباه کردن برای رقیب را نمی پذیرد و رقیب را مکار، قدرتمند، برنامه ریز و مهاجم میپندارد، رقیب را دشمن فکری و سیاسی تلقی میکند و لذا کینه توزانه و پرخاشگرانه به مقابله با آن بر میخیزد. نتیجه آنکه باور بازیگران اصلی صحنه سیاسی به نظریه توطئه امکان رفتار معقول و متعادل را از آنها سلب میکند و آنان را به شرایطی سوق میدهد که همواره نه تنها نسبت به رقیبان بلکه نسبت به دوستان خود نیز

بدگمان باشند.

در فضای بدگمانی و کج اندیشه، نخبگان به جای گفتگو از حربه هایی مانند اتهام استفاده میکنند. توهمند توطئه توجیه گر کم صبری ها و عدم تحمل ها در مقابل اندیشه های مختلف است. تبیین تحلیل پدیده های سیاسی امری پیچیده و نیاز به ذهنی اندیشمند دارد. با نسبت دادن ناکامی ها به بیگانگان هم امر تحلیل و هم درک آن برای عامه مردم ساده تر میشود. نخبگان با برجسته کردن خطر خارجی و مقصص قلمداد کردن عوامل بیرونی سعی میکنند سؤ مدیریتها و ضعف عملکردهای خود را توجیه کنند و از میزان انتقادات نسبت به خود بکاهند. روی هم رفته نخبگان افغانی واقعگرا و دموکرات نیستند و با کثرات گرایی سیاسی و فلسفی سخت مخالف اند. نسبت به مخالف خود شک دارند و رقیان خود را دشمن فکری و سیاسی تلقی میکنند. ذهنیت توطئه نگر که به چاپلوسی، بی اعتمادی، حسادت و دسیسه گری آمیخته شود، نخبگان را به فرقه گرایی و باند بازی گروهی سوق میدهد. همین برخورد و رفتار آنان آخر الامر دستاویزی میشود تا از هر گونه تلاشی قانونی به منظور ایجاد احزاد و نهادهای مشارکتی جلوگیری به عمل آید از طرف دیگر پیروی مردم از تئوری توطئه که میتوان آنرا فرهنگ «کاکا ناپلئون» نامید، خلاقیت و اعتماد به نفس را کاهش میدهد، به احساس حقارت در برابر دیگران می افزاید، خودسانسوری را به ارزش تبدیل میکند و باعث میشود که «حضرت بوی بهاران» در جامعه همه گیر شود.<sup>۱</sup>

در خاتمه علل دستاویز قرار دادن توطئه از طرف مجریان و قانونگذاران افغانی را میتوان بطور مختصر چنین برشمرد:

#### ۱- توجیه ضعفهای داخلی و کاستن از انتقادات:

با وجودی که در برخی مواقع واقعاً توطئه موجب ناکامی در تحقق بعضی از اهداف میشود، اما عمدتاً علت ناکامی ها ریشه در مشکلات و ناتوانی های داخلی دارد. لیکن تمایل سیاستمداران و مردم این است که آنها را به توطئه های بیگانگان نسبت دهند.

#### ۲- ساده کردن تحلیل مسایل و ایجاد حالت اقناع:

تحلیل و تبیین پدیده های اجتماعی و رخدادهای سیاسی امری پیچیده و نیاز به ذهنی اندیشمند دارد. با نسبت دادن ناکامی ها به بیگانگان هم امر تحلیل و هم درک آن برای عامه ساده تر میشود.

<sup>۱</sup> همان، ص ۸۳-۸۵

### ۳- ایجاد نفرت روانی از مخالفین و رقبا:

با توجه به جو غالب که در جامعه علیه بیگانگان و در مورد افغانستان، علیه غریبها و کشورهای همسایه از جمله پاکستان و ایران وجود دارد به سادگی میتوان اندیشه ها، جریانات و شخصیت های مختلف را با منسوب نمودن آنان به بیگانگان یا جیره خوران آمریکا، پاکستان و یا ایران آنها را سرکوب کرد و بین آنها و مردم نوعی فضای عدم اعتماد به وجود آورد.

### نتیجه گیری فصل

در فرجام این فصل به این نتیجه میرسیم که افغانستان چه از لحاظ کیفی بسنجمیم یا کمی از رده کشورهای توسعه نیافته بشمار میرود. دلایل اشن هم تذکر داده شد که در افغانستان از سالیان دور تا زمان امان الله خان حکومات مستبد و خشن رویکار بودند و این زعمای کور ذهن فقط خواستار بقای خود بودند و نگذاشتند که مردم از حقوق اساسی و آزادی های بشری خود استفاده نموده در سرنوشت خود تصمیم اتخاذ کنند، نه قانون وجود داشت و نه هم قوه مقننه بی تا قدرت شاه را مهار میکرد، شاه در رأس هر سه قوه قرار داشت و تصامیم شاه غیر قابل تعديل بود. مردم از ظلم به ستوه آمده بودند ولی کسی جرأت نمی کرد تا حرفی به زبان آرد. در همین زمان بود که یک تعداد از جوانان علیه طویل ترین نظام حاکم روی زمین که عبارت از شاهی مطلقه بود، قد علم نموده، فعالیت هایی در راستای توسعه مند شدن میهن آغاز کردند. این گروه از جوانان میهن نه فقط از وضعیت مردم افغانستان ناراض بودند بلکه از وضعیت سایر مسلمانان جهان بویژه شرقیان سخت رنج میبردند و خواستار تغییر این وضعیت گردیدند و فعالیت های خستگی ناپذیری را در راستایی رهایی از یوغ استعمار انجام دادند، مثل سید جمال الدین افغان که فعالیتهاش حتی به شرق هم محدود نبود بلکه در سراسر جهان فعالیت داشت و علیه استعمارگر آن زمان مثل انگلیس که پهنترین مناطق و غنی ترین منابع کشورها بخصوص کشورهای جهان سومی را غصب نموده بود، مبارزه کرد و در کشورهای مختلف جهان مثل هند، ایران، مصر، ترکیه و افغانستان جوانانی را تربیه کرد که پس از وی راهش را ادامه دادند. در افغانستان جوانان مشروطه خواه توانستند که از راه های گوناگون با حکام مبارزه کنند و در آگاهی دهی سیاسی سخت تلاش کردند، خواستند فرهنگ تحمل پذیری ظلم را از کشور بزدایند و توانستند مردم را با فرهنگ عقلانی آشنا سازند، مردم کم به آموختن علم علاقه پیدا کرد، نوآوری های هم صورت گرفت ولی چون مردم با ذهنیت های فرسوده و سنتهای ناپسند و بی فایده عادت کرده بودند و از طرف دیگر اهربیمن بزرگ عصر انگلیس با حمایت نمودن حکام جیره خوار، به طرق مختلف خواست مانع سد این جوانان ایجاد کنند و بعضی ها را به جرم

مشروطه خواهی به توب پراندند، بعضی ها را تبعید کردند و تعدادی هم زندانی شدند، با وجود آن این جوانان تأثیر خود را بر جامعه گذاشته رفند و حکومتی مبتنی بر قانون اساسی را که آرمان شان بود بوجود آورند.

ما افغانها که در طول تاریخ مورد تاخت و تازی های اجنبیابان قرار گرفتیم، همیشه این سرزمهین میدان بز کشی قدرتها بوده و اطفال افغانستانی با صد تانگ و توب و تفنگ تولد میشوند، بزرگ میشود و می میرند، این وضعیت باعث شده که فرهنگ ما فرهنگ خشونت آمیزی باشد، مردم ما از لحاظ روانی جنگجو بیار آمده و با قلم و کاغذ نا آشنا باشند. جنگیدن برای ما فرصت انجام کاری را نداد و جنگیدن را جزء عادات ما گردانید و ترک عادت هم موجب مرض میشود. امروز هم ما شاید هستیم که مردم ما خوش دارند هر کاری را از راه خشونت انجام دهنند، از یک فرد عادی گرفته تا احزاب سیاسی تمایل دارند تا خواسته های شان را از راه زور و جنگ برآورده سازند و دولت هم میخواهد که مستبدانه عمل کند و به خواسته های مردم پاسخگو نباشد، کسی که از ما انتقاد کند ما او را دشمن می پنداشیم و این ثمره جنگ است و خشونت.

## نتیجه گیری نهایی

از دیروز باز منزلت و اعتبار هر مملکتی منوط به فراست آدمیانی بوده است که در آن محدوده زیسته

اند. اکنون هم «سرمایه انسانی» و «قدرت ذهنی» بیش از پیش بر تارک توسعه ملل میدرخشد و ممالک غنی و تهی به واسطه تکثیر یا تحقیر «انسان» ها متمایز میشوند. موضوعاتی که در رابطه به آن بحث صورت گرفت، حول محوریت نقش نخبگان فکری در توسعه سیاسی افغانستان بود؛ طوریکه دسته بندی اقتشار به گروه هایی نظری نخبه، متوسط، توده به گونه بسیار واضح دلالت بر تبارز جایگاه طبقه حاکم بر دیگر طبقات جامعه میکند و موضوع مهم دیگری که به آن پرداخته شد این بود که هر قدر میزان درک و فهم انسان ها رشد و تعالی نماید، به همان پیمانه نیز مسؤولیت شان در قبال خودش، خانواده و در جامعه به مراتب فزونی میابد؛ از این رو نخبگان فکری نیز از جمله همان کسانی اند که مسؤولیت زدودن برداشت های غلط و القای افکار نیکو را در اذهان مردم دارند و نشر این ایده ها از طریق رسانه ها و مطبوعات آسان تر و بهتر صورت گرفته میتواند. طوریکه گزارشات و پخش بدون تبعیض و سانسور کارکردهای این عده افراد موجب بیداری، فهم و آگاهی مردم گردیده و در مقاطع حساس زمانی از قبیل انتخابات، البته آن هم بطور شفاف و دموکراتیک زمینه بروز آنان را میسر میگرداند. از آنجاییکه جامعه ما، یک جامعه ضعیف است؛ نه تشکل سیاسی درست وجود دارد، نه احزاب سیاسی ممد و کارآمد وجود دارد، نه جامعه مدنی فعال و پویا داریم و نه هم آحاد مردم از آگاهی کافی برخوردارند، بنابر این یگانه راه حلی که برای حرکت کشور در مسیر توسعه باقی مانده، اینست که نخبگان فکری این مسؤولیت را بدوش گیرند ولی سوگمندانه که جنگ های پی در پی به ما نه فکری باقی گذاشت و نه هم فکور و بیشترین نخبگان فکری ما به دلیل مساعد نبودن شرایط امنیتی ترک وطن کردند و کسانی هم که در کشور باقیماندند یا بهتر بگوییم زمینه رفتن برایشان مساعد نشد، مجالی برای حرف زدن و قلم فرسایی برای شان فراهم نشد.

تاریخ میهن ما پر از فراز و نشیب های تندی است، این خطه مولدان فکری و نخبگان علمی بیشماری را زاده و پرورش داده است و این نخبگان بی تأثیر نرفتند بلکه نوآوری های را در جامعه ایجاد کردند ولی تأثیر گذاری شان و نوآوری های شان مقطوعی بوده است، دلیل اش این نبود که این بزرگ مردان از توانایی برخوردار نبودند بلکه دلیل اش در این امر مضمرا بود و است که میان تاریخ ما پیوستگی وجود ندارد، امروز ما از دیروز و پریروز ما کاملاً گسته است، حتی در موضوعات بزرگ و حیاتی میان نخبگان ما اجماع نظر وجود ندارد، بدین ملحوظ ما هر دوره‌ی تاریخی را از نقطه صفر آغاز میکنیم، به دستآوردهای گذشتگان به دیده‌ی منفی می‌نگریم و اصلًاً به آنان ارزشی قایل نیستیم و میخواهیم هر چیزی را خود ما عملاً تجربه کنیم، حالا که عمر کوتاه آدمی این فرصت را نمیدهد.

اولین گروه فکری که در تاریخ معاصر افغانستان جامعه شان را درک کردند و پی بردنده که باید تغیراتی در اجتماع بوجود آید مشروطه خواهان بودند، نخستین اقدام این گروه فکری تشویق دولت به گسترش دانش و علم بود که در اثر سعی مشروطه خواهان نخست بود که لیسه حبیبه در کابل تأسیس شد و بعداً این لیسه مرکز دموکراسی خواهی را تشکیل داد، نشریه سراج الاخبار را به چاپ رساندند و مردم را از وضعیت جهان و رویدادهای کشورهای اسلامی آگاه میساختند. آغازگر این جنبش، مردی است که اگر تاریخ بخواهد هم اسمش را از خاطر برده نمیتواند و آن بجز از سید جمال الدین افغان کسی دیگری نیست، این جنبش دو هدف کلی داشت؛ یکی رهایی از استعمار خارجی و دیگر خاتمه به استبداد داخلی. گرچه از دیدگاه امروز شاید دستآوردهای این نهضت به بعضی ها ناچیز به نظر برسد ولی در شرایطی که آنان قرار داشتند یک تحول عظیم پنداشته میشد، فعالیت گروه اول مشروطه خواهان برای استعمارگران و حکام مزدور خوش آیند نبود بنابر این فعالیت این گروه با کشتار سرشناسان این گروه موقتاً متوقف شد ولی دیری نگذشت که گروه دوم مشروطیت با اراده‌ی قویتر و با ساختار منظم تر آغاز به فعالیت نمودند و راه گذشتگان را ادامه دادند و سرانجام دولتی مبنی بر قانون اساسی را بوجود آوردند که ثمره اش این است که ما امروز از استبداد نظام شاهی مطلقه رهایی یافتیم و خوب یا بد زیر چتر نظامی زندگی میکنیم که نقش کوچکی هم اگر است در آن داریم، با وجود زحماتی که این گروه فکری در جهت ایجاد پیوستگی میان تاریخ ما متقبل شدند باز هم فرهنگ پرورش یافته سنتی تنگ نگرانه ماء، بالای ما بی اثر نماند و بار دیگر مردم نوآوری های اینها را مغایر با دین و دیانت دانستند و امان الله خان شاه مشروطه خواهی که به حمایت این گروه فکری به اقتدار رسیده بود مجبور شد در برابر خواست هر چند غلط مردم تن در داد و از سمت اش استعفا کرد.

مفهوم توسعه، به معنایی که امروزه در دنیا مطرح است، با فرهنگ افغانستان بیگانه است. جامعه افغانستان، جامعه‌ای سنتی با فرهنگ قبیله‌ای است. ویژگی بارز چنین جوامعی، بساطت و انجماد فکری، بی علاقگی نسبت به تغییرات، مقاومت در برابر دگرگونی‌های تکنولوژیکی و تلاش برای حفظ وضع موجود میباشد. طوریکه در طی فصول این پژوهش بدان اشاره شد، لازمه رسیدن به توسعه سیاسی سهیم ساختن نخبگان فکری در قدرت سیاسی است، چون اینها کسانی‌اند که میتوانند تحول در فرهنگ سیاسی و تحول در نظام باورها و نگرشها در مسیر مدنیت و عقلانیت ایجاد کنند.

## پیشنهادات

### به دولت:

- ۱- پیش شرط توسعه سیاسی در یک کشور، توسعه فرهنگی است بنابر این دولت افغانستان باید در عرصه معارف و تحصیلات عالی سرمایه گذاری بیشتر نماید تا نسل های بعدی ما از طریق فراگرفتن علم و دانش، عقلانی تصمیم بگیرند و از اندیشه های عقب گرایانه صرف نظر و به ضعف فرهنگی مان پی برده در اصلاح آن بکوشند.
- ۲- دولت باید برای توسعه مند شدن کشور یک نهاد ملی را ایجاد کند که در آن از نخبگان سیاسی، اقتصادی، نظامی، فکری دعوت شود تا یک اجماع نظر کلان فکری در موضوعات مهم بوجود آورند مثل منافع ملی، دشمن مشترک، هویت ملی و سیاست خارجی.
- ۳- دولت باید آزادی های از قبیل آزادی بیان، آزادی رسانه ها و مطبوعات و آزادی های فردی را تضمین کند تا افکار جدید برای بهبود کشور رشد نموده و نخبگان فکری هم بتوانند راهکاری های پیشنهادی را به گوش مسولین رسانده و مردم را وادر به فکر کردن در مورد سرنوشت شان نمایند تا در قبال تصامیم اتخاذ شده در مورد شان سهیم شوند.
- ۴- دولت باید نخبگان فکری و علمی را در مدارج بالای مدیریتی استخدام نماید تا از فساد و کاغذ پرانی ها کاسته شده و شایسته سalarی جایگاه خود را دریابد.
- ۵- دولت باید مانع گردش قدرت نگردد تا همه اعضای جامعه سیاسی امید به قدرت رسیدن را از طریق مشروع از دست ندهند و گرنه مردم از نظام دلسوز شده و شگاف عظیمی میان دولت و ملت ایجاد نمیشود و بحران مشروعیت دامن گیر دولت خواهد گردید.
- ۶- نخبه پروری روندی است که امید به توسعه یافته‌گی را در آینده مضاعف می‌سازد پس دولت باید برای تقویت و پرورش دادن نخبگان، فوق العاده سعی کند.
- ۷- دولت باید زمینه بازگشت نخبگان فکری را که در اثر جنگ های و شرایط ضيق آواره شدند فراهم سازد تا بتوانیم برای توسعه مندی کشور از افکار شان استفاده نمایم.

### به ملت افغانستان:

- ۱- اگر مردم افغانستان میخواهند که سربلند در سطح جهان منحیث یک ملت توسعه یافته با فرهنگ عقلانی زندگی کنند باید در انتخاب شان دقیق باشند، میان آدم حبوب بودن و توانمند باید تفاوت قابل شوند و کسانی را به زعامت کشور برگزینند که این دو ویژگی را هم زمان دارا باشند.

۲- دیگر باید به راه گذشتگانی قدم نگذاریم که نتیجه اش جز بد بختی و برادر کشی چیزی حاصل نشد چون

اگر ما هم به همان راه قدم گذاریم به جایی میرسیم که آنان رسیدند.

۳- اساسی ترین علت توسعه نیافتگی ما در طرز تفکر و رفتارهای ما نهفته که فرهنگ ما را تشکیل میدهد پس

باید نحوه نگرش و طرز سلوک مان را تغییر دهیم.

### به نخبگان فکری:

۱- یگانه مسؤول ساربان توسعه افغانستان نخبگان فکری ما هستند چون هر کس به اندازه دانایی و توانایی اش

در قبال خدا و ملت پاسخگو میباشد.

۲- تاریخ نشان داده که حکام برای تداوم قدرت شان، محدودیت های را برای کسانی که راز های شان را افشا

میکنند و در مقابل کارکردهای ناسالم شان مقاومت نشان میدهند، ایجاد میکنند پس در این حالت نخبگان

فکری باید تحت تأثیر این محدودیت ها قرار نگیرند و مسؤولیت اصلی شان که آگاهی دهی برای آحاد

مردم است، را بدون توقف ادامه دهند.

۳- نخبگان فکری ما باید میان نوآوری های جدید جهانی و ارزش های بومی ما تلفیق ایجاد کنند تا در ک این

نوآوری ها برای مردم آسان تر شود و هر نوآوری را مغایر با دین و بدعت نپنداشند.

### به رسانه ها:

۱- رسانه ها یگانه منبع اطلاع دهنده از ابداعات جدید در دنیا پنداشته میشوند و جهان را به یک دهکده مبدل

ساخته است، اگر معلومات ارائه شده دقیق و بدور از سیاست زدگی باشد ملت ها میتوانند از نوآوری

دیگران به صورت مشترک در راستای توسعه یافته استفاده نمایند و همچنین رسانه ها میتوانند عامل عمده

دور نگهداشتن مردم از حقایق باشند.

۲- رسانه ها باید در تقویت فرهنگ، از طریق نشر برنامه های آموزشی و تقویت شور سیاسی از طریق برگزاری

گفتمان ها پیرامون موضوعات مهم روز تلاش ورزند.

۳- رسانه ها باید کوشش کنند که از وابستگی های سیاسی خود داری نمایند و گرنه بیطرفی خود را از دست

داده به عوض مفید واقع شدن مضر تمام خواهند شد.

## منابع و مأخذ

### الف- بخش کتب

- ۱- آهنگ، محمد کاظم، حمامه هایی از قهرمانان سیاست و فرهنگ، کابل، مرکز نشراتی صبا مطبوعه فجر، ۱۳۸۲.
- ۲- احمد رشید؛ طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، مترجم: اسدالله شفایی و صادق باقری، نشر دانش هستی، ۱۳۷۹.
- ۳- احمدی، بابک، کار روشنفکری، تهران، نشر مرکز، چاپ چهارم، ۱۳۹۰.
- ۴- اخت شهر، علی، توسعه سیاسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۶.
- ۵- ازغندی، علیرضا، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی ایران، تهران، نشر قومس، ۱۳۸۴.
- ۶- انصاری، محمد مهدی، نخبه پروری سیاسی، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۸۶.
- ۷- بیان، صدیقه، توسعه پایدار و محیط زیست، تهران، نشر مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۸.
- ۸- بدیع، برتران، توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیب زاده، نشر قومس، تهران، ۱۳۸۹.
- ۹- تی بی باتامور، نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۰- جعفر حق پناه، محمد رحیمی، ژئوپلیتیک افغانستان و تحولات منطقه ای غرب آسیا، تهران، دانشگاه امام صادق، ۱۳۹۰.
- ۱۱- جهانبگلو، رامین، مدرنیته، دموکراسی و روشنفکران، چاپ چهارم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴.
- ۱۲- حبیبی، عبدالحسین، جنبش مشروطیت در افغانستان، قم، نشر احسانی، ۱۳۷۲.
- ۱۳- ربیعی، علی، مطالعات امنیت ملی (نظریه های امنیت ملی در جهان سوم)، تهران، نشر وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳.
- ۱۴- رسولی، یاسین، پاسخ سنت به سکولاریسم در افغانستان، کابل، انتشارات عرفان، ۱۳۸۶.
- ۱۵- سریع القلم، محمود، عقلانیت و توسعه یافتنگی ایران، تهران، نشر مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۹۰.
- ۱۶- عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، نهران، نشر نی، چاپ هجدهم، ۱۳۸۷.
- ۱۷- عطار نیشاپور، فرید الدین، الهیات، مرکز فرهنگی قم، ۱۳۸۰.
- ۱۸- علی آبادی، علیرضا، افغانستان، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم، ۱۳۷۳.

- ۱۹-علی، ذو علم، تجربه کارآمدی حکومت ولایی، پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۵.
- ۲۰-عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، تهران، امیرکبیر، چاپ ۲۶، ج دوم، ۱۳۶۰.
- ۲۱-غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، انتشارات جمهوری، تهران، ۱۳۷۸.
- ۲۲-فجر، امید، افغانستان؛ دولت توسعه گرا و تنگناها، عبدالقیوم سجادی، ۱۳۸۰.
- ۲۳-قوم، عبدالعالی، سیاستهای مقایسه ای، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۰.
- ۲۴-قوم عبدالعالی، چالش‌های توسعه سیاسی، نشر قومس، تهران، ۱۳۸۲.
- ۲۵-کاظمی، سیدعلی اصغر، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، نشر قم، ۱۳۷۶.
- ۲۶-گریگوریان، وارتان، ظهور افغانستان نوین، ترجمه، علی، عالمی کرمانی، تهران، محمدابراهیم شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۸.
- ۲۷-گی روش، تغییرات اجتماعی، منصور و ثوقي، تهران، چاپ سیزدهم، انتشارات نی، ۱۳۸۱.
- ۲۸-محمدی، عبدالعالی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، کابل، نشر مؤسسه تحصیلات عالی خاتم النبی، ۱۳۸۷.
- ۲۹-منصوری، جواد، شناخت و تحلیل سیاسی، چاپ پنجم، تهران، شرکت به نشر، ۱۳۷۹.
- ۳۰-نصیری، حسین، توسعه پایدار، تهران: فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۹.
- ۳۱-نقیب زاده، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی، نشر مرکز تحقیقاتی و توسعه علوم انسانی، ۱۳۷۹.
- ۳۲-هاشمی، سید سعدالدین، جنش مشروطه خواهی در افغانستان، کابل، بنگاه انتشارات و مطبوعه میوند، چاپ سوم، سال ۱۳۸۷.
- ۳۳-هتنه، بژورن، تئوری توسعه و سه جهان، ترجمه احمد موثقی، تهران، نشر قومس، ۱۳۸۱.

## ب-بخش مقالات

- ۱- حرکت اسلامی افغانستان، مجله فجر امید، «موافقنامه بن؛ واقعیتها و ضرورتها» قم، ش ۶۶-۶۷، عقرب و قوس. ۱۳۸۰.
- ۲- خلیلی، رضا، مهاجرت نخبگان در عصر اطلاعات: بازاندیشی در فرصتها، تهدیدها و راهکارها، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهارم، شماره ای چهارم، شماره ای نشریه چهاردهم، ۱۳۸۰.
- ۳- خلیلی، رضا، مهاجرت نخبگان، پدیده ای اجتماعی یا موضوع امنیت ملی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، سال چهارم، شماره ای دوم، شماره ای مسلسل شانزدهم، ۱۳۸۱.

- ۴- سریع القلم، محمود، ثبات سیاسی و توسعه سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره ای ۱۴۵-۱۴۶، ۱۳۸۹.
- ۵- سریع القلم، محمود، فرهنگ توسعه و جهان سوم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره بیست و هشت، ۱۳۸۹.
- ۶- سریع القلم، محمود، جایگاه برداشت‌های مشترک نخبگان در توسعه سیاسی، شماره ای ۷۹-۸۰، ۱۳۷۲.
- ۷- عرفانی، سروش، جهاد افغانستان، بازتاب، هویت اسلامی آن و چشم انداز صلح، مجموعه مقالات دومین سیمنار افغانستان، نشر مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۷۰.
- ۸- علی آبادی، فرار مغزاها در عصر جهانی شدن، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهارم، شماره ای چهارم، شماره ای نشریه چهاردهم، ۱۳۸۰.